

به نام خداوند جان و خرد

درسنامه کتاب فارسی ۲ پایه یازدهم

گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

گروه ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

ویرایش مهر ۱۴۰۰

(زیر نظر مدیر گروه درسی ادبیات فارسی استان خانم حکیمه خوش نظر)

فهرست

صفحه

۴	ستایش : لطف خدا
۵	درس یکم : نیکی
۹	کارگاه متن پژوهی
۱۱	گنج حکمت: همت
۱۱	درس دوم: قاضی بست
۱۶	کارگاه متن پژوهی
۱۸	شعر خوانی: زاغ و کبک
۱۹	درس سوم : در امواج سند
۲۳	کارگاه متن پژوهی
۲۴	گنج حکمت: چو سرو باش
۲۵	درس پنجم : آغازگری تنها
۲۷	کارگاه متن پژوهی
۲۸	روان خوانی: تا غزل بعد
۲۹	درس ششم: پرورده عشق
۳۳	کارگاه متن پژوهی
۳۴	گنج حکمت : مردان واقعی
۳۴	درس هفتم : باران محبت
۴۰	کارگاه متن پژوهی
۴۰	شعر خوانی : آفتاب حُسن
۴۳	درس هشتم : در کوی عاشقان
۴۷	کارگاه متن پژوهی
۴۹	گنج حکمت : چنان باش
۴۹	درس نهم: ذوق لطیف
۵۱	کارگاه متن پژوهی
۵۲	روان خوانی : میثاق دوستی
۵۵	درس دهم : بانگ جَرَس
۵۸	کارگاه متن پژوهی
۶۰	گنج حکمت : به یاد ۲۲ بهمن
۶۱	درس یازدهم: یاران عشق

- ۶۳ کارگاه متن پژوهی
- ۶۴ شعر خوانی صبح بی تو
- ۶۶ درس دوازدهم : کاوه دادخواه
- ۷۳ کارگاه متن پژوهی
- ۷۴ گنج حکمت: کاردانی
- ۷۵ درس چهاردهم: حمله حیدری
- ۸۰ کارگاه متن پژوهی
- ۸۱ شعر خوانی: وطن
- ۸۲ درس پانزدهم: کبوتر طوق دار
- ۸۶ کارگاه متن پژوهی
- ۸۷ گنج حکمت : مهمان ناخوانده
- ۸۸ درس شانزدهم : قصه عینکم
- ۹۳ کارگاه متن پژوهی
- ۹۲ روان خوانی : دیدار
- ۹۴ درس هفدهم: خاموشی دریا
- ۹۵ کارگاه متن پژوهی
- ۹۶ گنج حکمت: تجسم عشق
- ۹۶ درس هجدهم : خوان عدل
- ۹۸ کارگاه متن پژوهی
- ۹۹ روان خوانی: آذرباد
- ۱۰۴ نیایش: الهی

با سپاس از نظرات همکاران محترم درویرایش ۱۴۰۰

دکتر ستار پیر عین الدین ، خانم لیلا حسن زاده

۱- به نام چاشنی بخش زبان ها حلاوت سنج معنی در بیان ها

قلمرو زبانی: چاشنی بخش : مقدار ترشی که به غذا می زنند. - آنچه بر تأثیر سخن بیفزاید. (چاشنی بخش : صفت فاعلی) / حلاوت : شیرینی / سنج : سنجیدن، اندازه گرفتن / بیان : زبان آوری / فعل آغاز می کنم به قرینه معنوی حذف شده است قلمرو ادبی: قالب : مثنوی / مراعات نظیر: زبان - بیان مجاز : «زبان» مجاز از «سخن» / حس آمیزی: چاشنی بخش زبان ها / حلاوت سنج معنی : حس آمیزی /

قلمرو فکری: به نام آن خدایی سخنم را آغاز می کنم که یاد او تأثیر سخن را زیاد می کند / و کلام را شیرینی می بخشد.

۲- بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل ، که او خواهد نژندش

قلمرو زبانی: نژند : افسرده ، پست ، خوار / ش: نقش مفعولی

قلمرو ادبی: بلند بودن سر کنایه از عزیز بودن / تکرار: بلند- نژند / مراعات نظیر: دل - سر / تلمیح : تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ « سر» و « دل » مجاز از « وجود انسان » /

قلمرو فکری: خداوند هر کسی را بخواهد عزیز می کند و هر که را بخواهد خوار و ذلیل می سازد. پیام : سربلندی و خواری به دست خداوند است.

۳- در ناپسته احسان گشاده ست به هر کس آنچه می با یست داده ست

قلمرو زبانی: احسان : نیکی کردن ، بخشش کردن / در ناپسته : ترکیب وصفی / در احسان ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: در ، گشودن / اضافه استعاری : در احسان (احسان مانند خانه ای است که در دارد) بهتر است در احسان ، اضافه تشبیهی هم در نظر گرفته شود. (نکته کنکوری : اضافه هایی که هم تشبیهی هستند و هم استعاری ، اولویت با اضافه تشبیهی است) / واج آرای: س

قلمرو فکری: خداوند در احسان و بخشندگی اش را به روی همه باز کرده است و به هر کس آن چیز را که لازم و شایسته ی او بوده، بخشیده است. / پیام : بخشندگی خداوند

۴- به ترتیبی نهاده وضع عالم که نی یک موی باشد بیش و نی کم

قلمرو زبانی: نهاد: ماضی نقلی (نهاده است) / در مصرع دوم نیز فعل « باشد » به قرینه لفظی حذف شده است.

قلمرو ادبی: تضاد: بیش ، کم / کنایه : « یک موی » کنایه از « چیز بسیار اندک »

قلمرو فکری: خداوند جهان را طوری آفریده است که همه چیز در جا و اندازه خود است و هیچ چیز کم و زیاد آفریده نشده است.

پیام : قانونمندی آفرینش خداوند

۵- اگر لطفش قرین حال گردد همه ادبارها اقبال گردد

قلمرو زبانی: قرین : همراه / ادبار: پشت کردن ، بدبختی / اقبال : روی آوردن، پیش آمدن، طالع، خوشبختی / مسند :

قرین حال - اقبال / همه : صفت مبهم

قلمرو ادبی: تضاد: ادبار- اقبال

قلمرو فکری: اگر لطف خداوند شامل حال کسی شود همه بدبختی های او تبدیل به خوشبختی می شود

پیام : لطف خداوند سبب سعادت انسان ها است .

۶- و گر توفیق او یک سو نهد پای نه از تدبیر کار آید نه از رای

قلمرو زبانی: حذف به قرینه لفظی فعل « کار آید » در مصراع دوم / رای : تدبیر

قلمرو ادبی: تشخیص: پای نهادن توفیق / « پای یک سو نهادن » کنایه از « پشت کردن و کاری نکردن / جناس: پای - رای / تناسب: رای و تدبیر

قلمرو فکری: اگر لطف خداوند شامل حال بنده اش نشود دیگر از دست اندیشه و عقل ، کاری بر نمی آید و انسان از انجام هر کاری ناتوان است./ پیام : وابستگی تدبیر بشر به توفیق الهی

۷- خرد را گر نبخشد روشنایی بماند تا ابد در تیره رای

قلمرو زبانی: « را » به معنی « به » حرف اضافه / خرد : متمم/ بماند : مضارع التزامی در معنای مضارع اخباری (می ماند) / تیره رای : بد اندیشی - گمراهی / روشنایی : مفعول / تا : حرف اضافه - ابد : متمم

قلمرو ادبی: تلمیح : يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ / تضاد: روشنایی، تیره / مراعات نظیر: خرد ، رای / «تیره رای» کنایه از « گمراهی » / تیره رای : حس آمیزی / در تیره رای ماندن خرد (گمراهی خرد) : تشخیص قلمرو فکری: اگر خداوند راه عقل را روشن نسازد و راه درست را نشان ندهد همیشه عقل در نادانی می ماند.

۸- کمال عقل آن باشد در این راه که گوید نیستم از هیچ آگاه

قلمرو زبانی: گوید: بگوید (مضارع التزامی) / آن : ضمیر اشاره/ مسند : آن - آگاه / نیستم : مضارع اخباری/ هیچ : ضمیر مبهم - متمم

قلمرو ادبی: تشخیص: عقل بگوید. / تناقض: کمال عقل بگوید آگاه نیستم (کمال عقل در ناآگاهی است) / « این راه » استعاره از « درک و معرفت »

قلمرو فکری: زمانی عقل انسان در راه شناخت و معرفت به کمال می رسد که اقرار به ناآگاهی بکند. مفهوم: اعتراف به نا آگاهی نشانه دانایی و خردمندی است.

فرهاد و شیرین ، وحشی بافقی

نیکی

درس یکم

۱- یکی روبهی دید بی دست و پای فرو ماند در لطف و صنع خدای

قلمرو زبانی: نوع آن تعلیمی و پند و اندرزی است / قالب : مثنوی / یکی : اسم مبهم / فروماند: تعجب کرد / صنع : آفرینش ، آفریدن

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دست و پا / لطف و صنع / بی دست و پا بودن کنایه از ناتوانی / فرو ماندن کنایه از تعجب کردن بی دست و پای ایهام دارد ۱- بدون دست و پا ۲- ناتوان

قلمرو فکری: شخصی روبه‌ای بی دست و پا و ناتوانی را دید و از آفرینش و لطف خداوند تعجب کرد.

۲- که چون زندگانی به سر می برد؟ بدین دست و پای از کجا می خورد؟

قلمرو زبانی: چون: چگونه ، قید

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دست و پا / به سر بردن کنایه از گذراندن، سپری کردن
 قلمرو فکری: که چگونه زندگی می کند و با این ناتوانی چگونه غذایش را به دست می آورد.

۳- در این بود درویش شوریده رنگ که شیری بر آمد، شغالی به چنگ

قلمرو زبانی: این: ضمیر اشاره و متمم / در این بود: در این فکر بود / برآمد: بیرون آمد / درویش شوریده رنگ: ترکیب
 وصفی / شغالی به چنگ: قید

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: شیر و شغال (هر دو حیوان هستند) / تضاد: شیر و شغال (قدرتمندی و ضعف) / به چنگ
 آوردن: کنایه از شکار کردن / رنگ و چنگ: جناس ناقص / شوریده رنگ کنایه از: آشفته حال
 قلمرو فکری: شخص درویش پریشان حال در این فکر بود که شیری جلو آمد در حالی که شغالی را شکار کرده بود.

۴- شغال نگون بخت را شیر خورد بماند آنچه، روباه از آن سیر خورد

قلمرو زبانی: کل بیت ۳ جمله / بماند: ماضی ساده / آنچه: نهاد / آن: ضمیر اشاره و متمم
 قلمرو ادبی: مراعات نظیر: شغال و روباه / جناس ناقص: شیر و سیر / نگون بخت بودن کنایه از بدبخت بودن
 قلمرو فکری: شیر شغال بیچاره را خورد و باقی مانده آن را روباه خورد / پیام: روزی رسان بودن خداوند

۵- دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت روزش بداد

قلمرو زبانی: دگر روز: روز دیگر (ترکیب وصفی) / اتفاق افتاد: رخ داد - اتفاق قدیمی افتاد / روزی رسان: خداوند
 (صفت جانشین اسم، صفت فاعلی مرکب مرخم = روزی رساننده). قوت: رزق، روزی / ش: مضاف الیه (روز او)
 / باز: قید

قلمرو فکری: این اتفاق (شیری شغالی را شکار کرد) روز دیگر هم رخ داد؛ خداوند روزی روباه را به او رساند.

۶- یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

قلمرو زبانی: یقین: ایمان قلبی به قدرت خدا که در آن شک راه نداشته باشد / دیده: چشم / شد: رفت
 تکیه کرد: توکل کرد / را: فک اضافه (بدل از کسره. دیده مرد)

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دیده و بیننده / بیننده کردن کنایه از آگاه کردن / ایهام تناسب: دیده: الف (چشم ب)
 رؤیت شده (در این جا منظور «چشم» است). تکیه کرد: کنایه از توکل کرد

توجه: در مورد یقین دو نظر وجود دارد: ۱- یقیناً مشاهده آنچه که دیده بود، مرد را آگاه و بینا کرد. که در این صورت واژه
 «یقین» قید است و «را» نشانه مفعولی و دیده، نهاد است. ۲- یقین و ایمان به خداوند، دیده ی مرد را آگاه و بینا کرد.
 در این صورت «یقین» نهاد، مرد را دیده یعنی دیده ی مرد، مفعول، «را» فک اضافه است.

قلمرو فکری: یقین، چشم مرد را آگاه ساخت و رفت و به خداوند توکل کرد / پیام: درک نادرست از توکل

۷- کز این پس به کنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

قلمرو زبانی: کز این پس: که از این به بعد: قید / نشینم: می نشینم «مضارع اخباری» / کنج: گوشه / مور: مورچه /
 نخوردند: فعل ماضی در معنی مضارع اخباری «نمی خورند» / پیل: فیل / به زور: زورمندی / که در مصرع دوم: زیرا که /
 پیلان: نهاد / روزی: مفعول / بیت به شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: تضاد: مور- پیل / جناس: مور، زور / به کنجی نشستن کنایه از کاری نکردن / تشبیه: من مانند موری به کنجی می نشینم - وجه شبه: انزوا گزینی (چون مورچه چیزی تولید نمیکنند و از خرمن دیگران استفاده می کند) / مصرع دوم: تمثیل / فیل نماد قدرت / مورچه نماد ضعف و ناتوانی

قلمرو فکری: درویش باخود گفت: از این به بعد مانند مورچه ای در گوشه ای می نشینم، زیرا جانوران بزرگ به زور و توانایی خود روزی نمی خورند (خداوند روزی ایشان را می دهد).

۸- زرخندان فرو برد چندی به جیب که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

قلمرو زبانی: زرخندان: چانه / جیب: یقه، گریبان / بخشنده: خداوند بخشنده / چندی: قید

قلمرو ادبی: زرخندان به جیب فرو بردن: کنایه از تلاش و کوشش نکردن - منزوی بودن / جناس: جیب-غیب / مصرع دوم: تلمیح: ان الله هو الرزاق

قلمرو فکری: مدتی در گوشه ای بدون تلاش نشست به این امید که خداوند روزی او را از غیب می رساند. (روزی رسان بودن خداوند و اعتقاد به روزی مقدر و تعیین شده و اعتقاد نداشتن به اینکه از توحیرت از خدا برکت)

۹- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

قلمرو زبانی: ش: مصرع اول: مضاف الیه. تیمارش / ش مصرع دوم: مضاف الیه. (رگش - استخوانش - پوستش) /

چنگ: انگشت، وسیله موسیقی / نه در مصرع اول: حرف ربط هم پایه ساز / تیمار: مفعول

قلمرو ادبی: تضاد: بیگانه / دوست / مراعات نظیر: چنگ، رگ، استخوان، پوست / تشبیه: شخص مانند چنگ لاغر و نحیف شده بود / جناس: دوست - پوست / ایهام تناسب: چنگ: الف (نوعی ساز ب) انگشت دست. در این معنی با رگ و استخوان و پوست تناسب دارد که مورد نظر شاعر نیست. / تیمار کسی را خوردن: کنایه از غم کسی را خوردن / مصرع دوم کنایه از لاغری / تیمار خوردش به قرینه لفظی در مصرع اول، جمله دوم حذف شده است.

قلمرو فکری: هیچ کس به فکر او نبود و از او غمخواری نکرد، مانند چنگ لاغر و نحیف شده بود.

۱۰- چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش ز دیوار محرابش آمد به گوش:

قلمرو زبانی: ش: در صبرش «متمم» است برای او صبر نماند؛ در محرابش «مضاف الیه، ز دیوار محراب به گوشش آمد /

محراب: جای ایستادن پیش نماز در مسجد / چو: وقتی که

قلمرو ادبی: دیوار محراب: مجاز و استعاره از عالم غیب و درون و باطن / جناس: هوش، گوش / مصرع دوم: کنایه از اینکه ندایی از غیب شنید

قلمرو فکری: وقتی از شدت ضعف و ناتوانی صبرش تمام شد از عالم غیب ندایی را شنید.

۱۱- برو شیر درنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

قلمرو زبانی: این بیت با بیت قبلی موقوف المعانی است / دغل: حیله گر، فریبکار (در اصل کسی که چیزی را برای گمراهی

خریدار تغییر می دهد) / شل: لنگ، بی پا / درنده: صفت فاعلی / چو روباه: مانند روباه، متمم / ای دغل: منادا، دغل صفت

جانشین اسم یعنی ای مرد دغل / شیر درنده: ترکیب وصفی - مسند

قلمرو ادبی: دو تشبیه: تو مثل شیر درنده باش. تو مثل روباه شل به دیگران وابسته باش / مراعات نظیر: شیر و روباه /

روباہ شل نماد ناتوانی و وابستگی به دیگری

قلمرو فکری: ای مرد فریبکار برو مانند شیر درنده باش مانند روباه تنبلی نکن. / ارتباط معنایی با بیت نظامی:

« چون شیر به خود سپه شکن باش / فرزند خصال خویشان باش » و با بیت سعدی: « هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد »

۱۲- چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده ، سیر؟

قلمرو زبانی : سعی : تلاش ، کار / ماند: باز ماند ، فعل ناگذر - نهاد : غذا / وامانده : باقی مانده - صفت جانشین اسم / چو: مانند ، حرف اضافه / سیر : مسند / سعی : مفعول

قلمرو ادبی : جناس: شیر ، سیر / تشبیه : تو همانند شیر باش تا چیزی از تو بماند / شیر و روبه : مراعات نظیر و تضاد مفهومی / بیت دو تشبیه دارد / واج آوایی چ / چه باشی : استفهام انکاری : یعنی نباش

قلمرو فکری : چنان زندگی کن که مانند شیر از تو غذایی برای دیگران باقی بماند، روبه نباش که از باقی مانده دیگران استفاده کنی.

پیام بیت‌های ۱۱ و ۱۲ : (توصیه به کار و تلاش و کمک به دیگران و نکوهش تنبلی و تن آسایی)

۱۳- بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

قلمرو زبانی : مصرع اول شیوه بلاغی / بخور : بهره مند شو / که : زیرا / سعی ات بود در ترازوی خویش : نتیجه کوشش تو به خود تو بر می گردد / به بازوی خویش : متمم ، ترکیب اضافی / سعی : نهاد / توانی : مضارع اخباری

قلمرو ادبی : مجاز : بازو مجاز از « نیرو ، توانایی » / استعاره : سعی (سعی مانند وزنه ای است که در ترازو قرار می گیرد) / مصرع دوم کنایه : (نتیجه کوشش تو به خود تو بر می گردد) / تلمیح : لیس للانسان الا ما سعی / خویش : تکرار

وردیف

قلمرو فکری : از توانایی خودت استفاده کن چرا که به اندازه سعی و تلاش خودت ، بهره مند خواهی شد.

(ارتباط معنایی با : هر که نان از عمل خویش خورد / منت حاتم طایی نبرد)

۱۴- بگیرای جوان ، دست درویش پیر نه خود را بیفگن که دستم بگیر

قلمرو زبانی : بیت ۴ جمله دارد / درویش : فقیر / نیفکن : ناتوان نشان نده / مصرع اول : شیوه بلاغی / دست درویش پیر : درویش پیر ترکیب وصفی و دست درویش ترکیب اضافی / دستم : ترکیب اضافی - دست : مفعول ، م : مضاف الیه / مصرع

دوم : یک جمله مرکب

قلمرو ادبی : تضاد: جوان - پیر / تکرار : دست / کنایه : دستم بگیر کنایه از « پاری کن » / نیفکن: کنایه از « ناتوان نشان نده » خود را افکندن : وانمود به ضعفی و ناتوانی

قلمرو فکری : ای انسان سعی کن به دیگران کمک کنی نه این که خود را ناتوان نشان بدهی تا دیگران به تو کمک کنند. / پیام: توجه به کمک کردن به دیگران و نکوهش تنبلی و ریاکاری و حيله گری

۱۵- خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

قلمرو زبانی : بیت ۲ جمله / بخشایش : (بن مضارع « بخشا » + ش) عفو کردن ، درگذشتن ، رحم کردن / خدا را : فک اضافه ، بخشایش خداوند / آن بنده : ترکیب وصفی / وجودش : ترکیب اضافی

قلمرو ادبی : بیت تمثیل یا ارسال المثل دارد / مراعات نظیر: خدا ، خلق ، بخشایش و بنده / تلمیح به حدیث « المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده »

قلمرو فکری : خداوند نسبت به آن بنده لطف و بخشش دارد که دیگران از وجود او در راحتی و آسایش هستند. (ارتباط معنایی : من از بازوی خود دارم بسی شکر / که زور مردم آزاری ندارد / پیام: توصیه به کمک کردن به دیگران و نکوهش تنبلی)

۱۶- کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتانند بی مغز و پوست
قلمرو زبانی : کرم : لطف و بخشش / دون همتان : فرومایگان - صفت جانشین اسم / بی مغز و پوست : بی مغز و تنها پوست / در این مصراع ، شاعر مغز را در برابر پوست قرار داده و می خواهد بگوید دون همتان مغز و باطن ندارند و تنها پوست و ظاهرند) / آن سر : ترکیب وصفی / ورزد : مضارع اخباری
قلمرو ادبی: مجاز : سر مجاز از « وجود » / مجاز: مغز مجاز از « فکر » / مجاز : پوست مجاز از « ظاهر » / تضاد : پوست و مغز/ مراعات نظیر: سر ، پوست و مغز

قلمرو فکری : انسان های عاقل و دانا ، بخشنده هستند / زیرا که بی اراده ها و راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند. / پیام : سفارش به کرم و بخشش / داشتن تفکر و اندیشه

۱۷- کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

قلمرو زبانی: بیت دو جمله/ سرا : خانه/ بیند : فعل مضارع اخباری « می بیند » / نیکی : خوبی/ رساند : برساند ، مضارع التزامی

قلمرو ادبی : دو سرا استعاره : از آخرت و دنیا / تلمیح : فمن يعمل مثقال ذره خیرا یرَه ؛ الدنيا مزرعه الاخره «

قلمرو فکری : کسی در دو دنیا (دنیا و آخرت) نیکی می بیند که به بندگان خدا نیکی برساند /

بوستان ، سعدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید:

معیار دوستانِ دغل روز حاجت است قرضی به رسم تجربه از دوستان طلب صائب حيله گر - مزور

صورتِ بی صورتِ بی حدّ غیب زآینه دل تافت بر موسی ز جیب مولوی گریبان - یقه

فخری که از وسیلت دون همتی رسد گر نام و ننگ داری از آن فخر ، عار دار اوحدی پستی و فرو ما یگی

۲- برای کاربرد هریک از موارد زیر، نمونه ای در متن درس بیابید.

پیوندهای هم پایه ساز «و» : یقین، مرد را دیده ، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

پیوندهای وابسته ساز «که» : زنخدان فرو برد چندی به جیب که بخشنده ، روزی فرستد ز غیب

۳- معانی فعل « شد » را در سروده زیر بررسی کنید:

گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره باران ما گوهر یک دانه شد تبدیل شد (فعل اسنادی)

منزل حافظ ، کنون بارگه پادشاست دل بر دلدار رفت ، جان بر جانانه شد حافظ شد : رفت (فعل تام)

۴- معنای برخی واژه ها تنها در جمله یا زنجیره سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه های زیر ، به معنای هر یک از واژه های مشخص شده، دقیق تر می توان پی برد:

الف) قرار گرفتن واژه در جمله:

– ماه طولانی بود. – ماه تابناک بود.

(ب) توجه به رابطه های معنایی (ترادف ، تضاد ، تضمّن و تناسب)

– سیر و بیزار ترادف – سیر و گرسنه تضاد

– سیر و پیاز تناسب – سیر و گیاه تضمّن

اکنون برای دریافت معانی هر یک از واژه های « دست » و « تند » به کمک دو روش بالا ، چند جمله مناسب بنویسید.

او در سختی ها دست و پا می زد : تناسب مثل سر که ، تند و ترش بود : تناسب

دست و قدرت او شگفت انگیز بود : ترادف اسب تند و تیز می آمد: ترادف

با هم دست و پنجه نرم می کردند: تضمّن

غذا مزه بسیار تندی داشت : تضمّن

گاهی دستش را می گیرد گاهی پایش را : تناسب و تضاد رهرو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود : تضاد

قلمرو ادبی:

۱- از متن درس ، دو کنایه بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

زنخدان به جیب فرو بردن: گوشه گیری کردن / دست کسی را گرفتن: کمک کردن / که سعیت بود

در ترازوی خویش: نتیجه اعمال را می بینی

۲- در بیت زیر ، شاعر ، چگونه آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز ای که پندم می دهی کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست سعدی

چنگ : یکی از سازهای سیمی که به وسیله انگشتان نواخته می شود. چنگ : پنجه ، مجموعه انگشتان.

۳- ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

چه باشی چو روبه به وامانده سیر : تو : مشبه (محدوف) / چو : ادات تشبیه / روبه : مشبه به / سیر بودن به وامانده : وجه

شبه

۴- در این سروده ، « شیر » و « روباه » نماد چه کسانی هستند؟ شیر: قدرتمند و شجاع روباه : ضعیف و محتاج

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید. انسان های عاقل و دانا ، بخشنده هستند / زیرا که بی اراده ها و

راحت طلبان اهل اندیشه نیستند و تنها پوست و ظاهری از انسان بودن را دارند.

۲- درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید:

یقین ، مرد را دیده ، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

۱_ یقیناً مشاهده ی آنچه که دیده بود، مرد را آگاه و بینا کرد. که در این صورت واژه «یقین» قیداست و «را» نشانه مفعولی

و ، دیده نهاد است. ۲_ یقین وایمان به خداوند، دیده ی مرد را آگاه و بینا کرد. در این صورت «یقین» نهاد، مرد را دیده

یعنی دیده ی مرد ، مفعول، «را» فک اضافه است.

۳- برای مفهوم هر یک از سروده های زیر ، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

– رزق هر چند بی گمان برسد شرط عقل است جُستن از درها سعدی بیت ۱۱

– سحر دیدم درخت ارغوانی کشیده سر به بام خسته جانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم بهارت خوش که فکر دیگرانی فریدون مشیری بیت ۱۵

- چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود، محتاج بودن پروین اعتصامی بیت ۱۳
 (۴) در باره ارتباط معنایی متن درس و مثل « از تو حرکت ، از خدا برکت » توضیح دهید.
 تنبلی نکوهش می شود و باید تلاش کرد. هر دو متن

گنج حکمت

همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته . به تعجب گفتند: « این مور را ببینید که باره این گرانی چون می کشد؟ » مور چون این بشنید بخندید و گفت : « مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن.»

بهارستان

قلمرو زبانی: زور مندی: (زور + مند + ی) وندی / کمر بسته : آماده شده (- مرکب « کمر + بست + ه ») / گرانی: سنگینی / حمیت: مردانگی ، جوانمردی / چون می کشد : چون قید است. / چون این بشنید : چون حرف ربط وابسته ساز است.

قلمرو ادبی: تشخیص: بازوی حمیت (حمیت مانند انسانی است که بازو دارد) / کمر بستن کنایه از آماده شدن برای انجام کاری

پیام : برتری اراده و جوانمردی بر زور بازو

کتاب بهارستان اثر « جامی » شاعر قرن نهم است که به تقلید از کتاب « گلستان » سعدی نوشته شده است. این کتاب هم نظم است هم نثر.

درس دوم

قاضی بست

کوتاهی جملات از ویژگی های سبک بیهقی است.

بند اول : و روز دوشنبه..... شرع ها زده بودند.

قلمرو زبانی: شبگیر: سحر ، صبح خیلی زود. / بر نشست: سوار شد / کران : ساحل / یوز : جانور شکاری کوچک تر از پلنگ، در قدیم آن را برای شکار تربیت می کردند / حشم: اسم جمع ، خدمتکاران / ندیمان : هم نشینان / مطربان : نوازندگان / چاشتگاه : هنگام خوردن چاشت ، هنگامی از روز که آفتاب بر آمده / خیمه : چادر / شرع : سایه بان ، خیمه / رود هیرمند امروزه در افغانستان است .

قلمرو ادبی : آب مجاز از رودخانه

قلمرو فکری: روز دوشنبه ، امیر مسعود صبح زود سوار بر اسب شد و به ساحل رود هیرمند رفت با بازها و یوزها و خدمتکاران و نوازندگان تا قبل از ظهر مشغول صید بودند . سپس به ساحل رود هیرمند آمدند و سایه بان ها زده بودند .

بند دوم : از قضای آمده ، پس از نماز..... و به کرانه رود رسانیدند.

قلمرو زبانی: از قضای آمده: اتفاقاً / پس از نماز: نماز ظهر / ناو: قایق کوچک که از درخت میان تهی ساخته می شود / ناوی ده: ده ناو - ترکیب وصفی مقلوب / از جهت نشست او: برای نشستن امیر مسعود / جامه ها افکندند: گستردنی ها را گستردند / شرعی بر وی:

سایه بانی بر قایق / از هر دستی: از هر گروهی / کس را خبر نه: همه بی خبر بودند / بر وی کشیدند: مرجع ضمیر «وی» ناو است. کاربرد ضمیر «او» و «وی» برای اشیا / و وی آنجا رفت: مرجع ضمیر «وی» سلطان مسعود است / آن دیدند: متوجه شدند / آب نیرو گرفت: فشار آب زیاد شد، آب به شدت بالا آمد. / نشستند و دریدن گرفت: کشتی شروع کرد به فرورفتن و شکستن. / غرقه خواست شد: نزدیک بود غرق شود. / هزاهز: فتنه و حوادثی که مردم را به جنبش در آورد / غریب: فریاد / هنر آن بود: خوش بختانه / در جستند: پریدند / بر بودند: از آب گرفتند. / نیک کوفته شد: به سختی مجروح شد - نیک: قید است / افکار: مجروح، زخمی / دوال: تسمه، کمر بند. / بگسست: کنده شد / پس از نمودن قدرت: بعد از نشان دادن قدرت / سور: شادی / تیره شد: از بین رفت. / هفت و هشت تن: بدل

قلمرو فکری: اتفاقاً بعد از نماز ظهر امیر مسعود کشتی خواست. یک قایق که بزرگ تر بود برای نشستن امیر مسعود انتخاب کردند و گستردنی ها را گستردند و سایه بانی بر قایق کشیدند و امیر مسعود آن جا رفت و از هر گروه مردم در قایق ها بودند و کسی از کسی خبر نداشت. ناگهان متوجه شدند آب به شدت بالا آمد و کشتی از آب پر شد، کشتی شروع کرد به فرو رفتن در آب و شکستن. زمانی متوجه شدند که کشتی می خواست غرق شود. فریادها برخاست (بلند شد). امیر مسعود بلند شد. خوش بختانه کشتی های دیگر نزدیک کشتی امیر مسعود بودند. هفت هشت نفر پریدند و امیر را از آب گرفتند و به کشتی رساندند. امیر به سختی آسیب دید و پای راست او زخمی شد؛ به گونه ای که یک لایه از پوست و گوشت از آن جدا شد و نزدیک بود امیر غرق شود. اما خدا پس از قدرت نمایی رحم کرد. آن همه نشاط و شادی از بین رفت و وقتی امیر به کشتی رسید قایق ها را راندند و او را به ساحل رود رسانیدند.

بند سوم: و امیر از آن جهان که آن را اندازه نبود.

قلمرو زبانی: از آن جهان آمده، صفت برای امیر / جامه بگردانید: لباسش را عوض کرد / تر و تباه شده بود: خیس و ناخوش شده بود / برنشست: سوار شد / کوشک: قصر / سخت: بسیار - قید / اعیان: بزرگان / به خدمت استقبال رفتند: به پیشواز رفتند. / لشکری: افراد لشکر (لشکر + ی نسبت)

قلمرو ادبی: از آن جهان آمده کنایه از از مرگ نجات یافته / تر و تباه: مجاز از ناخوش

قلمرو فکری: و امیر از مرگ نجات یافته به خیمه آمد و لباسش را عوض کرد و خیس و ناخوش شده بود و سوار اسب شد و به سرعت به قصر آمد چرا که شایعه بسیار ناخوشایندی در میان لشکر افتاده بود و دل نگرانی شدیدی به وجود آمده بود و بزرگان و وزیر به پیشواز رفتند. وقتی پادشاه را سلامت دیدند فریاد شادی و دعا و شکر از لشکر و عامه مردم بلند شد. آن قدر صدقه دادند که حد و اندازه نداشت.

بند چهارم: و دیگر روز، امیر نامه و مبشران برفتند!

قلمرو زبانی: دیگر روز: روز دیگر (دیگر: صفت مبهم) / غزنین: پایتخت غزنویان / جمله: تمام / صعب: دشوار / مقرون: همراه / مثال داد: دستور داد / نبشته آمد: نوشته شد (شکل قدیمی فعل مجهول) / توقیع: امضا. / مؤکد: تأکید شده / مبشر: بشارت دهنده. / شکر این را: معنی «را» برای - به عنوان

قلمرو ادبی: دل ها سخت متحیر - دل مجاز از مردم / تب و سراسام: تناسب

قلمرو فکری: روز بعد ، امیر دستور داد، نامه هایی به غزنین و تمام کشور نوشته شود درباره این حادثه بزرگ که اتفاق افتاده بود و این که اکنون امیر سالم است . و دستور داد تا یک میلیون درهم به غزنین و دو میلیون درهم به نقاط دیگر ، به نیازمندان بدهند به شکرانه این سلامتی. نامه ها نوشته شد و آن ها امضا شدند و بشارت دهندگان رفتند.

بند پنجم : و روز پنجشنبه ، امیر تا حال چون شود.

قلمرو زبانی: سرسام: حالت آشفتگی و پریشان حواسی شبیه به دیوانگی / بار دادن: اجازه ملاقات دادن / محجوب: پنهان دل ها: مجاز از « مردمان » / تنی چند : چند صفت مبهم

قلمرو فکری: روز پنج شنبه ، امیر تب کرد، تبی سوزان و سردردی شدید. چنان که نتوانست اجازه حضور به کسی بدهد و از نظر ها پنهان شد ، به جز از پزشکان و چند تن از خدمتکاران مرد و زن ، مردم بسیار نگران شدند تا چه پیش می آید. بند ششم : تا این عارضه افتاده بود « ای ابوالفضل ، تو را امیر می بخواند».

قلمرو زبانی: « را » در پایان « نامه های رسیده » فک اضافه است : نکت نامه های رسیده / عارضه : بیماری / افتاده بود : پیش آمده بود / نکت بیرون می آورد : خلاصه و چکیده نامه را می نوشت. / فرود سرای: اندرونی / من : بیهقی / آغاجی خادم : خادم مخصوص / خیر خیر : سریع. / بر آمد : برگشت / چند تن : چند صفت مبهم

قلمرو ادبی : خانه تاریک کرده : خانه مجاز از اطاق

قلمرو فکری: از زمانی که این بیماری اتفاق افتاده بود ، بونصر از نامه های رسیده ، با خط خود مطالب مهم را جدا می کرد و از نکته های فراوان تنها آن بخشی را که ناخوش نبود به وسیله من (بیهقی) نزد امیر می فرستاد و من آن را به خادم مخصوص می دادم و سریع جواب می آوردم و امیر را اصلاً نمی دیدم تا آن زمانی که نامه هایی از پسران علی تکین آمد و من خلاصه آن نامه ها را پیش بردم و خبر شادی آوری بود آغاجی آن ها را گرفت و برد و پس از یک ساعت باز گشت و گفت : « ای ابوالفضل بیهقی امیر تو را فرا می خواند».

بند هفتم : پیش رفتیم. یافتیم زیر تخت نشسته دیدم.

قلمرو زبانی: کتان: گیاهی است که از ساقه های الیاف آن در نساجی استفاده می کنند / شاخه : پایه ظرف / تاس : ظرف بزرگ غالباً مسی یا برنجی / توز : نام شهری از شهر های قدیم فارس که در قرن هشتم هجری ویران گردیده و از میان رفته و پارچه کتانی معروف به توزی منسوب به آن شهر است / زبر: بالا / مخنقه : گردن بند، قلاده / عقد : گردن بند « بدل از مخنقه) / کافور: ماده ای است سفید صدفی و دارای بوی قوی و نافذ و اثر ضد عفونی کننده ، در طب قدیم جهت تقویت قلب و پایین آوردن حرارت بدن استفاده می کردند. / عقدی همه کافور : بدل

قلمرو فکری: پیش امیر رفتیم . خانه را تاریک دیدم و پرده های کتان آویخته بودند و تر کرده بودند و شاخه های درخت بسیار برای از بین بردن تب گذاشته بودند و ظرف های بزرگ پر از یخ بر بالای آن شاخه ها گذاشته بودند و امیر را دیدم بالای تخت نشسته ، پیراهن نازک توزی (پوشیده بود) و گردن بندی از کافور در گردن داشت و ابوالعلا طیب را آن جا زیر (کنار) تخت نشسته دیدم.

بند هشتم : گفت: « بونصر را زایل شد».

قلمرو زبانی: بونصر را : به بونصر / درست: سالم / و : حرف ربط / علت : بیماری / زایل شد : از بین رفت. / داده آید : فعل

مجهول

قلمرو فکری: گفت: به بونصر بگو که امروز حال خوب است و در این دو سه روز اجازه ملاقات به افراد داده خواهد شد، چرا که بیماری و تب به طور کامل از بین رفته است.

بند نهم: من بازگشتم حال ها را با بونصر بگفتم.

قلمرو زبانی: نبشته آمد: نوشته شد، فعل مجهول / دیدار همایون: چهره فرخنده / خداوند: پادشاه «سلطان مسعود» / توقع: امضا کردن / گسیل کردن: فرستادن / تو: منظور بیهقی است / در بابی: در خصوص مسئله ای / نامه ی توقیعی: نامه ی امضا شده .

قلمرو ادبی: قلم، دوات و توقیع: مراعات نظیر / دوات مجاز از مرکب

قلمرو فکری: من بازگشتم و آن چه را که گذشته بود به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و به خاطر سلامتی امیر مسعود خداوند را سجده کرد و نامه نوشته شد. آن نامه را نزد آجی بردم و اجازه ورود یافتم، تا سعادت دیدار چهره مبارک پادشاه دوباره نصیبم شد. امیر آن نامه را بخواند و دوات خواست و امضا کرد و گفت: «وقتی نامه فرستاده شود، تو باز گرد که درباره مسئله ای پیغامی برای بونصر دارم، تا آن پیغام را بدهم.»

بند دهم: و این مرد بزرگ باز نمود و مرا داد.

قلمرو زبانی: نماز پیشین: نماز ظهر / دبیر کافی: نویسنده ی لایق (کار آمد). / نماز دیگر: نماز عصر. / خیل تاشان: گروه نوکران و چاکران. / باز نمود: شرح داد.

قلمرو ادبی: قلم در نهادن کنایه از: مشغول نوشتن شدن.

قلمرو فکری: گفتم: «چنین می کنم.» و با نامه امضا شده باز گشتم و تمام این اتفاقات را به بونصر گفتم. بونصر این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت با شادی تمام مشغول نوشتن شد. تا این که نزدیک نماز ظهر از این کارهای مهم فارغ شد و نوکران و سواران پیام رسان را روانه کرد. سپس نامه ای نوشت به امیر و هر کاری را که کرده بود به امیر گزارش داد و نامه را به من داد تا به امیر برسانم.

بند یازدهم: و ببردم و راه یافتم لختی گزارده باشیم «

قلمرو زبانی: راه یافتم: اجازه ی حضور یافتم. / بی شبهت: بدون هیچ شک / زر پاره: سکه طلای خالص. (چون برای سکه زدن، نخست می باید طلا را از پیکره جدا ساخت و پس بگداخت و به صورت مسکوک درآورد، از این روی بدان پاره می گویند) / غزو: جنگ / ضیعت: زمین زراعتی / فراخ تر: آسوده تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به جای آورده باشیم / و حلال تر مال: حلال: هسته - مال: مضاف الیه / ضیعتکی: ک: به معنای تقلیل، اندک (کاف تصغیر) / ابوالحسن بولانی و بوبکر هر دو بدل

قلمرو ادبی: تنگدست کنایه از فقیر

قلمرو فکری: نامه را بردم و اجازه ی ورود به دربار را یافتم. نامه را رساندم. امیر مرا فراخواند و گفت: «خوب شد» و به آجی خادم گفت: «کیسه های طلا را بیاور.» و به من گفت: «بگیر، در هر کیسه، هزار مثقال طلای خالص است. به بونصر بگو که این طلاهایی است که پدرم از جنگ هندوستان آورده است و این همان طلاهایی است که بت های طلایی را شکسته و پاره کرده است، و حلال ترین مال هاست. در هر سفری که برای ما پیش می آید از این پول ها (مال ها) می آورند تا اگر بخواهیم صدقه ای بدهیم از این بدهیم. چرا که بدون هیچ تردیدی حلال است؛ شنیده ایم که قاضی بست، ابوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار تنگدست شده اند و از کسی چیزی نمی گیرند و تنها زمین کشاورزی و زراعتی

دارند. باید یک کیسه پول به پدر بدهی و یک کیسه به پسر، تا برای خودشان زمین زراعتی حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت تر زندگی کنند. تا ما حق این سلامتی را که دوباره به دست آوردیم اندکی به جای آورده باشیم.»
بند دوازدهم: من کیسه های پول را گرفتم پیغام امیر به قاضی رسانید.

قلمرو زبانی: خداوند: سلطان مسعود / درمانده اند: محتاج اند. / امیر: امیر مسعود / سخت نیکو: قید
قلمرو فکری: بونصر دعا کرد و گفت: « این کار سلطان مسعود بسیار خوب است و شنیده ام که ابوالحسن و پسرش بعضی وقت ها به ده درهم نیازمندند. » بونصر به خانه برگشت کیسه های پول (طلا) را با وی بردند و بعد از نماز کسی را فرستاد تا قاضی ابوالحسن و پسرش را فرا بخوانند و آنان آمدند. بونصر پیام امیر مسعود را به قاضی و پسرش رساند.
بند سیزدهم: بسیار دعا کرد و گفت..... این چه به کار آید؟

قلمرو زبانی: صلت: احسان کردن به کسی با دادن مال، بخشش / وزر: گناه، سنگینی بار / در بایست: لازم، نیاز / وبال: سختی، عذاب / به آنچه دارم و اندک است: « و » در این عبارت به معنی « در حالی که » است. / سخت: قید
قلمرو ادبی: وزر و وبال این چه به کار آید؟ استفهام انکاری

قلمرو فکری: قاضی بسیار دعا کرد و گفت: « این هدیه مایه افتخار است. آن را پذیرفتم و دوباره باز گرداندم که به درد من نمی خورد و روز قیامت بسیار نزدیک است، پاسخ آن را نمی توانم بدهم و نمی گویم که به آن ها نیاز ندارم اما چون به آن چیزی که دارم و کم است قانع هستم گناه و عذاب این مال به چه درد من می خورد؟»
بند چهاردهم: بونصر گفت ، آن ، قاضی همی نستاند؟»

قلمرو زبانی: ای سبحان الله: شگفتا، (شبه جمله) / غزو: جنگ / شمشیر: مجاز از « جنگ » / امیر المومنین: خلیفه بغداد / می روا دارد ستدن: گرفتن آن را جایز می دانند؟ / نوع را در « آن را امیر المؤمنین می روا دارد، ستدن » فک اضافه
قلمرو فکری: بونصر گفت: « شگفتا، طلایی را که سلطان محمود با جنگ کردن از بت خانه های کافران آورده است و بت های بسیاری را شکسته است و خلیفه بغداد گرفتن آن را روا می داند آن قاضی نمی گیرد؟»
بند پانزدهم: گفت: « زندگانی خداوند دراز باد؛ به مستحقان و درویشان ده.»

قلمرو زبانی: خداوند: سلطان مسعود / خلیفه: خلیفه بغداد / خواجه: بونصر مُشکان / سنت: روش / زندگانی خداوند دراز باد؛ جمله معترضه دعایی

قلمرو فکری: قاضی گفت: « زندگانی سلطان دراز باد، خلیفه جایگاهی دیگر دارد چرا که او حاکم سرزمین است و خواجه بونصر با امیر محمود در جنگ ها بوده است و من نبوده ام و بر من ثابت نشده است که آن جنگ ها به روش حضرت پیامبر (ص) بوده است یا نه. بنابراین من این طلاها را قبول نمی کنم و مسئولیت این را به عهده نمی گیرم. بونصر گفت: « اگر تو این طلاها را نمی پذیری به شاگردان خود و نیازمندان بده.»

بند شانزدهم: گفت: « من هیچ مستحق شناسم از آن خویش بستان.»

قلمرو زبانی: مستحق: نیازمند / را: به (حرف اضافه) / توان داد: فعل غیر شخصی

قلمرو ادبی: شمار دادن: کنایه از بازخواست شدن / مرا چه افتاده است: به من چه ربطی دارد. (استفهام انکاری)
قلمرو فکری: قاضی گفت: « من هیچ نیازمندی نمی شناسم در شهر بُست که طلا را به آنان بدهم و اصلاً به من چه ربطی دارد که طلا را کسی دیگر ببرد و من در قیامت پاسخ گو باشم؟ به هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی کنم. بونصر به پسر قاضی گفت: « تو سهم خودت را بردار.»

بند هفدهم : گفت: « زندگانی خواجهو به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

قلمرو زبانی: امید : بزرگ ، مورد اعتماد، لقب بونصر/ باد : فعل دعایی، باشد/ دیده بودمی : می دیده بودم. ی استمرار / توقف: ایستادن در رستاخیز/ حساب مجاز از پاسخ دهی در قیامت
قلمرو فکری : پسر قاضی گفت عمر خواجه بزرگ (بونصر) طولانی باشد. به هر حال من هم فرزند این پدر هستم که این سخن را گفت و علم را از او یاد گرفته ام. اگر حتی یک روز او را دیده بودم و حال و عادت های او را می دانستم بر من واجب بود که در تمام عمر از او پیروی کنم . چه برسد به این که سالها با او بودم من هم از حساب روز قیامت می ترسم همان طور که پدرم می ترسد و به آن چه از مال اندک دنیا دارم قناعت می کنم و برای من کافی است و به مال زیاد نیازمند نیستم .

بند هجدهم : بونصر گفت: «لله در کماو زر باز فرستاد .

قلمرو زبانی: بزرگا : الف نشانه عظمت و تفخیم ، بزرگا: چقدر شما مرد بزرگی هستید / لله در کما : خدا خیرتان بدهد/ اندیشه مند: ترسیدن ، به اندیشه فرو رفتن / رقعت : نامه کوتاه
قلمرو فکری: بونصر گفت : « خدا خیرتان بدهد شما دو نفر چقدر بزرگوارید. گریه کرد و آنان را باز گردانید و بقیه روز را در فکر بود و از این موضوع یاد می کرد . روز دیگر نامه ای به امیر نوشت و موضوع را گفت و طلاها را باز گردانید.
تاریخ بیهقی ، ابوالفضل بیهقی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- از متن درس ، با توجه به رابطه معنایی « تناسب » واژه های مناسب را انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.
- خیلتاشان (هم گروه ، هم قطار، سواران) ، نوکران . غلامان - رُقعت : (نامه ، مکتوب) توقیع ، نکت ، قلم
- معادل معنایی فعل های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید:
- فرمان داد. (مثال داد) - سوار اسب شد. (بر نشست) اجازه حضور داده شود. (بار داده آید)
- کاربرد معنایی واژه « محبوب » را در عبارت های زیر بررسی کنید:
- محبوب گشت از مردمان ، مگر از اطبا و پنهان ، مقابل ظاهر
- مردی محبوب بود و دیده و دلش از گناه به دور . با حیا ، شرمگین ، با آزم
- به دو جمله زیر و تفاوت آنها توجه کنید:
- الف) مریم کتاب می خواند. ب) کتاب خوانده می شود.
- فعل جمله « الف » به نهاد و فعل جمله « ب » به نهادی که قبلا مفعول بوده است ، نسبت داده شده است. فعل جمله « الف » را معلوم و فعل جمله دوم را « مجهول » می نامیم .
- با دقت در جدول زیر ، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خواند
مجهول	کتاب	-	خوانده می شود

خواهد خواند	کتاب	مریم	معلوم
خوانده خواهد شد	-	کتاب	مجهول

همانطور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

نکته : ابتدا باید دقت کنیم که فعل جمله باید گذرا به مفعول باشد. اگر گذرا به مفعول نبود باید آن را به شکل گذرا به مفعول بنویسیم ؛ بعد :

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم.

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

پ) فعل اصلی جمله را به شکل « به ماضی + ه » می نویسیم؛ سپس ، از « شدن » فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می آوریم.

ت) در مرحله آخر ، شناسه فعل را با نهاد جدید ، از نظر شمار (مفرد یا جمع) مطابقت می دهیم.

توجه : امروزه ، فعل مجهول به کمک مصدر « شدن » ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری مانند « آمدن » و « گشتن » نیز ساخته می شد.

- اکنون از متن درس ، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

نیشته آمد : نوشته شد بار داده آید : اجازه داده می شود گسیل کرده شود: فرستاده شود

قلمرو ادبی:

۱- دو نمونه از ویژگی های نثر درس را بیابید.

کوتاهی جمله ها - زیادی افعال - حذف افعال به قرینه - ذکر جزئیات - جا به جایی موصوف و صفت - کاربرد ضمیر شخصی برای غیر جاندار . تقدیم و تأخیر اجزای جمله (شیوه بلاغی)

۲- در عبارت های زیر « مجاز » ها را بیابید و مفهوم آن ها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراع ها زده بودند.

آب : مجاز از « رود »

ب) زری که سلطان محمود به عَزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده .

بتخانه ها : مجاز از « سرزمین » شمشیر : مجاز از « جنگ »

قلمرو فکری:

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید: « امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید . »

امیر که از مرگ نجات یافته بود به چادر آمد و لباس عوض کرد .

۲- با توجه به جمله « این مرد بزرگ و دبیر کافی ، به نشاط قلم در نهاد . » :

الف) مقصود از « این مرد » چه کسی است ؟ بونصرمشکان

ب) « دبیر کافی » به چه معنا است ؟ نویسنده شایسته و با کفایت

۳- گوینده عبارت زیر ، از کدام فضیلت اخلاقی برخوردار است ؟ با حیا بودن ، قانع بودن و قناعت کردن

« آن چه دارم از حطام نیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست. »

۴ - در باره مناسبیت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

حساب خود اینجا بکن ، آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را صائب تبریزی
حاسبوا قبل أن تُحاسبوا. در این دنیا خودت به اعمالت رسیدگی کن
.....۵-

زاغ و کبک

شعر خوانی:

۱- زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

قلمرو زبانی: فراغ: آسایش / راغ: دامنه کوه ، صحرا. / زاغ و باغ: جناس

قلمرو ادبی: رخت کشیدن: کنایه از «نقل مکان کردن» / جناس: زاغی ، فراغی، راغی / واج آرایی: «ن» / بیت آرایه تشخیص دارد. / واج آوایی «غ» / قالب: مثنوی / وزن: مفتعلن مفتعلن فاعلن (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: زاغی از آن جا که به دنبال آسایش و راحتی بود از باغ به صحرایی نقل مکان کرد/ پیام: کوچ

۲- دید یکی عرصه به دامان کوه عرضه ده مخزن پنهان کوه

قلمرو زبانی: عرصه: میدان اینجا به معنی دشت. / دامان کوه: دامنه کوه / عرضه ده: نشان دهنده.

قلمرو ادبی: تشخیص: دامان کوه (کوه مانند انسانی است که دامان دارد)/ عرصه و عرضه: جناس

قلمرو فکری: دشتی پر از سبزه و گل دید که نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت (سبزه ها و گل ها، زیبایی های پنهان کوه را به نمایش می گذاشت) / پیام: زیبایی و سرسبزی دامنه کوه

۳- نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام

قلمرو زبانی: نادره: بی همتا / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا رو / روضه: باغ / فیروزه فام: به رنگ فیروزه

قلمرو ادبی: شاهد: ایهام (الف) گواه ، ب) زیبارو / فیروزه فام: کنایه از سرسبز

قلمرو فکری: کبک زیبا و بی نظیری عروس آن باغ سرسبز بود. / پیام: زیبایی کبک

۴- هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

قلمرو زبانی: متناسب: هماهنگ / خطوات: ج خطوه ، قدم ها ، گام ها / متقارب: نزدیک شونده ، همگرا

قلمرو ادبی: واج آرایی «م» / واژه آرایی: هم / ترصیع (مختص رشته انسانی)

قلمرو فکری: حرکات کبک متناسب و گام هایش نزدیک و هماهنگ بود.

۵- زاغ چو دید آن ره و رفتار را و آن روش و جنبش هموار را

قلمرو زبانی: چو: هنگامی که / رفتار: در گذشته به معنای راه رفتن کاربرد داشته است. / روش: شیوه (رو «بن مضارع»

+ ش) / جنبش: حرکت (جنب «بن مضارع» + ش) / این بیت و بیت قبلی موقوف المعانی

قلمرو ادبی: رفتار و هموار: قافیه / ردیف: را / روش ایهام دارد ۱- سبک ۲- راه رفتن

قلمرو فکری: وقتی زاغ راه رفتن متناسب و هماهنگ و شیوه زیبای کبک را دید...

۶- باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

قلمرو زبانی: باز کشیدن: رها کردن ، کنار گذاشتن

قلمرو ادبی: پای کشیدن کنایه از ترک کردن کاری ، رهاکردن « / جناس: پای ، جای

قلمرو فکری: راه و روش خود را رها ساخت و از گام های او تقلید کرد./ پیام: تقلید ناشایست

۷- بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

قلمرو ادبی: « بر قدم او قدم کشیدن » و « از قلم او رقم کشیدن »: کنایه از تقلید کردن، پیروی کردن / رقم کشیدن: نقاشی کردن / جناس: قدم - قلم / مجاز: قلم مجاز از « نوشته » / می کشید: جناس (کشیدن یک بار در معنی برداشتن و کشیدن، معنی دوم: نقاشی کردن)

قلمرو فکری: به دنبال گام های متناسب او به تقلید قدم بر می داشت و سعی می کرد از حرکات او تقلید کند./ پیام: تقلید

۸- در پی اش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

قلمرو زبانی: القصه: خلاصه، « قید » / مرغزار: چمنزار / روزی سه چار: ترکیب وصفی (سه چار: صفت مبهم)

قلمرو فکری: خلاصه زاغ به دنبال کبک در آن دشت، چند روزی به این شیوه از کبک تقلید می کرد.

۹- عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

قلمرو زبانی: خامی: نادانی، ناپختگی، بی تجربگی / سوخته: زیان دیده / رهروی: راه رفتن /

قلمرو ادبی: واج آرایی: « خ » / تصویر از خامی خود سوختن می تواند، پارادوکس باشد./ خامی کنایه از کم تجربگی و ناپختگی / سوختن کنایه از زیان دیدن

قلمرو فکری: زاغ از تقلید نسنجیده و کورکورانه خود زیان نادانی و بی تجربگی خود را دید و نتوانست رفتار کبک را بیاموزد.

پیام: پایان تقلید نامناسب

۱۰- کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

قلمرو زبانی: غرامت زده: پشیمان شده، زیان دیده / ماند: شد

قلمرو ادبی: واژه آرای (تکرار): خویش

قلمرو فکری: زاغ با این تقلید کورکورانه و نا به جا، رفتار خود را هم فراموش کرد و سرانجام از کارش پشیمان شد.

پیام: زیان دیدن به خاطر تقلید

درک و دریافت:

۱- این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش بررسی کنید. لحن این سروده باید داستانی و روایی باشد.

۲- با توجه به قلمرو فکری شعر، در باره ریشه ها و پیامدهای تقلید نا به جا و کورکورانه، گفت و گو کنید. تقلید نابجا و نامناسب سبب می شود که آدمی زیان ببیند و از هدفهای خود دور بیفتد.

در امواج سِند

درس سوم

۱- به مغرب سینه ملان قرص خورشید نهان می گشت پشت کوهساران

۲- فرو می ریخت گردی زعفران رنگ به روی نیزه ها و نیزه داران

قلمرو زبانی: سینه مالان : سینه خیز . / قرص: آنچه دارای شکلی کما بیش شبیه دایره است. / گردی زعفران رنگ : نور زعفرانی رنگ غروب خورشید

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص : این که خورشید سینه مالان حرکت کند / تشبیه : گرد را به زعفران رنگ تشبیه کرده است / استعاره : گردی زعفران رنگ (نور خورشید)

قلمرو فکری: خورشید به هنگام غروب آرام آرام به پشت کوه ها می خزید و از چشم ها پنهان می شد. خورشید نور های طلایی رنگ خود را بر روی جنگجویان و نیزه هایشان می پاشید.

۳- ز هر سو بر سواری غلت می خورد تن سنگین اسبی تیر خورده

۴- به زیر باره می نالید از درد سوار زخم دار نیم مرده

قلمرو زبانی : بر: روی - بالا / غلت می خورد: می غلتید ، به روی خود چرخیدن / باره : اسب / نیم مرده : در حال مرگ قلمرو ادبی : بر و زیر : تضاد زیبایی دارند .

قلمرو فکری : در میدان جنگ تن سنگین اسب بر روی سوارکار می افتاد و می غلتید .

۵- نهان می گشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

۶- در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

قلمرو زبانی : فروغ: نور ، روشنی . / خرگه: خیمه بزرگ.

قلمرو ادبی: استعاره مکنیه و تشخیص : روز ، مانند انسانی است که روی دارد. ؛ دامن شب : شب مانند انسانی است که دامن دارد. / تضاد: روز / شب / مراعات نظیر: روز ، روشن، فروغ ؛ شب ، سیاهی / خرگه : مجاز از « قدرت » / مصرع دوم بیت ۶ ، کنایه از انقراض سلسله خوارزمشاهی / رو - زیر : تضاد / روی : ایهام تناسب در معانی ۱- چهره ۲- مقابل زیر / بیت ۵ در کل کنایه از غروب / روی روشن روز: اضافه‌ی استعاری

قلمرو فکری: روز آرام آرام به پایان می رسید و شب همه جا را فرا می گرفت. روشنی عظمت خیمه ی خوارزمشاه (قدرت پادشاه) در آن شب تاریک از بین می رفت.

۷- به خوناب شفق در دامن شام به خون آلوده ، ایران کهن دید

۸- در آن دریای خون ، در قرص خورشید غروب آفتاب خویشتن دید

قلمرو زبانی: خوناب: خون و آب ، خون آمیخته به آب. / شفق: سرخی غروب آفتاب. خوناب شفق و دامن شام : ترکیب اضافی / ایران کهن: ترکیب وصفی / ضمیر مشترک: خویش (خود ، خویش ، خویشتن : ضمائر مشترک هستند ؛ یعنی ، برای هر شش صیغه به کار می رود)

قلمرو ادبی: تشبیه: خوناب شفق (شفق: مشبه ، خوناب : مشبه به) / دریای خون استعاره از شفق / تشبیه (مضمرب): همانطوری که خورشید داشت غروب می کرد عمر جلال الدین هم داشت تمام می شد . / آفتاب خویشتن : اضافه تشبیهی (خویشتن را همچون آفتابی می دید که می خواهد در دریای خون غرق شود.) / غروب آفتاب خویشتن کنایه از : نابودی حکومت خود. / استعاره : آفتاب (بخت و اقبال) / دامن شام : استعاره و تشخیص / در بیت اغراق وجود دارد .

قلمرو فکری : جلال الدین با نگاه کردن به غروب خورشید، سرزمین ایران را غرق در خون دید. جلال الدین با نگاه کردن به سرخی غروب خورشید نابودی حکومت خود را دید.

۹- چه اندیشید آن دم کس ندانست که مژگانش به خون دیده ، تر شد

۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد / ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زبانی: آن دم: آن لحظه. / مژگان: مژه های چشم. / به خون دیده تر شد: به شدت گریست

قلمرو ادبی: تشبیه: چو آتش در سپاه دشمن افتاد. / اغراق: سوزنده تر از آتش شدن / به خون دیده تر شدن کنایه از: شدت گریه و اندوه/ تشبیه جلال الدین به آتش / تکرار: آتش

قلمرو فکری: در آن لحظه کسی ندانست که جلال الدین به چه چیزی فکر کرد که چشمانش پر از اشک شد. و مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله کرد.

۱۱- در آن باران تیر و برق پولاد / میان شام رستاخیز می گشت

۱۲- در آن دریای خون در دشت تاریک / به دنبال سر چنگیز می گشت

قلمرو زبانی: رستاخیز: قیامت / چنگیز: فرمانده سپاه مغول

قلمرو ادبی: تشبیه: باران تیر / شام رستاخیز: استعاره و مجاز از میدان جنگ / منظور از دریای خون، میدان جنگ است (میدان جنگ مانند دریایی پر از خون بود) / دریای خون: تشبیه / کنایه: به دنبال سر کسی گشتن ، کنایه از « نابود کردن

« / تلمیح به رستاخیز / دریای خون: اغراق دارد / پولاد مجاز از شمشیر / سرچنگیز مجاز از خود چنگیز

قلمرو فکری: در میان شدت باران تیر و برق نیزه ها که قیامتی به پا شده بود جلال الدین مبارزه می کرد. در میان انبوه کشته شدگان ، به دنبال چنگیز می گشت تا او را بکشد.

۱۳- بدان شمشیر تیز عافیت سوز / در آن انبوه ، کار مرگ می کرد

۱۴- ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت / دو چندان می شکفت و برگ می کرد

قلمرو زبانی: عافیت سوز: نابود کننده (صفت فاعلی مرکب مرخم) / انبوه: شلوغی / می شکفت: ماضی استمراری / ترکیب های وصفی: آن شمشیر ، شمشیر تیز ، شمشیر عافیت سوز

قلمرو ادبی: برگ استعاره از: سرباز مغول / شاخه استعاره از: لشکر مغول / کار مرگ می کرد کنایه از: کشتن / برگ می کرد: زیاد می شد

قلمرو فکری: با شمشیر تیز و برآن خود در میدان جنگ سربازان مغول را می کشت. اما هر سرباز مغول را که می کشت چند نفر از سربازان مغول جای او را می گرفتند. بیت به انبوهی سپاه مغول اشاره دارد

۱۵- میان موج می رقصید در آب / به رقص مرگ، اخترهای انبوه

۱۶- به رود سند می غلتید بر هم / ز امواج گران ، کوه از پی کوه

قلمرو زبانی: اختر: ستاره / گران: سنگین ، بزرگ

قلمرو ادبی: تشخیص: رقصیدن ستارگان / رقص مرگ: اضافه استعاری / مراعات نظیر: آب ، سند ، موج/ استعاره: امواج گران ، استعاره از حمله مغولان / کوه: استعاره از کشته شدگان سپاهیان ایران که به صورت پشته و انبوه در خاک می افتادند و گویی کوه ها جا به جا می شدند.

قلمرو فکری: ستارگان زیادی در میان موج های رود سند رقص مرگ انجام می دادند. در رود سند سپاه ایران مانند کوهها روی هم می غلتیدند و کشته می شدند.

۱۷- خروشان ، ژرف ، بی پهنا ، کف آلود / دل شب می درید و پیش می رفت

۱۸- از این سد روان در دیده شاه / ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی: کف آلود : صفت مفعولی (کف آلوده شده) / دل شب : تشخیص / این سد ، ، سد روان ، هر موج ، هزاران نیش : گروه‌های ترکیب وصفی / نیش: خار

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص (دل شب) / متناقض نما : سد روان (سد روان نمی شود) / تشبیه: موج ها مانند نیش آزار دهنده بودند. / کنایه : دل شب دریدن کنایه از پیش رفتن در تاریکی شب / دیده مجاز از « چشم » / نیش در دیده رفتن : کنایه از آزار دیدن / سدّ روان: استعاره از رود سند

قلمرو فکری: رود سند پر خروش ، عمیق ، پهناور و کف آلوده سیاهی شب را می شکافت و به سرعت پیش می رفت. جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می دید (زیرا مانع فرار او و خانواده اش می شد)

۱۹- ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

۲۰- در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید:

قلمرو زبانی: رخسار : صورت / بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن ، از بین رفتن زندگی / سیماب : جیوه / گون : مانند.

قلمرو ادبی: تشبیه : بنای زندگی / تشبیه: امواج مانند جیوه لرزان بودند

قلمرو فکری: جلال الدین به شدت گریه می کرد و زندگی اش را ناپایدار می دید. با نگاه کردن به امواج های لرزان آب سند فکر تازه ای به ذهنش رسید.

۲۱- به یاری خواهم از آن سوی دریا سوارانی زره پوش و کمان گیر

۲۲- دمار از جان این غولان کشم سخت بسوزم خانمان هاشان به شمشیر

قلمرو زبانی: دریا: رود سند / دمار: هلاک ، انقراض، دمار به معنی رگ نیز می باشد این واژه ترکی مغولی است. / غولان : مغولان

قلمرو ادبی: دریا استعاره از رود سند / غولان استعاره از مغولان / مراعات نظیر : زره پوش ، کمان گیر - کشتن ، شمشیر / دمار از جان کشیدن کنایه از کشتن

قلمرو فکری: از آن سوی رود سند مبارزانی را به کمک خواهم خواست تا نسل مغولان را منقرض کنیم.

۲۳- شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت ، فرزند و زن را

۲۴- به پیش دشمنان ایستاد و جنگید رهاند از بند اهریمن ، وطن را

قلمرو زبانی: ایستاد : مخفف ایستاد / رهاند : نجات داد / اهریمن : شیطان

قلمرو ادبی: اهریمن استعاره از مغولان / وطن مجاز از مردم وطن / در مقابل کسی ایستادن : کنایه از مقاومت کردن

قلمرو فکری: زمانی فرا رسید که می باید در راه مملکت و کشور، خانواده را فدا کرد. و در مقابل دشمن باید مقاومت کنیم تا وطن را نجات بدهیم.

۲۵- شبی را تا شبی با لشکری خرد ز تن ها سر ، ز سرها خود افکند

۲۶- چو لشکر گرد بر گردش گرفتند چو کشتی ، باد پا در رود افکند

قلمرو زبانی: شبی را تا شبی : در طول یک روز / خرد: کوچک / خود : کلاه جنگی / گرد بر گرد گرفتن : محاصره کردن.

بادپا : تند رو . صفت جانشین اسم / چو : در مصراع سوم ، حرف ربط (وقتی) در مصراع چهارم ، حرف اضافه (مثل)

قلمرو ادبی: ز تن ها سر افکندن ، ز سرها خود افکندن: کنایه از کشتن / تشبیه: بادپا را مانند کشتی در رود افکند / بادپا : کنایه از تند پا بودن اسب / مراعات نظیر : کشتی ، رود

قلمرو فکری: خوارزمشاه در طول روز با سپاهیان مغول جنگید و آنان را نابود می کرد.

وقتی سپاه مغول، جلال الدین را محاصره کرد، جلال الدین اسب خود را همانند کشتی در رود سند انداخت تا فرار کند.

۲۷- چوبگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دریای بی پایاب ، آسان

۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگیز که گر فرزند باید ، باید این سان

قلمرو زبانی: / پایاب : جایی از رود خانه که بتوان از آن گذشت ، بی پایاب : بی گذار، عمیق. / این سان: این گونه

قلمرو ادبی: تضاد: دشوار، آسان / تکرار: فرزند / دریا مجاز از رود سند بیت ۲۷ و ۲۸ موقوف المعانی هستند.

قلمرو فکری: وقتی جلال الدین خوارزمشاه بعد از آن جنگ دشوار به آسانی از میان رود سند گذشت ... چنگیز به فرزندان و یاران خود گفت که: فرزند انسان باید این گونه شجاع و دلیر باشد.

۲۹- به پاس هر وجب خاکی از این ملک چه بسیار است ، آن سرها که رفته

۳۰- ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زبانی: پاس : پاسداری و نگهبانی / مُلک : پادشاهی ، بزرگی ، عظمت / افسر : تاج

قلمرو ادبی: سرها مجاز از انسان / افسر مجاز از انسان های بزرگ / سر رفتن کنایه از کشته شدن / جناس: سر ، هر / خاک: مجاز از وطن

قلمرو فکری: برای نگهبانی از این سرزمین خدا می داند چه انسان های بزرگی کشته شده اند. به خاطر عشق به این وطن خدا می داند چه انسان های بزرگی جان خود را از دست داده اند.

مهدی حمیدی شیرازی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس ، کدام واژه ها در معانی زیر به کار رفته است؟

اسب (بادپا) نابود کننده (عافیت سوز) عمیق (ژرف/ بی پایان)

۲- در بیت های نهم و دهم ، قیدها را مشخص کنید.

آن دم ، (قید زمان) به خون دیده، (متمم و قید) چو آتش (متمم و قید) در سپاه دشمن (متمم و قید) کمی (قید)

قلمرو ادبی

۱- « دریا ی خون » در بیت هشتم و دوازدهم ، استعاره از چیست؟

بیت هشتم : غروب خورشید
بیت دوازدهم: میدان جنگ

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه » و « کنایه » بررسی کنید:

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم: کنایه از ، زندگی را ناپایدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه: امواج مانند جیوه لرزان بود (یا ، سفید بود)

کنایه : مصراع دوم ؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

۳) اکنون ، نحوه قرار گرفتن قافیه ها در چهار پاره را به کمک شکل نشان دهید.

*		
*		
▲		
▲		

قلمرو فکری

۱- شاعر در بیت زیر ، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی
نابودی حکومت خوارزمشاهیان

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر ، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟ خشم و شجاعت جلال الدین خوارزمشاه .

چه اندیشید آن دم ، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد
چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

۳- درباره ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم تا در این ره چه کند همت مردانه ما
برای حفظ و حراست از سرزمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.

۴- در بیت زیر ، چه صحنه ای وصف شده است؟

« ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت دو چندان می شکفت و برگ می کرد»

زیادی سپاه مغولان که به جای هر سرباز کشته شده چندین نفر جای او را می گرفتند
۵-

چو سرو باش

گنج حکمت

حکیمی را پرسیدند : « چندین درخت نامور که خدای عزّ و جل آفریده است و برومند ، هیچ یک را

آزاد نخوانده اند مگر سرو را که ثمره ای ندارد ، درین چه حکمت است؟ »

گفت : « هر درختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم ، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم

آن پژمرده شود ، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است ، و این است صفت آزادگان.»

به آنچه می گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواد گذشت در بغداد

گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

گلستان ، سعدی

قلمرو زبانی: را در جمله اول: حرف اضافه «از» / نامور: معروف / عزو جل: جمله معترضه / برومند: میوه دار، شاداب / ثمر: میوه (سمر: افسانه) / عدم: نیستی / دل نهادن: علاقه مند شدن / هیچ یک را آزاد نخوانده اند: جمله چهار جزیی با مفعول و مسند / گرت ز دست: اگر از دست تو: ت: مضاف الیه / ورت ز دست: و اگر از دست تو قلمرو ادبی: سرو نماد آزادی // وجود و عدم: تضاد / دل دادن کنایه از وابستگی / دست مجاز از توانایی / چو نخل باش کریم: تشبیه / چو سرو باش آزاد: تشبیه / از دست برآمدن کنایه از توانستن / نخل نماد بخشندگی / بیت دوم دارای موازنه قلمرو فکری: مفهوم بیت اول: ناپایداری دنیا / پیام کلی گنج حکمت: دعوت به آزادی و بخشندگی

آغازگری تنها

درس پنجم

بند اول: نوجوانی میان بالا ... یعنی روسیه بود.

قلمرو زبانی و ادبی: بر: سینه / میان بالا: بلند قد / رعنا: خوش قد و قامت / فراخ: پهن / اسبی سینه فراخ: اسب قوی و کوه پیکر / اعطا: دادن / اعطای نشان ولایتعهدی: دادن نشان جانشینی شاه / دارالسلطنه: پایتخت / ترکیب های وصفی سطر اول: نوجوانی میان بالا - بر خوش تراش - و بازویی خوش تراش - بر رعنا - بازوی رعنا - اسبی سینه فراخ / این شهر کهن: بدل از تبریز / عباس میرزا: بدل / میرزا شاخص قلمرو ادبی: پشت سر گذاشتن کنایه از: ترک کردن / راهی کردن کنایه از فرستادن بند دوم: با کشته شدن آغا خان ... رعیت پروری را می خواند.

قلمرو زبانی: اذن: اجازه، رخصت / رعیت: عامه مردم / نه تنها وزیر خردمند بلکه مرشد ...: حرف «نه» و «بلکه»، حرف ربط / یک جهان: قید قلمرو ادبی: دست به کاری نمی زد: کنایه از: به انجام کاری اقدام نمی کرد. / افق تدبیر: اضافه استعاری / بر تخت نشستن: کنایه از پادشاه شدن بند سوم: یک قرن بیشتر ... به تصرف قدرتهای اروپایی درآمد.

قلمرو زبانی: تباهی: نابودی / مشام: بینی / دیار: سرزمین / میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی: ۳ ترکیب اضافی (میدان تاخت و تاز - میدان کشتار - میدان تباهی) / برپا کردن کنایه از آماده کردن / قدم برداشتن کنایه از اقدام کردن قلمرو ادبی: تشبیه: اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. / پهلوی کشور: تشخیص / به جان هم افتادن کنایه از با هم جنگیدن / بوی پیشرفت: حس آمیزی / به مشام رسیدن بو: کنایه از آگاه شدن

بند چهارم: اروپا قدم های بزرگ ... از توپ و تفنگ است.

قلمرو زبانی: ای کاش: شبه جمله

قلمرو ادبی: پا به پا کنایه از همراه / اروپا قدم های بزرگ برداشته: تشخیص / قدم های بزرگ برداشتن کنایه از گام را برای پیشرفت برداشتن

بند پنجم: نوروز ۱۱۸۳ ه.ش. بود و ... چشم طمع دوخته بود.

قلمرو زبانی: لعاب: آب دهان، روکش مخصوص که روی سفال و کاشی می کشند. / التهاب: برافروختگی / بختک: کابوس / چنبره: حلقه.

قلمرو ادبی: چشم طمع: اضافه استعاری / جلوه بساط: اضافه استعاری / باز کردن جای بیشتر در دل کنایه از جلب محبت بیشتر / لعاب تشریفات: تشبیه / لعاب به رو داشتن: کنایه از ظاهری بودن / فکر بختک وار: تشبیه / چنبر زدن فکر: تشخیص / سایه وحشت: خارج از جمله اضافه استعاری، اما در متن درس، اضافه تشبیهی / سایه وحشت انداختن: کنایه از هراس ایجاد کردن است.

بند ششم: صبح حرکت فرارسید...دل از ناظران میبرد

قلمرو زبانی: زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه به شتر می بستند. / تنوره: دودکش. / درهم رفته بود: ناراحت بود (ترسیده بود) / چاپک: ماهر، زرنگ

قلمرو ادبی: تیغ کشیدن آفتاب: تشخیص و کنایه از طلوع کردن / تنوره کشیدن شور: تشخیص / قدم برداشتن: کنایه از حرکت کردن / گرفته بودن چهره: کنایه از ناراحت بودن / شکفته شدن چهره: تشخیص و کنایه از شادمانی / کوه پیکر: تشبیه میان واژه ای / کوه پیکر بودن: کنایه از قدرتمند بودن / عباس میرزا مانند معبد: تشبیه / دل بردن کنایه از شیفته کردن / جلوه گری کردن کنایه از خودنمایی

بند هفتم: سپیده فردای گنجه با نهیبدر پهنه شهر پراکنده شدند

قلمرو زبانی: نهیب: آواز مهیب / صغیر: بانگ و فریاد هم آوای آن «سفر» / توده: انبوه / آز: حرص و طمع / وامانده: ناتوان

قلمرو ادبی: استعاره: شکفتن صبح (صبح مانند گلی است که می شکفت) / باز شدن سپیده: تشخیص / حلقه های شب: اضافه استعاری / فوران خشم: اضافه استعاری / بار خفت: تشبیه / وامانده رفتن و ماندن کنایه از عاجز شدن / روس ها مثل مور و ملخ: تشبیه // بار چیزی را بردوش کشیدن کنایه از تحمل بند هشتم: مردم با سنگ پاره...از این ها دوخته شده بود.

قلمرو زبانی: سنگ پاره: ترکیب وصفی مقلوب/ بی باکانه: بدون ترس- قید / به اهتزاز در آمد: برافراشته شد/ دهشت: ترسناک

قلمرو ادبی: سینه سپر کردن: تشبیه و کنایه از فدا کردن / اجساد مثل برگ های خزان زده: تشبیه و کنایه از فراوانی / نفس کشیدن گنجه: استعاره / صف آتش: تشبیه / به صف آتش دشمن زدن کنایه از حمله کردن / صف مقاومت: تشبیه / شهر روزمحرر را به یاد می آورد: تشخیص

بند هشتم: نیروهای آماده در تبریز...بزم پدر، رزم پسر

قلمرو زبانی: توفندگی: غرش / وجد: هیجان / بزم پدر و رزم پسر: بدل

موعد: هنگام، زمان / کرانه: ساحل / سدوار: مانند سد / بزم: جشن، مهمانی / رزم: جنگ / سرسپردگی: فرمان برداری / قلمرو ادبی: تشخیص: قفقاز زخم خورده/ قفقاز مجاز از «مردم» است / تشبیه: موج ها مانند سد بودند / باز شدن دروازه کنایه از تسلیم شدن / موج افسار گسیخته: استعاره مکنیه / ایستادن موج در برابر سپاه: تشخیص و کنایه از مانع شدن / خیره کردن چشم کنایه از حیران کردن / بزم و رزم: جناس و تضاد / نسبت دادن زخم خورده بر ستم دیده و نگاه منتظر برارس: تشخیص / سد وار: تشبیه / در ایران آن روزگار دو دربار بود، در بار رزم و دربار بزم کنایه ای تلخ به خوشگذرانی همزمان فتحعلی شاه واز جان گذشتگی عباس میرزا در نبرد با روس ها دارد.

بند نهم: در ذهن عباس میرزا، ...به جا گذاشته بود

قلمرو ادبی: حضور سنگین: حس آمیزی / معمای افت وخیز: تشبیه // تجربه شکست: تشبیه / فراز ونشیب: تضاد / فراز ونشیب نبرد: استعاره مکنیه وکنایه از شکست و کامیابی در جنگ
 بند دهم: نایب السلطنه رو کرد...دفاع وجنگ نیست.
 بند یازدهم: برهمگان مسلم است... گلستان شدیم
 قلمرو زبانی: خفت: خواری / خوف: ترس / علی رغم: با وجود
 قلمرو ادبی: بار خفت وخوف: اضافه تشبیهی / بار خفت بردوش کشیدن کنایه از تحمل خواری
 بند دوازدهم: پیشرفت و تمدن...از مرزها را دارد
 بند سیزدهم: مردمی که به خانه های... و در این یک، درایت.
 قلمرو زبانی: درایت: دانایی، آگاهی، کاردانی / بعد از «درایت» فعل به قرینه لفظی حذف شده است.
 قلمرو ادبی: خانه های تاریک و بی دریچه: استعاره از افکار پوسیده و قدیمی و جهل و ناآگاهی / زدن چشم: کنایه از ناراحت کردن / شجاعت و درایت: سجع / پنجره های باز و نورگیر استعاره از افکار نو و پیشرفت و ترقی
 عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- هم آوای کلمه « صفر » را بنویسید و آن را در جمله ای به کار ببرید. سفیر، سفیر ایران مطالب مهمی را بیان کرد.
 - ۲) چهار « ترکیب اضافی » را که اهمّیت املایی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.
 اعطای نشان - بی اذن او - نقاط جهان - تصرف قدرت ها
 - ۳- اکنون واژه های زیر را یک بار به عنوان « شاخص » و بار دیگر به عنوان « هسته » گروه اسمی در جمله به کار ببرید.
 * سرهنگ: سرهنگ حسینی به پاسگاه رفت. / سرهنگ کلانتری به موضوع رسیدگی کرد
 * سید: سید مرتضی آوینی در میدان مین به شهادت رسید / سید اهل قلم، لقب مرتضی آوینی است
- قلمرو ادبی

۱- متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

از آنجایی که متن درس در مورد دفاع از وطن و مبارزه با بیگانگان است می تواند در نوع ادبیات پایداری قرار گیرد.

۲) برای هر یک از آرایه های زیر نمونه ای از بند هفتم درس (سپیده گنجه ...) انتخاب کنید و بنویسید.

نمونه	آرایه ادبی
روس ها مثل مور ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند	تشبیه
مثل مور و ملخ آمدند / لعاب به رو داشتن: کنایه از ظاهری بودن	کنایه
شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد	تشخیص

۳- در عبارت زیر، بهره گیری از کدام آرایه های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!
تضاد: بزم، رزم / تکرار: دربار / مراعات نظیر: پدر، پسر / جناس: بزم، رزم / واج آرایبی ب، ر، ز / بزم و رزم:
جناس ناهمسان
قلمرو فکری:

۱- چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان های ملی، استوارتر و امیدوارتر می کرد؟
مشاهده صحنه های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان رابه و جدمی آورد و دلش را برای تحقق آرمان های ملی اش استوار و امیدوار می کرد.

۲- در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت های مشخص شده چیست؟
« مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نور گیر گریزان هستند.»

افکار پوسیده و قدیمی افکاری نو و تازه

۳- با توجه به بیت زیر، شخصیت « عباس میرزا » را تحلیل نمایید.
چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش نظامی
عباس میرزا شخصیتی مستقل و متکی به خود دارد. و هم چنین دارای اعتماد به نفس شایسته ای است.

۴-

تا غزل بعد...

روان خوانی

چندماه از ورودم به زندان موصل ۴ می گذشت که متوجه شدم.....
قلمرو ادبی روان خوانی: دست پیدا کردن: کنایه از یافتن / تمام توانم را به کار بستم: تمام تلاشم را کردم / به کار بستن کنایه از استفاده کردن / اراده جمعی پشت این کار بود: کنایه از حمایت کردن / دست و پا شکسته می نوشت: کنایه از ناقص / به وجد آوردن: کنایه از خوشحال کردن / برآن شدن کنایه از تصمیم گرفتن / قربان صدقه رفتن: کنایه از درخواست و خواهش کردن و ابراز علاقه و محبت کردن / آیه یاس خواندن کنایه از ناامیدی / نور امید: تشبیه / کم رنگ شدن نور امید: حس آمیزی و کنایه از غلبه ناامیدی / پیدا شدن کور سو: کنایه از امیدوار شدن / تنبل شدن عقربه: کنایه از کند شدن زمان - تشخیص / مقاومت روح: استعاره مکنیه / شکستن مقاومت: استعاره مکنیه / کور سو: کنایه از نور کم

آبی تر از آنیم که بی رنگ بمیریم از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو ادبی: از شیشه نبودن کنایه از ضعیف نبودن / سنگ و رنگ: جناس / سنگ استعاره از دشمن / سنگ و شیشه: تضاد / آبی: نماد پاکی

قلمرو فکری: ما شجاع تر از آنیم که بی هدف بمیریم و آن قدر ضعیف نیستیم که به دشمن تسلیم شویم.

فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد در غیرت ما نیست که درنگ بمیریم

قلمرو ادبی: ای روح: استعاره و تشخیص / روح جنون: تشخیص / در ننگ مردن: کنایه از مرگ بی ارزش و بی هدف
قلمرو فکری: ای عشق به ما فرصت دوباره بده، دوراز جوانمردی است که در اسارت بمیریم. شاعر دوبیت: محمد عبدی

درک و دریافت

- ۱- متن « آغازگری تنها» و « تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت های اصلی مقایسه نمایید.
زاویه دید آغازگری تنها : سوم شخص یا دانای کل - زاویه دید غزل بعد : اول شخص
شخصیت آغازگری تنها : عباس میرزا / شخصیت تا غزلی بعد : اصغر رباط جزی ، معلمی که اسیر شده بود .
۲) در این متن ، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواریهای اسارت بهره گرفته شده است؟
کارهای فرهنگی مانند تدریس ، مقاله نویسی و مسابقات ورزشی

درس ششم

پرورده عشق

۱- چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

قلمرو زبانی : چون : وقتی که (حرف ربط) / رایت : پرچم / آن جهانگیر: مجنون / چون: مثل و مانند (حرف اضافه)
جهانگیر صفت فاعلی مرکب مرخم صفت جانشین اسم منظور مجنون است .
قلمرو ادبی: تشبیه : رایت عشق / کنایه : جهانگیر شدن کنایه از « مشهور شدن» / مه ایهام تناسب دارد ۱ - ماه آسمان
۲ - استعاره از صورت زیبای لیلی / اغراق
لیلی : ایهام تناسب الف (خانم لیلی ب) (لیل) شب که با « مه» و « آسمان» تناسب دارد که مورد نظر شاعر نیست.
قلمرو فکری: وقتی آوازه عشق مجنون چون زیبایی لیلی در جهان پیچید...

۲- هر روز خنیده نام تر گشت در شیفگی تمام تر گشت

قلمرو زبانی: خنیده : صدا و آوازی که در میان دو کوه و گنبد و مانند آن پیچد ، مشهور ، معروف در نزد همه کس / خنیده نام تر گشتن : مشهورتر شدن ، پرآوازه تر گردیدن.
قلمرو فکری: هر روز ، آوازه عشق مجنون ، بیشتر می شد و او عاشق تر می شد

۳- برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت

قلمرو زبانی: بخت : اقبال / درماندن : ناتوان ، عاجز و بی تدبیر شدن / سخت : به شدت (قید)
قلمرو ادبی: دل برداشتن کنایه از « نا امید شدن» / درماندن کنایه از « ناتوان شدن». / جناس: بخت ، سخت / تشخیص: بخت از کاری دل بردارد
قلمرو فکری: بخت و اقبال از او (مجنون) روی برگرداند ، پدرش در حل مشکل او به شدت ناتوان و درمانده شد.

۴- خویشان همه در نیاز با او هر یک شده چاره ساز با او

قلمرو زبانی: خویشان: اقوام، نزدیکان. / چاره ساز : صفت فاعلی، چاره سازنده ، حل کننده مشکل. / همه: بدل
قلمرو فکری: هر یک از نزدیکان و خویشاوندان برای برطرف کردن نیاز او چاره ای می اندیشیدند .

۵- بیچارگی ورا چو دیدند در چاره گری زبان کشیدند

قلمرو زبانی: ورا: وی را (پدر مجنون را) / چاره گری : تدبیر و چاره جویی

قلمرو ادبی: « زبان کشیدن» کنایه از « شروع به حرف زدن کردن.» / زبان کشیدن : استعاره ، زبان مانند شمشیر است که از غلاف (دهان) بیرون می کشند .

قلمرو فکری: نزدیکان وقتی دیدند پدر مجنون در کار پسرش در مانده است برای کمک به او پیشنهادی دادند.

۶- گفتند به اتفاق یک سر کز کعبه گشاده گردد این در

قلمرو زبانی: به اتفاق یک سر: همگی. / این در: این مشکل

قلمرو ادبی: « این در» استعاره از «مشکل و عاشق شدن مجنون» / کعبه: مجاز از زیارت کعبه/ در گشوده شده : کنایه از فرجی حاصل شدن ، مشکلی حل شدن

قلمرو فکری: همگی پیشنهاد دادند که باید به زیارت کعبه بروی (لطف خدا می تواند این مشکل پسر تو را حل کند).

۷- حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

قلمرو زبانی: جمله : همه / جهان : موجودات جهان / محراب : محل عبادت

قلمرو ادبی: جهان مجاز از « همه موجودات جهان» / زمین و آسمان مجاز از « همه موجودات»

قلمرو فکری: خانه کعبه(خداوند) بر آورنده نیاز تمامی موجودات جهان است .

۸- چون موسم حج رسید برخاست اشتر طلبید و محمل آراست

قلمرو زبانی: موسم : زمان / برخاست : در اینجا آماده شد، برخاستن : بلند شدن از جای ، به پا خاستن / محمل : مهاد ، کجاوه

قلمرو ادبی: محمل آراست : کنایه از « آماده شدن»

قلمرو فکری: وقتی زمان حج فرا رسید پدر مجنون آماده ی سفر به سوی خانه خدا شد.

۹- فرزند عزیز را به صد جهد بنشانند چو ماه در یکی مهدهد

قلمرو زبانی: جهد : تلاش / مهدهد: کجاوه ، محمل / صد : نماد کثرت است

قلمرو ادبی: تشبیه: فرزند مثل ماه عزیز بود و در مهدهد نشاند - وجه شبهه : زیبایی / جناس: مهدهد ، جهد / اغراق (صد نشانه کثرت است)

قلمرو فکری: فرزند گرامی خود، مجنون را با تلاش بسیار در کجاوه نشاند.

۱۰- آمد سوی کعبه سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

قلمرو ادبی: سینه مجاز از دل / سینه پر جوش کنایه از « ناراحتی فراوان.» / حلقه در گوش کنایه از « غلامی و

بندگی کسی را کردن.» مطیع بودن / تشبیه: مجنون از نظر حلقه به گوش بودن به کعبه تشبیه شده / ایهام : حلقه : الف) حلقه در کعبه ب) حلقه به گوش غلامان.

قلمرو فکری: پدر مجنون با دلی دردمند به سوی کعبه آمد و چو غلامی به خانه کعبه متوسل شد. (در کعبه، حلقه ای دارد

و شاعر در دنیای خیال خود، کعبه را مانند غلامی می داند که حلقه بر گوش دارد به نشانه بندگی و تسلیم بی چون و چرا در برابر اراده پروردگار خود.)

۱۱- گفت: ای پسر این نه جای بازی ست بشتاب که جای چاره سازی ست

قلمرو زبانی: جای بازی: جایی کوچک و بی ارزش. / چاره سازی: حل کردن مشکل.

قلمرو ادبی: بازی مجاز از سرگرمی ، جای بازی نیست : کنایه از باارزش بودن مکان

قلمرو فکری: گفت ای فرزند این جا محل تفریح نیست ؛ تلاش کن تا چاره ای برای درد خود بیابی.

۱۲- گو: یا رب از این گزاف کاری توفیق دهم به رستگاری

قلمرو زبانی: گزاف کاری: کاری بیهوده (عشق به لیلی) / منادا: رب ، یا : حرف ندا « / متمم: «م» به من توفیق بده.

قلمرو فکری: فرزندم ، بگو خدایا از این عشق مرا نجات بده و به من توفیق رستگاری نصیب فرما.

۱۳- دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم

قلمرو زبانی: دریاب : به دادم برس / مبتلا: گرفتار، اسیر/ مبتلای عشقم : «م» فعل اسنادی «هستم» بلای عشقم: «م» مفعول ، مرا آزاد کن

قلمرو ادبی: بلای عشق : تشبیه (عشق مشبه ، بلا: مشبه به)

قلمرو فکری: بگو خدایا، به فریادم برس و نجاتم بده که گرفتار عشق شده ام، و مرا از این بلا رها کن.

۱۴- مجنون چو حدیث عشق بشنید اول بگریست پس بخندید

قلمرو زبانی: چو : وقتی / حدیث: سخن

قلمرو ادبی: تضاد: گریست ، خندید / مراعات نظیر: حدیث ، بشنید/ اول و پس تضاد دارند

قلمرو فکری: مجنون وقتی سخن عشق را شنید ابتدا گریه کرد و سپس خندید.

۱۵- از جای چو مار حلقه برجست در حلقه زلف کعبه زد دست

قلمرو زبانی: چو: مثل ، مانند / مار حلقه : مار حلقه زده / برجست : پرید

قلمرو ادبی: تشبیه : مجنون مثل مار حلقه زده از جا پرید / زلف کعبه : اضافه استعاری / مجاز : «دست» مجاز از

«پنجه» / حلقه زلف : استعاره از حلقه در کعبه / دست در حلقه زدن: کنایه از متوسل شدن

قلمرو فکری: مجنون مانند مار حلقه زده ای از جای خود پرید و حلقه در کعبه را محکم به دست گرفت.

۱۶- می گفت گرفته حلقه در بر کامروز منم چو حلقه بر در

قلمرو زبانی: در بر : در آغوش / کامروز : که امروز

قلمرو ادبی: تشبیه : من چون حلقه بر در هستم (وجه شبه: آویزان بودن متوسل شدن) / جناس همسان : «بر» اول به

معنی آغوش و «بر» دوم در معنی حرف اضافه / حلقه در بر گرفتن : کنایه از متوسل شدن/ جناس ناهمسان: بر - در

جناس تام بین در و در . اولی حرف اضافه و دومی اسم

قلمرو فکری: در حالی که حلقه در کعبه را در آغوش گرفته بود می گفت : خدایا من امروز نیازمند در گاه تو هستم. (امروز

من مانند حلقه ای که به در آویزان باشد به تو متوسل شده ام)

۱۷- گویند ز عشق کن جدایی این نیست طریق آشنایی

قلمرو زبانی: طریق : راه و رسم ، روش / گویند: می گویند (مضارع اخباری) / مرجع ضمیر «این»: جدایی کردن از عشق

قلمرو ادبی: مراعات نظیر : عشق ، جدایی و آشنایی

قلمرو فکری: به من می گویند از عشق دوری گزین ، خدایا ، این راه و رسم عاشقی نیست / مفهوم: پایداری در عشق

۱۸- پرورده عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو زبانی: مباد : فعل دعائی منفی

قلمرو ادبی: تکرار: عشق / واج آرایه «ش»

قلمرو فکری: خدایا، وجودم با عشق پرورش یافته است، به جز عشق نمی خواهم سرنوشتی دیگر داشته باشم. / مفهوم: وفاداری در عشق

۱۹- یارب! به خدایی خدایت وانگه به کمال پادشاییت

قلمرو زبانی: یارب: حرف ندا و منادا (شبه جمله) / مضاف الیه: «ت»، خدایی تو، پادشاهی تو / موقوف المعانی با بیت بعد/ بیت ۳ جمله / به: به قسم می باشد. قسم می دهم: حذف به قرینه معنوی فعل جمله دوم قلمرو فکری: خدایا تو را سوگند می دهم به کمال و عظمت تو ...

۲۰- کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگر چه من نمائم

قلمرو زبانی: غایت: نهایت / رسانم: م مفعول / کاو: که او (لیلی یا عشق) قلمرو فکری: در راه عشق مرا به مرتبه ای برسانی که من اگر چه از دنیا بروم عشقم پا برجا بماند و در دنیا پر آوازه گردد. مفهوم: از خودگذشتگی در عشق، جاودانگی عشق

۲۱- گر چه ز شراب عشق مستم عاشق تر از این کنم که هستم

قلمرو ادبی: شراب عشق: تشبیه (عشق: مشبه، شراب: مشبه به) // جناس: مست، هست / کنم = کن (فعل امر) + م (ضمیر) م در مصرع دوم نقش مفعولی دارد.

قلمرو فکری: خدایا اگر چه وجودم لبریز از عشق است، مرا از این هم عاشق تر کن. (مفهوم: پایداری در عشق)

۲۲- از عمر من آنچه هست بر جای بستان و به عمر لیلی افزای

قلمرو زبانی: بستان: بگیر

قلمرو ادبی: تکرار: عمر / بستان و افزای: تضاد / برجای بودن کنایه از باقی ماندن

قلمرو فکری: آن چه از عمر من باقی است، بگیر و به عمر لیلی اضافه کن. (فدا شدن برای بقای عشق / ایثار عاشقانه)

۲۳- می داشت پدر به سوی او گوش کاین قصه شنید گشت خاموش

قلمرو ادبی: سوی کسی گوش داشتن: کنایه از شنیدن / خاموش گشتن: کنایه از ساکت شدن / قصه مجاز از سخنان مجنون

قلمرو فکری: پدر مجنون که به سخنان مجنون گوش می کرد، وقتی این سخنان او را شنید ساکت شد.

۲۴- دانست که دل اسیر دارد دردی نه دوا پذیر دارد

قلمرو ادبی: درد و دوا: تضاد / واج آرایه: ر - د / دل اسیر داشتن: کنایه از عاشق بودن و تشخیص / درد دوا ناپذیر: استعاره از عشق

قلمرو فکری: پدر مجنون فهمید که مجنون دلی عاشق دارد، دردی دارد که درمان ناپذیر است.

لیلی و مجنون، نظامی گنجه ای

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معنای واژه های مشخص شده زیر را بنویسید:

جهد بر توست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق سنایی تلاش ، کوشش لطف الهی
 خنیده به گیتی به مهر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفا فردوسی مشهور و بلند آوازه

۲- اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده کردد این در
 به اتفاق یکسر گفتند که این در (مشکل) از کعبه گشاده گردد.

۳- در بیت های زیر نقش « مَم » را بررسی کنید:

الف) دریاب که مبتلای عشم (هستم) آزاد کن از بلای عشقم (من را)
 ب) پرورده عشق شد سرشتم (سرشت من) جز عشق مباد سرنوشتم (سرنوشت من)

قلمرو ادبی:

۱- شاعران ، در سرودن منظومه های داستانی ، غالباً از قالب « مثنوی » بهره می گیرند؛ مهم ترین دلیل آن را بنویسید.
 زیرا قافیه های هر بیت مستقل است و شاعر می تواند پس از چند بیت ، از قافیه های قبلی نیز استفاده کند و همچنین در سرودن مثنوی هیچ محدودیتی برای تعداد ابیات وجود ندارد بنابراین مناسب ترین قالب برای سرودن موضوعات بلند مثل داستان است .

۲- هر یک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید:

- چون رایت عشق آن جهانگیر شد چون مه لیلی آسمان گیر
 تشبیه - استعاره - کنایه - الف - تناسب مه ، آسمان . آرایه ایهام نیز در بیت وجود دارد.
 - برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت جناس - کنایه

۳- در بیت زیر ، شاعر، چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

« آمد سوی کعبه ، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

« حلقه در گوش نهادن » کنایه از توسل به خدا و اعلام فرمان برداری و بندگی است. پدر مجنون در این بیت به « کعبه » تشبیه شده که برای برآوردن حاجتش متوسل به کعبه شده است . هم چنانکه داشتن حلقه برای کعبه نشان بندگی و فرمانبرداری است؛ پدر مجنون نیز مانند غلامی حلقه به گوش در برابر خدا اظهار بندگی و فرمان برداری می کند .

قلمرو فکری :

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید:

« حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست»

خانه کعبه محل برآورده شدن حاجت تمام انسان هاست و قبله گاه (محل توجه دل) تمام مخلوقات است .

۲- در بیت های هفدهم و بیستم ، کدام ویژگی های « مجنون » بارز است؟ وفادار بودن و فداکاری

۳- بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر ، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید:

نعمت الله ولی

- عشق بازی ، کار بیکاران بُود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟

عاشق شدن کار انسانهای بیکار است و آدم عاقل با بیکارها کاری ندارد .

- از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اوّل ، رنگ این ویرانه ، ویران ریختند. بیدل

ای انسان اگر عاشق هستی به فکر آبادی و تعمیر دل نباش زیرا در روز ازل ویرانی را با دل عشق همراه کردند ویرانی دل یکی است. عشق با ویرانی دل عجین است.

پدر مجنون ابتدا درمانده می شود از خویشان و اقوام کمک می طلبد و در نهایت به سوی کعبه می رود به امید آن که مجنون از عشق رهایی پیدا کند اما با شنیدن سخنان مجنون متوجه می شود که مجنون عاشقی دل خسته است و هر لحظه از خدا می خواهد در عشق، قدم هایش را استوارتر کند پس این عشق درمانی ندارد.

۴- مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشانِ مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید:

یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکند مسأله ها را . محمد علی بهمنی

این بیت نقطه مقابل تفکر خویشان مجنون قرار دارد آن ها برای عشق در پی راه چاره ای عاقلانه اند. در این بیت چاره ساز و حلال مشکلات را عشق می داند اما خویشان به دنبال راه عاقلانه هستند.

مردان واقعی**گنج حکمت**

یکی از کوه لکام به زیارت « سری سَقَطی » آمد. سلام کرد و گفت: « فلان پیر از کوه لکام تو را سلام گفت. » سری گفت: « وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»

تذکره الاولیا ، عطار

پیام گنج حکمت: ترک رهبانیت ، نکوهش زهد منفی و انزوا و عزلت از خلق

ابوالحسن سَرّی بن المُعَلّسی السَقَطی (وفات ۲۵۳ قمری) معروف به سری سقطی، عارف و صوفی قرن سوم قمری متولد بغداد بود و در ابتدا سقط (در اصطلاح بازاریان؛ بار سقط که چیزهایی سخت چون قند و امثال آن باشد) فروشی می کرد. وی استاد و مرید اکثر عرفای بغداد و دانی جنید بغدادی و از شاگردان و مریدان معروف کرخی بود.

باران محبت**درس هفتم**

* حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در هر مقام، برکار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: « اِنِّی خَالِقِ بَشَرًا مِنْ طِیْنٍ » خانه آب و گل آدم، من می سازم. جمعی را مشتبه شد، گفتند: « نه همه تو ساخته ای؟ »

گفت: « اینجا اختصاص دیگر هست که این را به خودی خود می سازم بی واسطه، که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

پس جبرئیل را بفرمود که: « برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. » جبرئیل - علیه السلام - برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: « ای جبرئیل چه می کنی؟ »

گفت: « تو را به حضرت می برم که از تو خلیفتی می آفریند.»

خاک سوگند بر داد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بعد اختیار کردم. که قربت را خطر بسیار است.

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت گفت: « خداوندا، تو داناتری. خاک تن در نمی دهد.» میکائیل را فرمود: « تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: « تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند بر داد: بازگشت. حق تعالی عزرائیل را بفرمود: « برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.»

قلمرو زبانی: تعبیه: آماده و جاسازی کردن / اصناف: انواع / وسایط: واسطه ها. جمع وسیطه / برکار کرد: استفاده کرد / انی خالق بشرأ من طین: من بشری از خاک می آفرینم / مُشْتَبِه: نامعلوم، در اشتباه / این را به خودی خود می سازم بی واسطه: این را تنها و تنها به دست خود و بی واسطه می سازم. / تعبیه خواهم کرد: آماده خواهم کرد، قرار خواهم داد / ذوالجلالی: صاحب بزرگی / قُرب: نزدیکی / بُعد: دوری. / را: فک اضافه؛ خطر قربت بسیار است. / میکائیل را؛ رای بدل از حرف اضافه، به میکائیل / طوع و رغبت: میل و علاقه / طوع: فرمان برداری، اطاعت / اکراه: زور، فشار، ناپسند داشتن

قلمرو ادبی: تضمین: « انی خالق بشرأ من طین » / مراعات نظیر: آب، گل / تن در دادن کنایه از قبول کردن / استعاره: خانه آدم استعاره از جسم / تشبیه: گنج معرفت

قلمرو فکری: خداوند بلند مرتبه وقتی انواع موجودات را از هر نوع می آفرید در ساختن هر چیز از واسطه و وسیله ای استفاده می کرد وقتی نوبت آفرینش انسان شد گفت من بشری از گل می آفرینم. قالب و وجود انسان را که از آب و گل هست من می سازم گروهی به اشتباه افتادند و گفتند؟ آیا همه را تو نساخته ای؟

گفت: اینجا یک محل مخصوصی هست که آن را خود به تنهایی (و بدون استفاده از دیگر موارد) و بدون کمک از چیزهای دیگر، می سازم. پس به جبرئیل دستور داد برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور. جبرئیل رفت و خواست چنین کند؛ خاک گفت: ای جبرئیل چه می کنی؟ جبرئیل گفت: مقداری از تو به نزد خداوند می برم که از تو جانشینی برای خود سازد. خاک جبرئیل را بر بزرگی شکوه خدا قسم داد و گفت مرا مبر که من طاقت نزدیکی به خداوند را ندارم و نمی توانم تحمل کنم که خطر قربت بسیار است. جبرئیل وقتی سوگند خاک را شنید به نزد خداوند برگشت و گفت: خداوندا، خود بهتر می دانی که خاک رضایت نمی دهد و نمی پذیرد. خداوند به میکائیل دستور داد که تو برو. او نیز رفت و خاک چنین قسمی خورد، خداوند به اسرافیل دستور داد که تو برو وقتی او رفت هم چنان خاک سوگند داد و او نیز برگشت. خداوند بلند مرتبه به عزرائیل دستور داد که برو اگر با میل و رغبت نیاید به زور و اجبار بیاور.

* عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی جمله ی زمین برگرفت. بیاورد. آن خاک را میان مگه و طائف فرو کرد. عشق حالی دو اسبه می آمد.

قلمرو زبانی: یک قبضه خاک: قبضه ممیز است به اندازه یک مشت، یک مشت از هر چیز / دو اسبه می آمد: به سرعت و با شوق می آمد

قلمرو ادبی: تن در نمی دهد کنایه از: قبول نمی کند / دو اسبه کنایه از سریع / عشق می آمد: تشخیص قلمرو فکری: عزرائیل آمد و با خشم یک مشت خاک از روی زمین برداشت و به نزد خداوند آورد و آن خاک را میان مگه و شهر طائف قرار داد. عشق اینک شتابان آمد.

* جملگی ملائکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر بمانده که آیا این چه سرّ است که خاکِ ذلیل را از حضرت عزّت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزّت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او نخواند و این سرّ با دیگری در میان ننهاد.

قلمرو زبانی : جملگی: همه / اعزاز: عزیز داشتن / کبریا: عظمت، بزرگی / غنا: بی نیازی / جملگی ملائکه را در آن حالت، « را » فک اضافه

قلمرو ادبی: انگشت تعجب در دندان ماندن / کنایه از حیرت کردن / خاک ناز می کند : تشخیص / انگشت تعجب: اضافه استعاری ، دندان تحیر : اضافه استعاری.

* الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سرّ ملائکه فرو می گفت : « اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ . » شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک ، چه کارها از ازل تا ابد در پیش است ؟ معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است. روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک ، دستکاری قدرت بنمایم، تا شما در این آینه نقش های بوقلمون ببینید. اول نقش ، آن باشد که همه را سجده او باید کرد.

قلمرو زبانی: الوهیت : الهی بودن / ربوبیت : خدایی / به سرّ ملائکه می گفت : به دل فرشتگان الهام می کرد / اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ : من چیزی می دانم که شما نمی دانید / ازل : زمان بی آغاز / ابد : زمان بی انتها / روزکی چند : چند روز اندک - ک تصغیر / روزکی چند : چند : صفت مبهم / دستکاری قدرت بنمایم : قدرت نمایی کنم / در این آینه : جسم انسان / بوقلمون : رنگارنگ / همه را سجده او باید کرد: سجده ی همه بر او واجب خواهد شد. / همه را سجده : فک اضافه (سجده همه)

قلمرو ادبی: مشتی خاک : مجاز از آدم/ ازل وابد: تضاد /تضمین: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ. / استعاره : آینه

قلمرو فکری : لطف خدا و دانش الهی به قلب فرشتگان الهام می کرد که من چیزی می دانم که شما نمی دانید . ای فرشتگان ، شما آگاهی دارید که ما (خداوند) از روز نخست آفرینش (ازل) تا انتهای آن (ابد) با این یک مشت خاک (انسان) چه کارهایی پیش رو داریم . عذر شما پذیرفته است ، زیرا شما سر و کاری با عشق نداشته اید. چند مدتی صبر کنید تا من قدرت خود را در این یک مشت خاک به شما نشان دهم تا شما جلوه های گوناگون و نقش های رنگارنگ در آینه آفرینش انسان ببینید . نخستین نقش و جلوه آن است که همه شما (فرشتگان) باید به او (انسان) سجده کنید.

* پس از ابر کرم، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به یدِ قدرت در گل از گل دل کرد عشق نتیجه محبت اوست.

قلمرو زبانی : دل کرد : دل ساخت / ید : دست

قلمرو ادبی ابر کرم ، باران محبت: اضافه تشبیهی / دل مجاز از عشق / اضافه استعاری: ید قدرت / جناس: گل ، دل / تکرار : دل ، گل / مراعات نظیر : خاک ، گل ، ابر ، باریدن

قلمرو فکری : پس خداوند از ابر کرم و لطف خود باران محبت را بر خاک آدم بارید و آن خاک را به گل تبدیل کرد و با دست قدرتمند خود از گل ، دل را آفرید . / پیام : آفرینش عشق در آدم

قالب شعر : رباعی

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

قلمرو زبانی: شبنم: ژاله / فتنه : بلا و گرفتاری / شور : هیجان و شوق / صد فتنه ، صد شور: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: شبنم عشق / صد: مجاز از بسیار / تشبیه: سرنشتر عشق / گل و دل: جناس
 قلمرو فکری: وجود خاکی انسان را با عشقی که همانند شبنم بود در هم آمیخت (سرشت). به همین سبب فتنه ها
 و شورها در جهان پدید آمد / پیام: تعبیه عشق در وجود آدمی

سرنشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

قلمرو زبانی: نشتر: نیشتر، آلت فلزی نوک تیز، گونه ای تیغ، چاقوی جراحی

قلمرو ادبی: نشتر عشق: اضافه تشبیهی / استعاره: رگ روح / تشبیه: دل مانند قطره کوچک است / مراعات نظیر: رگ و
 روح و دل / واج آرای: ش

قلمرو فکری: از ترکیب عشق الهی و روح انسانی، قطره ای حاصل گردید که دل نام گرفت.

پیام: ازلی بودن عشق، عجین بودن عشق با فطرت انسان و به عبارتی هدف از خلقت آدم، عشق بود.

* جمله، در آن حالت متعجب وار می نگرستند که حضرت جلّت به خداوندی خویش، در آب و گل آدم، چهل
 شباروز تصرف می کرد. و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می کرد و آن را به نظر عنایت، پرورش می داد و حکمت با
 ملایکه می گفت: «شما در گل منگرید، در دل نگرید.»

قلمرو زبانی: جمله: همه / متعجب وار: با تعجب / حضرت: آستانه، پیشگاه، درگاه / جلّت: بزرگ است / شباروز: شب و روز /
 تصرف می کرد: دست کاری می کرد / تعبیه کردن: قراردادن / عنایت: توجه / حکمت: دانش و راز

قلمرو ادبی: نظر عنایت: اضافه استعاری / حضرت: مجاز از خداوند / منگرید: کنایه از توجه نکنید / منگرید- نگرید: تضاد
 / گل و دل: جناس / آب و گل آدم: مجاز از جسم آدم / حکمت مجازا سخنان حکیمانه است. شما در گل منگرید در دل
 نگرید: سجع دارد

قلمرو فکری: همه موجودات عالم بالا در آن حال با تعجب نگاه می کردند که پروردگار بزرگ با قدرت خدایی خود چهل
 شبانه روز مشغول ساختن گل انسان بود و در هر ذره از گل آدم، دلی می ساخت و آن را با نظر و توجه پرورش می داد و
 دانش و حکمت به فرشتگان می آموخت و (گوشزد می کرد) که شما به گل (قالب و جسم ظاهری انسان) نگاه نکنید. به
 دل نگاه کنید (توجه کنید) / پیام: توجه فرشتگان به ظاهر آدم و توجه خداوند به دل (پرهیز از قضاوت و ظاهر بینی).

گر من نظری به سنگ بر، بگمارم از سنگ، دلی سوخته بیرون آرم

قلمرو زبانی: نظر: نگاه / به سنگ بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم / گماردن: مشغول کردن (بن ماضی گماشت
 ، بن مضارع: گمار

قلمرو ادبی: دل سوخته: کنایه از عاشق / تکرار: سنگ / واج آرای: گ / سنگ: نماد سختی / نظر گماردن: کنایه از توجه
 کردن

قلمرو فکری: اگر من به سنگ سخت هم توجه بکنم، آن سنگ سخت را تبدیل به دلی سوخته و عاشق خواهم کرد.

پیام: توانایی خداوند در آفرینش

* اینجا عشق معکوس گردد، اگر معشوق خواهد که از او بگریزد، او به هزار دست در دامنش آویزد. آن چه بود
 که اول می گریختی و این چیست که امروز در می آویزی؟ آن روز گل بودم، می گریختم، امروز همه دل شدم، در می
 آویزم.

قلمرو زبانی: گریختن: فرار کردن (بن ماضی: گریخت / بن مضارع: گریز)

قلمرو ادبی: هزار دست اغراق و کنایه از: با همه توان / دست در دامن کسی آویختن: کنایه از متوسل شدن به او / بگریزد، آویزد - می گریختی، در می آویزی: تضاد / بگریزد و آویزد: سجع / دل و گل: جناس / می گریختم و در می آویزم: تضاد / امروز دل شده ام: اغراق و کنایه از عاشق شدن. / دل: مجاز از عشق / آن و این: تضاد

قلمرو فکری: در اینجا عشق وارونه عمل می کند اگر معشوق (خداوند) بخواهد که از عاشق (آدم) فرار کند عاشق با همه توان او را می گیرد. آن چیست که اول فرار می کردی و این چیست که امروز چنگ زده ای و رها نمی کنی؟ آدم می گوید: آن روز گل بودم فرار می کردم. امروز همه دل شده ام، (خدا را رها نمی کنم.) / مفهوم: عشق موجب دلبستگی است.

*همچنین هر لحظه از خزاین غیب گوهری در نهاد او تعبیه می کردند تا هر چه از نفایس در خزاین غیب بود در آب و گل آدم دفین کردند، چون نوبت به دل رسید، گل آدم را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر بپروردند.

قلمرو زبانی: خزاین: ج خزانه، گنجینه ها / غیب: نهان / گوهر: جواهر / نهاد: ذات / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / نفایس: جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها / دفین کردن: دفن کردن / حیات: زندگی (هم آوا؛ حیاط: محوطه باز خانه) / ابد: زمان آینده که نهایت ندارد، جاوید / سرشتن: مخلوط کردن، خمیر کردن (بن ماضی: سرشت؛ بن مضارع: سریش) / بپروردند: پرورش دادند.

قلمرو ادبی: گوهر: استعاره از هر چیز ارزشمند / آب و گل: مجاز از کالبد / آفتاب نظر: اضافه تشبیهی

قلمرو فکری: همچنین هر لحظه از گنجینه های الهی، جواهری در ذات انسان جاسازی می کردند تا هر چیز گران بها که در گنجینه الهی بود در آب و گل آدم نهادند، زمانی که نوبت به دل رسید، گل آدم را از بهشت آوردند و با آب زندگانی ابدی آمیختند و با آفتاب نظر خدا پرورش دادند.

* چون کار دل به این کمال رسید، گوهری بود در خزانه غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما یا دل آدم.

قلمرو زبانی: آن را هیچ خزانه لایق نیست: «را» فک اضافه، هیچ خزانه لایق آن نیست. / خازن: نگهبان / آلا: مگر - الا: حرف اضافه، حضرت: درگاه، متمم / یا: حرف عطف (دل: معطوف)

قلمرو ادبی: استعاره: «گوهر» استعاره از «عشق» / تشبیه: آفتاب نظر / گوهری بود... غیب: تشبیه

قلمرو فکری: وقتی کار دل به این مرحله از شایستگی و کمال رسید خداوند دل را در گنجینه غیب از چشم نگهبانان پنهان نگه داشته بود. پس فرمود هیچ خزانه ای لایق نگهداری از دل نیست مگر نزد من یا دل آدم.

* آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند، و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، هیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن گوهر نیافته. خزانگی آن را دل آدم لایق بود و به خزانه داری آن، جان آدم شایسته بود.

قلمرو زبانی: محبت: عشق / تعبیه کردن: قرار دادن، جاسازی کردن / ملکوت: عالم غیب، جهان بالا / عرضه داشتند: ارائه کردند / استحقاق: سزاواری، شایستگی / خزانگی: نگهداری / گوهر: جواهر / «را» در «آن را دل آدم لایق بود»: اضافه گسسته: دل آدم لایق آن بود / لایق: شایسته

قلمرو ادبی: گوهر محبت: اضافه تشبیهی / صدف امانت معرفت: اضافه تشبیهی / ملک و ملکوت: اشتقاق، مجازاً همه آفرینش / گوهر دوم: استعاره از عشق / تلمیح به آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ...»

قلمرو فکری: آن چه بود؟ عشق بود که به عنوان امانت الهی جاسازی کرده بودند و بر همه موجودات ارائه کرده بودند، هیچ کس شایسته نگهداری آن گوهر نبود. فقط دل آدم شایسته نگهداری آن بود. دلی که با آفتاب نظر الهی پرورده شده بود و جان آدم شایسته نگهداری از آن بود / پیام: ارزش آدمی به عشق است، هدف آفرینش آدمی عشق است

* ملایک مقرب، هیچ کس آدم را نمی شناختند. یک به یک بر آدم می گذشتند و می گفتند: « آیا این چه نقش عجیبی است که می نگارند؟ »

قلمرو زبانی: ملایکه: فرشتگان / مقرب: آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است / هیچ کس آدم را نمی شناختند: شناسه جمع برای نهاد مفرد / آیا این چه ... است: خلاف هنجار زبان / نگاشتن: نقاشی کردن (بن ماضی: نگاشت، بن مضارع: نگار) آیا این چه نقش عجیبی است؟ ویژگی سبکی وارد آوردن دو کلمه پرسشی برای یک جمله که خلاف هنجارهای دستوری زبان امروزی است.

قلمرو ادبی: نقش: استعاره از جلوه حق

قلمرو فکری: از فرشتگان نزدیک به خداوند هیچ کس آدم را نمی شناختند. یکی یکی از کنار آدم می گذشتند و می گفتند: « این چه موجود عجیبی است که آن را می سازند؟ » / پیام: شگفتی فرشتگان از آفرینش آدم

* آدم به زیر لب آهسته می گفت: « اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم، باشید تا من، سر از خواب خوش بردارم، اسامی شما را یک به یک برشمارم. »

قلمرو زبانی: باشید: صبر کنید / اسامی: جمع اسم

قلمرو ادبی: زیر لب سخن گفتن: کنایه از نجوا کردن / سر از خواب برداشتن: کنایه از بیدار شدن / تلمیح به آیه « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا »

قلمرو فکری: آدم زیر لب و آهسته می گفت: اگر شما مرا نمی شناسید، من شما را می شناسم. صبر کنید تا من زنده شوم، نامهای شما را یکی یکی بازگو می کنم.

* هر چند که ملایکه در او نظر می کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا ابلیس پرتلبیس که گرد او طواف می کرد. چون ابلیس، گرد آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشکی یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت.

قلمرو زبانی: مجموعه: آنچه از اجزای کوچک تر تشکیل شود. / تلبیس: حقیقت را پنهان کردن، حيله و مکر به کار بردن، نیرنگ سازی / پرتلبیس: پرفریب / طواف کردن: گشتن پیرامون چیزی / بر مثال: همانند / کوشک: ساختمانی بلند، وسیع و زیبا که اغلب در میان باغ قرار گرفته است؛ قصر، کاخ / در رُود: داخل شود

قلمرو ادبی: دل را بر مثال کوشکی یافت: تشبیه

قلمرو فکری: هر چه قدر فرشتگان با دقت به انسان می نگرستند نمی توانستند به حقیقت آدم پی ببرند تا اینکه شیطان فریبکار یک بار به دقت او را ورنانداز کرد (گرداگرد آدم گشت) هر چیزی را که دید فهمید که چیست؛ اما چون به دل آدم رسید، دل را همانند کاخی یافت. هر چه کوشید که راهی بیابد تا درون دل داخل شود، هیچ راه نیافت.

پیام: ناآگاهی فرشتگان از سرشت آدم

* ابلیس با خود گفت: « هر چه دیدم، سهل بود. کار مشکل این جاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سر و کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود. » با صد هزار اندیشه نومید از در دل باز گشت.

قلمرو زبانی: سهل: آسان / « را » در « ما را وقتی آفتی رسد » : حرف اضافه؛ به ما وقتی آفتی رسد / آفت: زبان، آسیب / شخص: فرد / « را » در « حق تعالی را با این قالب سر و کاری باشد »: فک اضافه؛ سر و کار حق تعالی با این قالب باشد / موضع: جا / تعبیه: جاسازی / نومید: ناامید / صد هزار اندیشه: صد هزار نماد کثرت است
قلمرو ادبی: در دل: اضافه استعاری

قلمرو فکری: با خود گفت هر چه را که دیدم شناخت آن آسان بود. کار مشکل این جاست (دل). اگر روزی به ما آسیبی برسد از این جایگاه (دل) خواهد بود و اگر خداوند بخواهد با انسان رابطه و سر و کاری داشته باشد یا چیزی را می خواهد در آدم جاسازی کند، این مکان خواهد بود/ پیام: ارزش دل و عشق
* ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند، مردود همه جهان گشت.

قلمرو زبانی: بار دادن: اجازه حضور دادن / مردود: رد شده

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از جهانیان

اقلمرو فکری: چون شیطان را به دل انسان راه ندادند و او را نپذیرفتند از طرف همه جهانیان رانده شد.

پیام: مردود شدن ابلیس

مرصادالعباد مِنَ الْمَبْدَأِ إِلَى الْمَعَادِ، نَجْمُ الدِّينِ رَازِي (معروف به نجم دایه)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید:

- تا در تحصیل فضل ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. کلیله و دمنه، رغبت: میل، علاقه / منزلت: جایگاه

- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است. حافظ حضرت: حضور

- نانم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلت خواست سعدی مذلت: خواری

۲- اکنون برای کاربرد شکل های مختلف همزه، شش واژه مناسب بیابید و بنویسید.

شکل همزه: ا / آ / ء / آ / اُ / و / ئ

مثال: اصناف - اسرافیل - اردک - سوء - شیء - آمدن - مأخذ - مار بوا - مأخذ - ملجأ - رؤیت - رؤسا - تالؤ

- عزرائیل - متائی

۳- در بند پایانی درس، جمله های مرکب و پیوندهای وابسته ساز را مشخص کنید. حروف ربط وابسته ساز: اگر، چون

قلمرو ادبی

۱- عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید:

پس از ابر کرم، باران رحمت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به ید قدرت در گل از گل، دل کرد.

تشبیه : ابر کرم ، بارن رحمت / مراعات نظیر : باران ، بارید / خاک ، گل / جناس : گل ، دل / تکرار : گل / استعاره :
ید قدرت

۲- در بیت زیر « استعاره » را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد.
رگ روح : روح مانند موجودی است که رگ دارد.

۳- برای هر مفهوم زیر ، از متن درس ، معادل کنایی بیابید و بنویسید:

- نپذیرفتن (بار ندادن)

- متوسل شدن (در آویختن)

- شتاب داشتن (دو اسبه آمدن)

قلمرو فکری

۱- در عبارت های زیر مقصود از قسمت های مشخص شده را چیست؟

الف) شما در این آینه، نقش های بوقلمون بینید. / جسم انسان

ب) هر لحظه ، از خزاین غیب ، گوهری ، در نهاد او تعبیه می کردند. / عشق

پ) حکمت ربوبیت به سر ملایکه فرو می گفت : ... / قلب، باطن

۲) هر بیت ، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

- ناز تو و نیاز تو ، شد همه دلپذیر من / تا ز تو دلپذیر شد ، هستی ناگزیر من / حسین منزوی

آیا این چه سر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری ، با حضرت عزت و کبریایی ، چندین ناز می کند.

- نیست جانش محرم اسرار عشق / هر که را در جان ، غم جانانه نیست / خواجهی کرمانی
معذورید که شما را سروکار با عشق نبوده است.

- تو ز قرآن ، ای پسر ، ظاهر مبین / دیو آدم را نبیند غیر طین / مولوی
شما در گل منگرید در دل نگرید.

۳- در باره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید:

الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (همه نام ها را به آدم آموخت.)

ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.
(۷۲ ، احزاب)

(ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ؛ پس ، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان ، آن را بر دوش کشید. به درستی که او ستمگر و نادان بود.)

شعر خوانی

آفتاب حُسن

۱- بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست / بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

قلمرو زبانی: که : زیرا که ، به دلیل اینکه / نقش « م » مضاف الیه، باغ و گلستان آرزوی من است. (جابجایی ضمیر صورت گرفته است.)

قلمرو ادبی: گلستان و قند استعاره از رخ و یا وجود / گلستان: نماد خوشحالی و شادابی / حس آمیزی : سخن شیرین / دهان گشودن کنایه از سخن گفتن

قلمرو فکری: آرزوی دیدن چهره زیبای تو را دارم ، آرزوی شنیدن سخنان شیرین تو را دارم

۲- ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر / کان چهره مُشعشعِ تابانم آرزوست

قلمرو زبانی: مشعشع : درخشان و تابان / آفتاب حُسن : منظور شمس تبریزی است / دمی : لحظه ای

قلمرو ادبی: آفتابِ حسن : اضافه تشبیهی / آفتابِ حسن استعاره از معشوق ، اینجا شمس تبریزی / مراعات نظیر: آفتاب ، تابان ، ابر ، / چهره مشعشع تابان کنایه از زیبایی / چهره تابان و مشعشع : استعاره مکنیه / ابر استعاره از حجاب / از ابر بیرون آمدن کنایه از آشکار شدن

قلمرو فکری: ای مظهر زیبایی لحظه ای آن چهره درخشانت را نشان بده چرا که آرزوی دیدن آن چهره تابان را دارم .

۳- گفتمی ز ناز «بیش مرنجان مرا برو» آن گفتنت که: «بیش مرنجانم» آرزوست

قلمرو زبانی: ز ناز : از روی ناز / ت : در « گفتنت » مضاف الیه است « گفتن تو » / «م» در مرنجانم ، مضاف الیه است. آرزوی من.

قلمرو فکری: از روی ناز گفتمی مرا بیش از این میازار ، باز دلم می خواهد که آن سخن را از دهان تو بشنوم

۴- زین همرهان سست عناصر دلم گرفت / شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

قلمرو زبانی: همرهان : واژه ای « وندی » است (هم + ره + ان) / سست عناصر: ضعیف و تنبل، زبون، بی درد / شیر خدا : حضرت علی (ع) / رستم دستان : رستم پسر زال، « دستان » لقب زال است.

قلمرو ادبی: به رستم دستان تلمیح دارد و بلند همتی و شجاعت رستم در شاهنامه را یاد آور می شود. / دلم گرفت کنایه از ناراحت شدم / شیرخدا ورستم دستان : نماد و استعاره از همراهان بی اراده / شیرخدا استعاره از حضرت علی / سست عناصر کنایه از بی اراده / واج آرایبی « س »

قلمرو ادبی: از این همراهان بی درد و ناتوان و بی اراده دلم گرفته است آرزوی همراهی شیر خدا و رستم (شمس تبریزی) را دارم

۵- دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر / کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

قلمرو زبانی: دی : دیروز / شیخ : این شیخ، همان دیوژن یا دیوجانس (Diogene) (323-404 ق.م) است . در بی اعتنایی او به مردم گفته اند : وقتی او را دیدند روز با فانوس روشن می گردید ، سبب پرسیدند ، گفت : « انسان می جویم » در باره او حکایات زیادی گفته اند. و نیز وقتی ابناء وطنش او را تبعید کردند، کسی به طعن گفت : « همشهریان، تو را از شهر راندند » گفت : « نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم ». / دد : حیوان وحشی

قلمرو ادبی: تلمیح / دیو و دد : نماد و استعاره از انسانهای بد یمن و پست / شهر مجاز از دنیا

قلمرو فکری: دیروز شیخ دیو جانس ، در روز روشن ، در شهر ، با چراغ می گشت و می گفت: از دیو و حیوان آزاده شده ام به دنبال انسان هستم.

۶- گفتند: « یافت می نشود جسته ایم ما » / گفت: « آن که یافت می نشود آنم آرزوست »

قلمرو زبانی : یافت می نشود: یافت نمی شود

قلمرو فکری : به او گفتند: بیهوده تلاش نکن ، آن کسی را که به دنبالش هستی پیدا نمی کنی. ما تلاش کردیم اما نشد. گفت : آن کسی که پیدا نمی شود آرزوی او را دارم.

۷- پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

قلمرو زبانی : آشکار صنعت پنهان : آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده ها پنهان است.

قلمرو ادبی : مصرع اول تلمیح به : لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار / دیده دوم در مصرع اول : ایهام : ۱- چشم ۲- آنچه دیده می شود / پنهان و آشکار : تضاد

قلمرو فکری : خداوند همه دنیا را به وجود آورده است ، و از دیده ها پنهان است ، آرزوی رسیدن به او را دارم.

غزلیات شمس ، جلال الدین محمد مولوی

درک و دریافت

۱- بیت های سوم و ششم را از نظر خوانش و توجه به ایستگاههای آوایی بررسی کنید.

در انتخاب لحن و خوانش مناسب برای این ابیات باید به توقف ها و فراز و فرود آهنگ صدا توجه و دقت نمود. این بیت ها عارفانه به شمار می روند .

۲- در باره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.

سخنور و سراینده در پی رسیدن به انسان کامل است. انسانی تابنده و خدا خوی . او از اینکه با مردمی نادان و خاکی زیست کند دلگیر شده و در پی انسانی خدا خوی است .

درس هشتم در کوی عاشقان

بند اول : محمد ملقب ... آرام نبوده است .

قلمرو ادبی : دلش آرام نبود : کنایه از بی قرار بودن

بند دوم : پدر جلال الدین ... سوختگان عالم زند.

قلمرو ادبی : سوختگان استعاره از عاشقان / آتش در سوختگان عالم زند کنایه از شیفته و بی قرار کردن عاشقان / سوخته بودن : کنایه از عاشق بودن

بند سوم : هنگامی که بهاء ولد ... بدان شهریار پیوست.

قلمرو زبانی : ملقب : لقب یافته ، معروف شدن به نامی که غیر از نام اصلی شخص باشد و این نام دلالت بر ستایش و یا نکوهش آن شخص است . / رنجش : آزردن خاطر شدن . / بدرود گفت : خدا حافظی کرد . / چون : در مفهوم « زمانی که » / سوختگان : عارفان و عاشقان / مناسک : جمع منسک، اعمال عبادی آیین های دینی / شهریار : پادشاه . اسم مرکب (شهر = یار)

قلمرو ادبی : به سر بردن کنایه از زندگی کردن

بند چهارم : بهاء ولد از آنجا ... گرامی می داشت

بند پنجم : جلال الدین در هجده سالگی ... بیست و چهار سال داشت

بند ششم : پس از این، جلال‌الدین... و معرفت می آموخت.

قلمرو ادبی : محضر مجاز از مجلس درس

بند هفتم : در این ایام که جلال‌الدین،...، او را « شمس‌پرنده » می گفتند.

قلمرو ادبی : خورشید حقیقت : اضافه تشبیهی / آفتاب عشق و خورشید حقیقت استعاره از شمس تبریزی / شمس ابهام :

۱- شمس تبریزی ۲- خورشید

بند هشتم : شمس‌الدین، بیست و ششم... چهل روز طول کشید.

قلمرو ادبی : آشنا و بیگانه : تضاد / زانو زدن کنایه از تواضع / در را بستن : کنایه از قطع ارتباط کردن

بند نهم : مولانا آن چنان... سرگرم می کرد.

قلمرو ادبی : غزل های گرم : حس آمیزی

بند دهم : در پی فزونی... شمس روانه کرد.

بند یازدهم : یاران مولانا... روانه دمشق کرد.

قلمرو زبانی: وعظ : پند و اندرز / عازم : رهسپار / اقامت : ساکن شدن / باز آمد : برگشت / طالبان : ج طالب ، خواهنده ،

خواهان / محضر : پیشگاه / تقوا : خدا ترسی ، دین داری / شریعت : دین و آئین / طریقت : روش ، مسلک ، مذهب

، سیرت ، در مقابل شریعت است / زهد : پارسایی ، پرهیز / متفق : با هم بودن ، یکی بودن ، هم نظر بودن / معارف :

دانش ها ، شناخت ها / مشایخ : جمع شیخ ، بزرگان / مرشد : ارشاد کننده / پیر : در این جا راهنما و هدایت کننده /

مرید : طرفدار ، دوستدار / زاهدان : پارسایان و پرهیزگاران / ملامت : سرزنش / خشم و غضب رابطه ترادف دارند /

تکاپو : جست و جو و تلاش زیاد / فرزند خود ، سلطان ولد : بدل

قلمرو ادبی : دل تنگی کنایه از ناراحتی

بروید ای حریفان ، بکشید یار ما را به من آورید آخر ، صنم گریز پا را

قلمرو زبانی : حریفان : هم نشینان و یاوران . منادا / صنم : بُت . منظور « یار ودلبر » / گریز پا : فراری و گریزان . صفت

بیانی. مرکب / آخر : قید / بیت ۴ جمله

قلمرو ادبی: صنم استعاره از شمس تبریزی / واج آرایی « ر »

قلمرو فکری : ای یاوران یار گریز پا را بار دیگر نزد من بیاورید.

به ترانه های شیرین ، به بهانه های زرین بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقارا

قلمرو زبانی: شیرین : دارای وزن و آهنگ خوش ، زیبا و گوش نواز / موزون: دارای وزن / خوب : زیبا روی / خوش لقارا :

خوش چهره ، زیبا

قلمرو ادبی: حسّ آمیزی : ترانه های شیرین ، بهانه های زرین / استعاره : « مه » استعاره از « یار » - اینجا شمس

تبریزی

قلمرو فکری: با سخنان شیرین و ترانه های خوش آهنگ ، یار ما را به سوی خانه برگردانید.

قربت معنایی با « اذهب الی فرعون و قولو له قولاً لیناً »

اگر او به وعده گوید که دمِ دگر بیایم همه وعده مکر باشد، بفر یبدا او شما را...

قلمرو زبانی: او: معشوق / دمِ دگر: لحظه ای دیگر / بیایم: می آیم / مکر: حيله، فریب / بفریبید: می فریبید
 قلمرو ادبی: واج آرای: « د » / تناسب بین « مکر و فریب » و « وعده و دم » / تکرار واژه « او » / دم مجاز از لحظه و زمان
 قلمرو فکری: اگر یار من به شما وعده بدهد و بگوید: « لحظه ای دیگر می آیم.» تمام وعده های او فریب است و دارد شما را فریب می دهد.

بند دوازدهم: این پیک هاونامه ها،.....جادوگر خواندند.

بند سیزدهم: چون یاران مولانابه...او خبری نشنوند، و رفت.

قلمرو زبانی: برخاستند: ارزش املائی دارد / بدان شهر پرغوغا: شهر: متمم

قلمرو ادبی: دل بر کند کنایه از قطع علاقه کردن، دل برداشتن

بند چهاردهم: از این به بعد، سرانجام و.....به درستی روشن نیست.

بند پانزدهم: پس از غیبت شمس...شعر می سرود.

بند شانزدهم: پس از جست و جوی.....، جست و جومی کرد و نمی یافت.

قلمرو زبانی: کوی و برزن: ترادف / افغان وزاری و بی قراری: تناسب / باخبر: مسند / شمس در دمشق است: فعل ناگذر

بند هفدهم: چون مولانا از یافتن شمس ناامید شد،..... و به دست حسام الدین داد.

قلمرو زبانی: ایام: جمع یوم، روزها / به نظم آوردن: سرودن، به شعر نوشتن / بی درنگ: بدون معطلی / دستار:

عمامه، پارچه ای که به دور سر پیچند / مشتمل: در برگیرنده و شامل شونده / همت: کمک (در اینجا) / واژه دستار

تحول معنایی یافته است. (واژه متروک)

بند هجدهم: از این پس، مولانا...دیگران می نوشتند.

بند نوزدهم: مولانامردی زرد چهره...به راه راست می آورد.

قلمرو ادبی: زرد چهره: کنایه از ضعیف / جواب تلخ: حس آمیزی / نرمی خلق: حس آمیزی

بند بیست: از شاعران و عارفان...شیفته خویش ساخت:

قلمرو زبانی: طعن: سرزنش کردن، کنایه زدن. / شیفته: عاشق و حیران.

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست مابه فلک می رویم، عزم تماشا که راست

قلمرو زبانی: هر نفس: هر لحظه / فلک: آسمان / عزم: قصد، نیت / تماشا: با هم راه رفتن - تحول معنایی

قلمرو ادبی: مجاز: « نفس » مجاز از « لحظه » / تشخیص: آواز عشق / تضاد: چپ، راست / راست و راست: جناس تام

/ کنایه: « چپ و راست » مجاز از تمام جهات « همه جا » / به فلک رفتن کنایه از عروج معنوی

قلمرو فکری: آواز عشق از همه جا شنیده می شود؛ دیگر طاقت دوری نداریم و به سوی ملکوت حرکت می کنیم هر که با

ما می خواهد بیاید.

ما به فلک بوده ایم، یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم، جمله، که آن شهر ماست

قلمرو زبانی: فلک : آسمان ، در این جا بهشت و یا عالم معنا (اشاره به این دارد که انسان پیش از آفرینش جسمانی به صورت روح در عالم بالا حضور داشت) / ملک : فرشته ، جمع ملائک . / جمله : همه ، « قید » / رویم : مضارع ساده قلمرو ادبی: جناس: فلک ، ملک / مجاز : « شهر » مجاز از « سرزمین » / تلمیح : انا لله و انا الیه راجعون ، کُل شیء یرجع الی اصله / فلک مجاز از عالم بالا

قلمرو فکری: جایگاه حقیقی ما عالم بالا است ، ما یار و همنشین فرشتگان بوده ایم ؛ دوباره ، همه به جایگاه اصلی خود باز خواهیم گشت .

بند بیست و یک: گویند در شب آخر که... عمر خود را سرود:

قلمرو زبانی : بی تابانه : با اضطراب و نگرانی

قلمرو ادبی : دم مجاز از لحظه

روسر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

قلمرو زبانی : شبگرد : شب بیدار / مبتلا : گرفتار

قلمرو ادبی : ایهام: خراب (الف) مست و آشفته (ب) پریشان حال / سر به بالین نهادن : کنایه از خوابیدن / واج آرایی مصوت کوتاه « »

قلمرو فکری : تو با خیال آسوده باش ، مرا که مست و شب بیدار و گرفتارم تنها بگذار.

دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد پس من چگونه گویم ، کاین درد را دوا کن

قلمرو ادبی : درد و دوا : تضاد و تکرار / واج آرایی « د »

قلمرو فکری : غیر از مردن که چاره ای برای آن نیست، درد دیگری نیز هست که درمان ندارد و آن درد عاشقی است پس من چگونه بگویم که این درد عاشقی را درمان بکن (در حالیکه درمان ندارد) به بیان دیگر : عشق و عاشقی دردی است که تنها درمان آن مردن است پس من نمی توانم از تو انتظار درمان داشته باشم .

در خواب دوش ، پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

قلمرو زبانی : دوش : دیشب / پیر: مرشد / عزم : قصد ، اراده / « م » در اشارتم : متمم

قلمرو ادبی : کوی عشق : اضافه تشبیهی / دست مجاز از انگشت / سو ، کو : جناس

قلمرو فکری: دیشب در خواب دیدم که پیر و مرشد با دست به من اشاره می کرد که به سوی ما بیا.

بند بیست و دو : عاقبت، روز یکشنبه، مولانا نماز خواندند.

قلمرو ادبی : خرد و بزرگ : مجاز از همه / سفر به آخرت کنایه از مردن / تشبیه اضافی : « خورشید عمر »

ابیات زیر، بخشی از غزلی است که گویی، مولانا در مرثیه خود و دلداری یاران، سروده است:

به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد

قلمرو زبانی: را : حرف اضافه ، برای من / روان: (رو « بن مضارع » + ان)

قلمرو ادبی: کنایه : « روان بودن تابوت » کنایه از مردن و تشییع کردن . « درد این جهان داشتن » کنایه از « غمگین و ناراحت بودن به خاطر جهان / مراعات نظیر: مرگ ، تابوت / واج آرایی « ر » / روز مجاز از زمان / تابوت مجاز از جنازه /

درد مجاز از عشق

قلمرو فکری: هنگام مرگ که تابوتم را می برند ، گمان نکن که به خاطر ترک این جهان ناراحت و غمگین هستم.

برای من مگری و ، مگو دریغ ! دریغ ! به دام دیو درافتی ، دریغ آن باشد

قلمرو زبانی: مگری : فعل نهی از مصدر « گریستن » / دریغ: افسوس « شبه جمله » / دریغ دوم « تکرار » است / دریغ و دریغ : تکرار و دو شبه جمله

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دام ، دیو / تکرار: دریغ / « دیو » استعاره از « هوا و هوس » / به دام دیو افتادن : کنایه از گرفتار هوا و هوس شدن / واج آرای « د »

قلمرو فکری: برای من گریه نکن و نگو افسوس افسوس که رفت ، اگر در دام هوا های نفسانی گرفتار شوی ، جای افسوس دارد.

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرُست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟

قلمرو زبانی: نرست : از مصدر « رُستن » / « ت » در انسانیت : مضاف الیه

قلمرو ادبی: تشبیه : دانه انسان « انسان مانند دانه ای است که می روید » / مراعات نظیر : دانه ، زمین ، رُستن / واج آرای: « د » / تلمیح به معاد

قلمرو فکری: کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد ؟ چرا نسبت به انسان این گمان رشد را نداری؟

پیام : اشاره به معاد ، رستاخیز

زندگانی جلال الدین محمد ، مشهور به مولوی ،

بدیع الزمان فروزانفر ، باتلخیص و اندک تغییر

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- واژه « مرشد » در متن درس به چه معنایی است؟

اسم فاعل از « ارشاد » هدایت کننده ، رهبر ، کسی که راه راست را بنمایاند. در این درس در معنی راهنما و رهبر عارفان و اهل تصوف به کار رفته است .

۲- چهار ترکیب اضافی که اهمّیت املایی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

عازم دمشق - عزم تماشا - مناسک حج - صاحب بصیرت

۳- برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی ، مثال بنویسید.

مجالس درس و وعظ را برعهده گرفت. / پادشاه سلجوقی روم ، علاءالدین کیقباد ، از مقامات او آگاهی یافت. / برای من مگری و مگو دریغ ، دریغ.

قلمرو ادبی

۱- برای کاربرد هر آرایه زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.

واج آرای: (رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن / ترک من خراب شبگرد مبتلا کن « نقش نمای اضافه »)

حس آمیزی: (خود را با سرودن غزل های گرم سرگرم می کرد)

تشبیه : (کوی عشق ، دیو نفس)

۲- بخش مشخص شده در سروده زیر، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی

« رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن » شفیع کدکنی

تضمین ، شاعر مصراعی از مولوی را برای زیبا ساختن شعر خود عیناً آورده است.

قلمرو فکری

۱- در باره اصطلاح « پیر » و « مراد » و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

مرشد و هدایت کننده هر نو سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که مریدان را به راه حق دعوت می کند. مولوی اگر چه خود پیر و مراد بسیار کسان بوده است اما در تمام طول زندگی خود به دنبال انسانی بوده است که نشانه های الطاف الهی را خود داشته باشد او این نشانه ها را در شمس می بیند.

۲- با توجه به متن درس ، به اعتقاد مولانا ، چه چیزی را باید مایه دروغ و افسوس دانست؟

به دام دیو نفس درافتادن

۳) کدام بیت درس ، با این سروده حافظ ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک این ابیات را بنویسید.

« چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانی است روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم » حافظ

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم باز همان جا رویم ، جمله ، که آن شهر ماست. بازگشت

به اصل

۴- بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه انسانیت این گمان باشد؟ مولوی

رستاخیز، زنده شدن مردگان پس از مرگ ، مرگ پایان زندگی نیست.

۵) بر مبنای متن درس ، خلق و خوی مولانا را با این آیات قرآن کریم که به حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع) خطاب است ، مقایسه کنید.

إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا . (طه / ۴۰-۴۳)

در زندگی اهل صلح و سازش بود به همین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تحملش بسیار زیاد . طوری که طعن و

ناسزای دشمنان را هرگز جواب تلخ نمی داد و با نرمی و حسن خلق، آنان را به راه راست می آورد.

۶-

کنج حکمت

چنان باش ...

خواجه عبدالکریم، [که] خادم خاصّ شیخ ما، ابوسعید - قدس الله روحه العزیز - بود. گفت : « روزی

درویشی مرا بنشانده بود تا از حکایت های شیخ ما ، او را چیزی می نوشتم. « کسی بیامد که : « شیخ تو را می

خواند. » برفتم . چون پیش شیخ رسیدم ، شیخ پرسید که : « چه کار می کردی ؟ » گفتم : « درویشی حکایتی چند

خواست ، از آن شیخ ، می نوشتم. »

شیخ گفت : « یا عبد الکریم ! حکایت نویس مباش ، چنان باش که از تو حکایت کنند! »

قلمرو زبانی : ابو سعید : بدل از شیخ / ما او را چیزی می نوشتیم : را : حرف اضافه / حکایتی چند : چند صفت مبهم
قلمرو فکری : پیام جمله آخر : تلاش کنیم که نام نیک از خود باقی گذاریم دنباله رو کسی نباشیم .
 اسرارالتوحید، محمدبن منور

ذوق لطیف

درس نهم

بند اول : خاله‌ام چندسالی..... کجا ریشه بدواند.

قلمرو زبانی: متمکن: دارای امکانات ، ثروتمند / به شمار می رفت : فعل اسنادی / کبوده : نام روستا – فرآیند واجی /
 ریشه بدواند: بماند

قلمرو ادبی : ذوق لطیف : حس آمیزی / در کجا ریشه بدواند : کنایه از اینکه در کجا ساکن و ماندگار شود .
 بند دوم : با این حال،..... بشود به آن پناه برد.

قلمرو زبانی: توکل: در اصل یعنی واگذار کردن کارها به خداوند. در این جا یعنی تکیه گاهی معنوی، ایمان محکم به خدا /
 بحران : آشوب و آشفتگی ، تغییر حالت ناگهانی / تحفه : هدیه ، ارمغان / بی شائبه : بدون آلودگی ، بی عیب، بدون
 تردید و شک / مشیت : خواست / ناگوار : ناخوشایند ، تلخ و ناراحت کننده . / فاجعه : بلای سخت و حادثه ناگوار /
 روی دیگری بود که بشود به آن پناه برد: همیشه امیدوار بود/ مادرم توکلی داشت : توکل : مفعول
قلمرو ادبی: استعاره : یک روی زندگی : زندگی مانند سکه ای است که دو رو دارد. / کنایه: « روی زشت زندگی » کنایه از
 ناگواری های زندگی / دل نمی بست : کنایه از علاقمند نمی شد.

قلمرو فکری : او با توکل به خداوند و ایمانی که به او داشت می توانست بحران های فکری و روحی را به خوبی در خود از
 بین ببرد و به دنیای فانی وابسته نشود . زشتی دنیا را در کنار زیبایی های آن پذیرفته بود.
 پیام : ایمان به خداوند موجب پذیرش مشیت الهی می شود .
 بند سوم : بنابراین، خاله‌ام..... متمرکز کرده بود.

قلمرو زبانی: بخل: خساست ، تنگ چشمی / نکبت : بدبختی، فلاکت / عاری : فاقد ، بدون / عاری و آری : واژه های
 هم آوا / بر سرهم : روی هم رفته / متمرکز کرده بود : یک جا جمع کرده بود . /
قلمرو ادبی : زندگی خود را متمرکز کرده بود : زندگی مجاز از وسایل زندگی (توصیه به قناعت)
 بند چهارم : برای این خاله من داستان همراه بود.

قلمرو زبانی : خشک : بی روح انعطاف ناپذیر

بند پنجم : برای من قصه های..... آن طور گفت.

قلمرو زبانی : به منزله : مانند ، در حکم / مذهبیات : موضوعات مذهبی / عوارض : جمع عارضه . حادثه ، پیشامد /
 ظرافت : زیرکی و مهارت ، زیبایی ، نکته سنجی و خوش زبانی / جذاب : گیرا و زیبا / ورد : دعا ، ذکر / او و مادرم هر دو
 : هردو بدل است .

قلمرو ادبی: خشک بودن : کنایه از سرد و بی اعتنا بودن به چیزی / حسّ آمیزی: قصه های شیرین / ورد زبان بودن :
 کنایه از دائماً از چیزی حرف زدن / تشبیه: برای این خاله، من به منزله فرزند بودم.

بند ششم : نخستین بار از زبان خاله و آن علاقه چندان نشان نمی داد.

قلمرو زبانی: غمگسار : غمخوار / گلستان و سعدی : بدل / کرسی : هم معنای جدید پذیرفته هم معنای قدیم را حفظ کرده .
قلمرو ادبی: کنایه : « که آن همه پرنگ و نگار و آن همه پرن و نرم است » کنایه از خیال انگیز بودن - پر رنگ و نگار بودن افسانه : حس آمیزی / مجاز: « سعدی » مجاز از « آثار سعدی » / تشبیه : این سعدی همدم و شوهر و غمگسار او بود . / عالم افسانه : تشبیه / یک کتابی : کنایه از یک جنبه ای / ذوق لطیف : حس آمیزی / عالم افسانه ها آن هم پرن و نرم است : استعاره مکنیه عالم افسانه ها مانند بالشی پرن و نرم است.

قلمرو افکری : خود را خم می کرد : پیام : انعطاف پذیر بودن مفاهیم اشعار سعدی

بند هفتم : سعدی که انعطاف فکری فارسی زبان ها جریان داشته است.

قلمرو زبانی: انعطاف: سازش و نرمی نشان دادن ، سازگارشدن با شرایط ، خم شدن / شیخ : پیر ، بزرگ / شاب : جوان هیبت : شکوه ، عظمت / حُفره : سوراخ ، گودال / اضداد : ج ضد ، چیزهای مخالف / هیبت : ترس و هول ، شکوه و عظمت / معلم اول: بدل / شوریدگی : عشق / تشریح : دین و شریعت ، مقابل عرفان و طریقت هست ، تشریح ، داشتن رفتار و رعایت اعمال قانونمند و در چارچوب خاص آئین های دینی و مذهبی است و برای همین گاه با طریقت و عرفان چندان هم سو نمی باشد . / خود را خم می کرد : سطح سخن را پایین می آورد.

قلمرو ادبی: تناقض (پارادوکس): شیخ همیشه شاب / تناقض (پارادوکس): پیرترین و جوان ترین شاعر / کنایه: « آنقدر خود را خم می کرد » کنایه از « در حد فهم هر سنی سخن می گفت » / « چشم عقاب و لطافت کبوتر » تشبیه و کنایه از « تیز بینی و نرمی » / تشبیه : حفره های زندگی / مانند هوا : تشبیه / هم هیبت یک آموزگار را دارد و هم مهر پرستار : تشبیه / حفره: استعاره از بخش / همدم کودک و دستگیر پیر : استعاره / فضای فکر : تشبیه
 بند هشتم : من در آن اتاق کوچک کوچه و بازار می شنویم.

قلمرو زبانی : حجره ، اتاق ، خانه / نظیر : مانند / ادراک : فهم / احدی : هیچ کس ، کسی

قلمرو ادبی : سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: پارادوکس

قلمرو فکری: این تنها خصوصیت سعدی است که سخنش به سخن همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد: سخنش « سهل و ممتنع » بود است. به ظاهر بسیار ساده است اما نمی توان مثل آن گفت .

بند نهم : آن کلیات سعدی شاید کمی « خل » می پنداشتند.

قلمرو زبانی: سراچه: خانه کوچک / آماس: ورم ، برآمدگی / فوران : جوشیدن یا جهیدن آب از چشمه / قوز : برآمدگی غیر طبیعی پشت انسان ، قوز می کردم : به شدت پشتم را خم می کردم / فرط : بسیاری، شدت / لگه می دویدم : با شوق جست و خیز کنان پیش می رفتم ، یورتمه اسب و شتر

قلمرو ادبی: لبریز می شدم : استعاره مکنیه / سراچه ذهن : تشبیه / کنایه : « سراچه ذهنم آماس می کرد » کنایه از « معلوماتم زیاد می شد » / استعاره : فوران تخیل / بر فوران تخیل راه رفتن : کنایه از عالم واقع خارج شدن و به عالم خیال رفتن

بند دهم : خاله ام نیز خوش وقت؛ آزادترین گشت و گذار بود.

قلمرو زبانی : پالیز : باغ و بوستان

قلمرو ادبی: استعاره: « پالیز سعدی » استعاره از « آثار سعدی » / بومه: استعاره از حکایت / شاخه استعاره از بیت و جمله بند یازدهم: از همان جا بود که خواندن گلستان مرابه سوی تقلید از سبک مسجع سوق داد که بعد، وقتی در دبستان انشا می نوشتم، آن را به کار می بردم.

بند دوازدهم: از لحاظ آشنایی با..... تنهاوش بود که:

قلمرو زبانی: شیر آغوز: اولین شیر مادر پس از دنیا آوردن فرزند / کورمال کورمال: با احتیاط راه رفتن نابینایان / سرخود: کسی که ناصحی ندارد و بدون مشورت کاری بکند، مستقل، خود مختار، رها و آزاد، مستبد و خود رای / تنهاوش: به تنهایی

قلمرو ادبی: سعدی: مجاز از آثار سعدی / به منزله شیر آغوز: تشبیه / قرار دادن ذوق بر روی سکوی بلند: تشخیص و کنایه از پر توقع و سیری ناپذیر بودن ذوق / کنایه: « به منزله شیر آغوز بود » کنایه از « محکم می ساخت »

« به حرص ارشربتی خوردم مگیراز من که بد کردم بیابان بود و تابستان و آب سرد و استسقا » (سنایی)

قلمرو زبانی: استسقا: آب خواستن، آب طلبیدن برای رفع تشنگی، نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. / از: مخفف اگر / مگیر: مورد بازخواست قرار مده

قلمرو فکری: اگر از روی حرص کاری کردم، مرا مورد مؤاخذه قرار نده؛ من مانند انسانی بودم که در هوای گرم تابستان و در حال تشنگی شدید، آب سردی را دیدم و به سرعت به سوی آن دویدم. (نویسنده با تواضع می خواهد کاستی های احتمالی ابتدای نویسندگی خود و روی آوردن به این حرفه را توجیه کند.)

روزها، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) جدول زیر را مانند نمونه کامل کنید:

مفاتیح (کلیدها) مستقر (ساکن ، استقرار یافته) متمکن (دارا ، ثروتمند)

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی دارند، بیابید و بنویسید.

قصه اصیل - انعطاف جاودانه - بحران های عصبی - منبع بی شائبه

۳- نمونه ای از کاربرد نقش تبعی « بدل » در متن درس مشخص کنید. معلم اول / پیرترین و جوان ترین شاعر زبان فارسی

۴- در بند دوم درس، در کدام جمله ها « مفعول » دیده می شود؟ « نهاد » این جمله ها را مشخص کنید.

هر عصب و فکر به منبع بی شائبه ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت: مفعول: خوب و بد / نهاد: او (خاله)

پیشامد ناگوار را فاجعه ای بینگارد: مفعول: پیشامد ناگوار / نهاد: او (خاله)

قلمرو ادبی

۱- کدام عبارت متن، به ویژگی سهل ممتنع بودن سبک سعدی اشاره دارد؟

این تنها خصوصیت سعدی نیست که سخنش به همه شبیه باشد و به هیچ کس شبیه نباشد.

۲- آرایهٔ متناقض نما را در دو سرودهٔ « قیصر امین پور » بیابید.

- کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی.

آرامشی طوفانی « آرامش طوفانی نمی شود »

- بارها از تو گفته ام، از تو / بارها از تو ، بارها با تو/ ای حقیقی ترین مجاز ، ای عشق / ای همه استعاره ها از تو.

حقیقی ترین مجاز : « حقیقی ، مجازی نمی شود » و مجاز یعنی آن چه غیر واقعی است .

قلمرو فکری

۱- نویسنده برای قصه‌های ایرانی چه ویژگی هایی را بر می شمارد؟ پر رنگ و نگار ، پرآن و نرم.

۲- معنی و مفهوم جمله های زیر را بنویسید:

الف) سراچهٔ ذهنم آماس می کرد. معلوماتم زیاد می شد.

ب) از فرط هیجان لگه می‌دویدم. بسیار ذوق زده می شدم

۳- درک و دریافت خود را از عبارت زیر بنویسید:

هر عصب و فکر به منبع بی شائبهٔ ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می پذیرفت.

انسانی مؤمن و معتقد بود و پذیرفته بود که تمام وقایع از خوب تا بد، همه به خواست پروردگار اتفاق می افتد و همین

اعتقاد، به او آرامش می داد .

۳- دربارهٔ ارتباط بیت پایانی و متن درس توضیح دهید.

دکتر اسلامی ندوشن ، با فروتنی خطاهای خودش را در پیروی از سبک سعدی می پذیرد و این جسارت و گستاخی را

همانند شعر پایانی درس نتیجهٔ حرص و طمع می داند.

میثاق دوستی

روان خوانی

بند اول : سه روز به اول تحصیل موفقیت نموده بودیم.

قلمرو ادبی : چابک دستی کردن کنایه از زرنگی کردن مهارت ، چالاکي ، استادی

بند دوم : کم حافظه ترین شاگردان، ما را تبریک می گفت.

قلمرو زبانی: مسرور : شادمان ، خوشحال / رفته : از مصدر « رفتن » و یا « روبیدن » ، جارو کردن واز گرد و غبار پاک

کردن (دهخدا) / دُر افشان: درخشان ، افشاننده مروارید ، صفت فاعلی مرکب و مرخم هست / باران بهاری : نهاد

تهنیت : اهمیت املائی دارد.

قلمرو ادبی: تشخیص : باران بهاری چابک دستی کند. / گونه های گل بنفشه: تشخیص / گریبان افق طلایی : تشخیص /

آفتاب تبسم کند : تشخیص / آفتاب تبریک بگوید : تشخیص / دُر افشان ساختن کنایه از زیبا کردن

بند سوم : آسمان می خندید؛ تشریفاتی فراهم آورده است.

قلمرو زبانی: نمد : فرشمانندی که از مالیدن پشم گُرک درست می شود / فراهم آوردن : آماده کردن

قلمرو ادبی : آسمان می خندید : تشخیص / سرمست بودن گل ها ، رقصیدن چلچله ها : تشخیص / نیاز آوردن کنایه از پناه

آوردن / نیاز آوردن گنجشک : تشخیص / دست مجاز از انگشتان

بند چهارم : پسرک، آواز خوانان « پسر جان، اسمت چیست؟ »

قلمرو زبانی: بذله گو: آدم شوخ، خوش محضر / عندلیب: بلبل، هزارستان

قلمرو ادبی: تناقض: با زبان بی زبانی چیزی بگوید. / عندلیب انجمن انس بودن کنایه از خوش زبان بودن و نیک حرف زدن

بند پنجم: فرزند صحرا... نوکر شما، حسین»

قلمرو زبانی: فروغ: نور، روشنی / گفتی: گویا: مثل اینکه / مسرت: شادمانی / «نوکر شما حسین» سخن گفتن و تواضع

به شیوه بزرگ ترها

قلمرو ادبی: فرزند صحرا: استعاره از پسرک چوپان

بند پنجم: دیگری پرسید: «برای عید، چه تهیّه کرده‌ای؟»

پسرک در جواب... حاضر خواهد شد.»

قلمرو زبانی: گیوه: نوعی کفش که رویه آن از نخ یا ابریشم بافته می شود. / لفاف: پارچه و کاغذی که بر چیزی

پیچند/ قبا: نوعی لباس بلند مردانه، بالاپوش

بند ششم: در این بین،... چنین کردیم.

قلمرو زبانی: متأثر: اندوهگین / کام: سقف دهان مجازا به معنای دهان

قلمرو ادبی: کام کسی را شیرین ساختن: کنایه از خوشحال کردن

بند هفتم: کودک با ادب... به رفق داد.

بند هشتم: با این هدیه،... شرمسار است.

قلمرو زبانی: پوزش: عذر خواهی، معذرت. / مژگان: موهایی پلک چشم / شرمسار: خجالت زده

قلمرو ادبی: چشم به زیر افکندن کنایه از خجالت کشیدن، شرمنده بودن

بند نهم: دریاغ، زیر... از آن‌ها مشورت می خواستند.

قلمرو زبانی: صراحت: خالص، آشکار شدن

قلمرو ادبی: سبک سری: کنایه از بی اعتنائی

بند دهم: جوان ترین همه... خنده رفق بود.

قلمرو زبانی: خیال پرست: خیالاتی

قلمرو ادبی: قیافه بشاش: کنایه از شاد بودن / طفل و نارسیده بودن کنایه از بی تجربگی / به اندک نان ساختن کنایه از

قناعت کردن

بند یازدهم: این آرزو... را تأمین نمی کند.»

قلمرو ادبی: لطیفه پرانی: کنایه از گفتن کلمات شوخ و خنده دار، بذله گویی

بند دوازدهم: دومی شوخ ترمی گفت: «بسیار خوب است و سلیقه تورامی پسندم و روزی که شاه شدم، تو را ملک الشعرا خواهم

کرد.»

قلمرو زبانی: روزی که شاه شدم تو را ملک الشعرا خواهم کرد: طنز / ملک الشعرا: بزرگ شاعران

قلمرو ادبی: طنز و کنایه دارد یعنی که به مقام بزرگی خواهم رسید

بند سیزدهم: سومی گفت... تا چه پایه است.»

قلمرو زبانی: بالبداهه: بدون فکر قبلی / مدح: ستایش / قوت طبع: قدرت شاعری / پایه: اندازه

بند چهاردهم: من از این کنایه...دیگران راشنفت.

قلمرو زبانی: حذف فعل به قرینه معنوی در جمله اول (بودم) / به نقد: در حال حاضر، فعلا / شنفت: شنید

بند پانزدهم: عزیزترین رفقای من.....آموخته تر گفت:

قلمرو زبانی: حسن سیرت: خوبی خلق و عادت / صباحت: زیبایی، نیکو روی شدن / توأم: همراه / مایه: سرمایه /

بالجمله: خلاصه / آرمان: هدف / سالخورده ترین: پیرترین

بند شانزدهم: «رفقا! زندگانی..... رامؤگدسازیم.»

قلمرو زبانی: / بدیهی: روشن، آشکار / دور روزگار: گردش روزگار / «ا» در بسا: نشانه کثرت / بسزا: شایسته / بدیهی

: روشن / موکد سازیم: محکم کنیم / میثاق: عهد و پیمان /

قلمرو ادبی: دور روزگار بر سرما چرخ ها خواهد زد کنایه از اینکه ما با پیشامدهای گوناگونی مواجه خواهیم شد. / جانب

دوستی را نگه داشتن: کنایه از وفاداری

قلمرو فکری: پیام: سرنوشت نقش های زیادی را برای ما رقم می زند.

بند هفدهم: رفقاگفتند.....ضبط کنیم.

قلمرو زبانی: اوراق: چ ورق، برگ ها / ضبط کردن: نگهداری کردن

قلمرو ادبی: طرح پیمان: تشبیه / رها کردن کنایه از واگذار کردن، سپردن

بند هجدهم: رفقا سرها...من چنین گفتم.

بند نوزدهم: «به پاکی.....دوستی را نگاه داریم.»

قلمرو زبانی: انقلابات: دگرگونی ها / سلب: گرفتن

قلمرو ادبی: استعاره: «قاصد بهار» استعاره از «شکوفه» / تشخیص: قاصد بی گناه بهار / تشبیه: مثل برگ ها - مثل

شکوفه ها / دوشیزه سفید روی بوستان: استعاره از شکوفه / «تند باد» استعاره از «حوادث ناگوار» / موی کافوری شدن:

کنایه از پیر شدن

بند بیست: آنگاه پنج دست چابک، برگهای شکوفه را کردند و هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشت.

قلمرو زبانی: حذف شناسه به قرینه لفظی در جمله آخر: هر یک برگ خود را در میان دفتر خود گذاشتند

برگرفته از کتاب «نثر فصیح فارسی» لطفعلی صورتگر

۱- نوع ادبی متن روان خوانی را با ذکر دلیل بنویسید.

ادبیات زندگی، چون برشی از زندگی و خاطره ای از دوران جوانی و نوجوانی نقل شده است.

۲- در باره تناسب مفهومی، متن روان خوانی و عبارت «الْعَبْدُ يَدْبُرُ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ» توضیح دهید.

بنده تدبیر می کند. (نقشه می کشد.) و خداوند تقدیر می کند. (بدان عمل می کند.)

درس دهم

بانگ جرس

قالب : مثنوی و موضوع : ارتباط انقلاب اسلامی و پایداری مردم فلسطین

۱- وقت است تا برگ سفر بر باره بندیم دل برعبور از سدّ خار و خاره بندیم

قلمرو زبانی : برگ : توشه و هر چیز مورد نیاز؛ مایحتاج و آذوقه / باره : اسب / خاره : سنگ خارا ، سنگ
قلمرو ادبی : برگ سفر بستن: کنایه از آماده شدن. / دل برعبور بندیم: کنایه از جایی بگذریم. / خار ، خاره: جناس
ناقص / خاره و باره : جناس / سدّخار- سد خاره : اضافه تشبیهی .(خار مانند سدی است) / خار و سدّ خار: استعاره (سختی
ها و مشکلات مانند سدّ خاری هستند).

قلمرو فکری : زمان آمادگی برای مبارزه با دشمن فرارسیده است، باید از سختی های زیادی عبور کنیم.

۲- از هر کران بانگ رحیل آید به گوشم بانگ از جرس برخاست وای من خموشم

قلمرو زبانی : بانگ : فریاد ، صدا / کران : طرف، جهت، کنار / رحیل : از جایی به جای دیگر رفتن، کوچ کردن، سفر کردن /
جرس: زنگ / بیت چهار جمله است / وای من : شبه جمله / بانگ رحیل : ترکیب اضافی / من در وای من : متمم / «مَم»
در گوشم : مضاف الیه / حذف به قرینه معنوی

قلمرو ادبی : مراعات نظیر: بانگ، رحیل ، گوش / تکرار بانگ / بانگ ، رحیل ، گوش و خموش : مراعات نظیر / بانگ از
جرس برخاستن : کنایه از در حال حرکت و هجوم بودن / خموش بودن کنایه از غفلت و عدم آمادگی
قلمرو فکری : از هر گوشه ای صدای کوچ کردن به گوشم می رسد اگر من سکوت اختیار کنم و کاری نکنم ، وای بر من
باد.

۳- دریا دلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

قلمرو زبانی : دریادلان : رزمندگان / سفر : مبارزه با دشمن / راهوار : آنچه با شتاب اما نرم و روان حرکت می کند؛ خوش
حرکت و تندرو / رکاب: حلقه ای فلزی که در دو طرف زین اسب آویخته می شود و سوار پا در آن می گذارد. / راهوار :
مضاف الیه (صفت جانشین اسم)

قلمرو ادبی : پا در رکاب داشتن: کنایه از آماده تاختن / دریا دلان: تشبیه درون واژه ای : کسانی که دل شان مانند دریا
بزرگ و وسیع است / دریا دل: استعاره و کنایه از شجاع و نترس / راه سفر در پیش داشتن : کنایه از آماده حرکت بودن
قلمرو فکری : مبارزان راه مبارزه را در پیش گرفته اند و آماده حمله و هجوم هستند.

۴- گاه سفر آمد برادر، ره دراز است پروا مکن، بشتاب، همت چاره ساز است

قلمرو زبانی : گاه سفر : زمان سفر / برادر : ای برادر ، منادا / پروا مکن : نترس / بیت شش جمله است / همت : عزم ، اراده /
قلمرو ادبی: کنایه : راه دراز بودن کنایه از سختی های زیادی وجود دارد. / واج آرایی « ر » / چاره ساز بودن همت : تشخیص
/ سفر و ره : مراعات نظیر

قلمرو فکری : ای برادر، زمان مبارزه فرا رسیده است و تا پیروزی، سختی های زیادی وجود دارد، نترس، عجله کن که همت
بلند چاره کار است.

۵- گاه سفر شد باره بر دامن برانیم تا بوسه گاه وادی ایمن برانیم

قلمرو زبانی : باره : اسب / دامن : دامنه کوه ، صحرا / بوسه گاه: محل احترام، سرزمین مقدس و شایسته زیارت / وادی : سرزمین / وادی آیمَن : صحرا و بیابانی است در جانب راست کوه طور (طور سینا) که در آن جا ندای حق تعالی به موسی (ع) رسید. / بیت ۳ جمله

قلمرو ادبی : تلمیح: انک بالواد المقدس طوی / تشبیه : وادی ایمن مانند بوسه گاهی است / بوسه گاه وادی ایمن ، استعاره از سرزمین فلسطین است / واج آرای «ر» / وادی ایمن مجاز از فلسطین / بوسه گاه نماد تقدس و کنایه از جای مقدس قلمرو فکری : اکنون وقت حرکت فرارسیده است، باید تا سرزمین فلسطین که مقدس و شایسته زیارت است، پیش برویم.

۶- وادی پر از فرعونیان و قبطیان است / موسی جلودار است و نیل اندر میان است

قلمرو زبانی : فرعونیان: لقب پادشاهان مصر / قبطیان : ج قبطی، منسوب به قبط، سکنه قدیم کشور مصر / جلودار: رهبر / نیل : رود نیل

قلمرو ادبی : قبطیان و فرعونیان استعاره از «اسرائیلیان»، / «موسی» استعاره از «امام خمینی»، / «نیل» استعاره از مشکلات / تلمیح به داستان حضرت موسی و فرعون / وادی ، فرعونیان ، موسی : مراعات نظیر قلمرو فکری : سرزمین فلسطین را صهیونیست ها اشغال کرده اند ، امام خمینی پرچم مبارزه با صهیونیست ها را برافراشته است اگر چه دشواری های زیادی در این راه وجود دارد.

۷- تنگ است ما را خانه تنگ است ای برادر / بر جای ما بیگانه ننگ است ای برادر

قلمرو زبانی : را : فک اضافه و حرف اضافه ، خانه ما تنگ است - خانه برای ما تنگ است / بیت پنج جمله است / ای برادر : شبه جمله (منادا)

قلمرو ادبی : واج آرای: «گ» / تکرار : تنگ ، / جناس : تنگ ، ننگ / خانه مجاز از کشور

قلمرو فکری : با وجود دشمن غاصب در این خانه (فلسطین)، این خانه برای ما تنگ است، ای برادر، وجود دشمن در خانه (اگر کاری نکنیم) برای ما ننگی بیش نیست.

۸- فرمان رسید این خانه از دشمن بگیرید / تخت و نگین از دست اهریمن بگیرید

قلمرو زبانی : اهریمن : شیطان ،

قلمرو ادبی : تلمیح به داستان حضرت سلیمان و دیوی که انگشتری آن حضرت را ربود و بر تخت وی نشست / اهریمن استعاره از صهیونیست / تخت مجاز از پادشاهی / نگین : استعاره از قدس / این خانه استعاره از فلسطین / تخت و نگین از اهریمن گرفتن کنایه از پیروز شدن در مبارزه / نگین مجاز از انگشتر / دست مجاز از اختیار / تخت و نگین : مراعات نظیر قلمرو فکری : امام خمینی فرمان داده است که قدس را از دشمن بگیرید و به شکوفایی برسانید.

۹- یعنی کلیم آهنگ جان سامری کرد / ای یاوران باید ولی را یآوری کرد

قلمرو زبانی : کلیم : سخنگو ، لقب حضرت موسی (ع) / آهنگ : قصد / سامری : نام مرد زرگری منافق در بنی اسرائیل . پس از رفتن حضرت موسی به کوه طور و توقف چهل روزه ایشان (به جای سی روز) در آن جا ، مردی به نام سامری ، گوساله ای از طلا ساخت و مردم را به پرستش آن فراخواند . مردم نیز دعوت او را اجابت کردند. حضرت موسی (کلیم الله) در بازگشت از طور این گوساله را تکه تکه کرد و در نیل افکند. / ولی : دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیغمبر (ص)، دوست / ولی : صفت جانشین اسم : دارنده بالاترین مقام در دین پس از پیامبر

قلمرو ادبی: تلمیح / « کلیم » استعاره از « امام خمینی »؛ « سامری » استعاره از « اسرائیلیان » / آهنگ جان کسی کردن: کنایه از تصمیم به کشتن گرفتن / واج آرای « ی »
 قلمرو فکری: اکنون امام خمینی قصد نبرد با دشمن متجاوز را دارد و ما باید او را یاری کنیم.

۱۰- حکمِ جلودار است بر هامون بتازید هامون اگر دریا شود از خون، بتازید

قلمرو زبانی: حکم: فرمان / جلودار: رهبر / هامون: دشت، صحرا / هامون و دریا: تضاد

قلمرو ادبی: تشبیه: هامون مانند دریا بشود / اغراق: هامون از خون پر بشود / جلودار استعاره از رهبر / هامون و دریا: تضاد / هامون: تکرار

قلمرو فکری: فرمان رهبر است که بر دشت ها بتازید، و اگر صحرا پر از خون شد نیز نهراسید و به پیش بروید.

۱۱- فرض است فرمان بردن از حکمِ جلودار گر تیغ بارد، گوببارد، نیست دشوار

قلمرو زبانی: فرض: واجب گردانیدن، آنچه انجام آن بر عهده کسی نهاده شده باشد، لازم، ضروری / بیت پنج جمله دارد

قلمرو ادبی: استعاره: تیغ مانند باران بیبارد / اغراق: تیغ مانند باران بیبارد / تیغ مجاز از شمشیر

قلمرو فکری: اطاعت از حکم رهبری واجب است، اگر از آسمان تیغ نیز بیبارد باید آماده نبرد شویم.

۱۲- جانان من برخیز و آهنگ سفر کن گرتیغ بارد، گوببارد، جان سپر کن

قلمرو زبانی: ان: در جانان، می تواند هم شباهت هم نسبت باشد. / آهنگ: قصد

قلمرو ادبی: کنایه: « جان سپر کردن » کنایه از « شدت مقاومت » / استعاره: تیغ مانند باران بیبارد / تشبیه: جان را مانند سپر بساز / متناقض نما: جان را سپر کردن (سپر برای محافظت از جان است) / آهنگ چیزی کردن: کنایه از قصد انجام آن کار را داشتن / تیغ بارد: کنایه از نهایت دشواری جنگ

قلمرو فکری: ای جان من، آماده مبارزه با دشمن شو، و خود را برای هر نوع سختی آماده کن.

۱۳- جانان من برخیز بر جولان برانیم زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم

قلمرو زبانی: جولان: نام مکانی در سوریه که رژیم اشغالگر صهیونیست آن را اشغال کرده است / جولان: تاخت و تاز / خط

: مرز / تا: حرف اضافه / جولان: لبنان: تناسب

قلمرو ادبی: جناس تام: جولان

قلمرو فکری: ای عزیز من برخیز به سوی کوه های جولان پیش برویم و از آن جا با تاخت و تاز تا سرزمین لبنان برویم.

۱۴- آنجا که هر سو صد شهید خفته دارد آنجا که هر کویش غمی بنهفته دارد

قلمرو زبانی: کوی: محله / ترکیب های وصفی: آنجا - هر سو - شهید خفته - آنجا - هر کو - غمی بنهفته - صد شهید

قلمرو ادبی: کوی مجاز از مردم

قلمرو فکری: آن سرزمینی که در هر گوشه آن صدها نفر شهید شده اند، آن جایی که مردمانش رنج های فراوانی به دوش می کشند.

۱۵- جانان من اندوه لبنان کشت ما را بشکست داغ دیر یاسین پشت ما را

قلمرو زبانی: جانان من: منادا

قلمرو ادبی: کنایه: « پشت شکستن» کنایه از « غم و اندوه فراوان » / داغ: غم / دیر یاسین: نام روستایی در فلسطین است. وقتی ساکنان آن از زمین های کشاورزی بر می گشتند، اسرائیلیان ۱۰۷ نفر از روستاییان بدون دفاع را به گلوله بستند و کشتند. تلمیح / اندوه لبنان و داغ دیر یاسین: تشخیص / دیر یاسین و لبنان مجاز از مردم قلمرو فکری: غم و اندوه لبنان ما را کشت، و داغ شهادت مردم دیر یاسین پشت ما شکست.

۱۶- باید به مژگان رفت گرد از طور سینین باید به سینه رفت زین جا تا فلسطین

قلمرو زبانی: مژگان: مژه ها / رُفت: رُفتن، زدودن / گرد: گرد و خاک / طور سینین: طور سینا قلمرو ادبی: تلمیح / کنایه: به مژگان رُفتن: با شور و عشق کاری سخت را انجام دادن / استعاره: « گرد » استعاره از اسرائیلیان؛ « طور سینین » مجاز از « سرزمین فلسطین » / به سینه رفتن: با تلاش بسیار / رُفت و رُفت: جناس / مصرع اول: اغراق

قلمرو فکری: باید صهیونیست ها از سرزمین فلسطین بیرون کنیم، و با تمام وجود از این سرزمین مقدس محافظت کنیم.

۱۷- جانان من برخیز و بشنو بانگ چاووش آنک امام ما علم بگرفته بر دوش

قلمرو زبانی: چاووش: آن که پیشاپیش زائران حرکت می کند و با صدای بلند و به آواز اشعار مذهبی می خواند، در این بیت منظور « امام خمینی » است / آنک: اینک، اکنون / علم: پرچم، لوا، بیرق / مصرع اول، سه جمله است قلمرو ادبی: کنایه: علم گرفتن کنایه از آماده مبارزه شدن / چاووش استعاره از امام خمینی قلمرو فکری: ای برادر مبارز، آماده شو و صدای رهبر را بشنو، اینک خود رهبر پرچم مبارزه با دشمن را بر دوش گرفته است.

۱۸- تکبیرزن، لبیک گو بنشین به رهوار مقصد دیار قدس همپای جلو دار

قلمرو زبانی: تکبیر: الله اکبر گفتن / لبیک: دعوت را اجابت کردن / رهوار: اسب تندرو / همپا: همراه، هم قدم، هر یک از دو یا چند نفری که با هم کاری انجام می دهند. همپایی: همراهی / مصرع اول سه قید دارد / حذف فعل در مصرع دوم به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: تکبیر و لبیک: مراعات نظیر

قلمرو فکری: با فریاد الله اکبر و لبیک، سوار بر اسب شو و پا به پای رهبر حرکت کن چرا که مقصد نهایی ما قدس است.

حمید سبزواری

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱- معادل معنایی واژه های زیر را از متن درس بیابید:

زنگ (جرس) / کوچ (رحیل) / واجب گردانید (فرض)

۲- در مصرع زیر « جولان » چه معنایی دارد؟

زان جا به جولان تا خط لبنان برانیم / تاخت و تاز

۳- بیت زیر چند جمله است؟ شش جمله

گاه سفر آمد برادر، ره دراز است / پروا مکن، بشتاب، همّت چاره ساز است

۴- سه واژه مهم املایی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید.

قلمرو ادبی :

۱- از متن درس برای هر یک از آرایه های ادبی زیر، نمونه ای بیابید و بنویسید.

جناس همسان (تام): جولان

جناس ناهمسان (ناقص): تنگ ، ننگ

۲- مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

برگ سفر بر باره بستن: آماده سفر (مبارزه) شدن

علم بر دوش گرفتن : آماده مبارزه شدن

قلمرو فکری :

۱- در بیت زیر، منظور شاعر از فرعونیان و قبطیان و موسی (ع) چیست؟ فرعونیان و قبطیان: « اسرائیلیان » / موسی: « امام

خمینی » / نیل: « مشکلات »

وادی پر از فرعونیان و قبطیان است موسی جلودار است و نیل اندر میان است

۲- معنی و مفهوم بیت پنجم را به نثر روان بنویسید.

اکنون وقت حرکت فرارسیده است، باید تا سرزمین فلسطین که مقدس و شایسته زیارت است، پیش برویم.

۳- آیا می توان شعر بانگ جرس را نوعی حماسه دانست؟ چرا؟ بله، چون با کلماتی حماسی ما را به مبارزه با ظلم

ستم و حمایت از مظلوم دعوت می کند. هم چنین برخی از ویژگی های حماسه را دارد، از جمله: شجاعت ها، شرح

دلآوری، ملی بودن و زبان ولحن حماسی

۴- مقصود از مصراع « پا در رکاب راهوار خویش دارند » چیست؟ آماده مبارزه هستند.

۵- در مصراع « تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم » منظور شاعر از تخت و نگین و اهریمن چیست؟ تخت: سرزمین

فلسطین / نگین: قدس شریف / اهریمن: اسرائیلیان

ای کعبه به داغ ماتمت، نیلی پوش وز تشنگی ات، فرات در جوش و خروش

قلمرو زبانی: نیلی: به رنگ نیل، کبود رنگ / فرات: رود فرات / رشحه: قطره

نهاد: کعبه/ ای حرف ندا، منادا: محذوف که همان حضرت عباس است / بیت اول سه جمله/ فرات: نهاد / در جوش و

خروش: مسند / است: فعل محذوف به قرینه معنوی / ماتمت، ت = تو (منظور حضرت ابوالفضل) : مضاف الیه/ فعل

«است» در هردو مصراع بیت اول، به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی: رشحه - چکه - قطره: مراعات نظیر/ ای کعبه: تشخیص و استعاره / جوش و خروش دریا: تشخیص / در

جوش و خروش بودن کنایه از بی قراری / حُسن تعلیل: این که کعبه در ماتم کسی نیلی پوش باشد. / تلمیح: واقعه کربلا

و شهادت حضرت ابوالفضل

قلمرو فکری: قلمرو فکری: ای عباسی که کعبه به خاطر شهادت تو لباس تیره به تن کرده است و به خاطر تشنگی تو فرات

در جوش و خروش و اضطراب است / اشاره به معرفت و جان فشانی حضرت عباس دارد.

جز تو که فرات، رشحه ای از یمِ توست دریا نشنیدم که کِشد مشک به دوش

قلمرو زبانی : سه جمله / ننشیدم : فعل ، م : نهاد / مفعول: مشک به دوش کشیدن دریا را / کشد: فعل ؛ مضارع التزامی ، بکشد / دریا: نهاد // یم : دریا / مشک : پوست گوسفندی که درست و بدون شکافتن از وسط کنده باشند و در آن ماست ، دوغ یا آب بریزند، خیک و انبان

قلمرو ادبی : دریا استعاره از حضرت عباس / مشک به دوش کشیدن کنایه از سقا / مصرع دوم : دریا مشک به دوش کشد : پارادوکس / رشحه ، یم : تناسب / « یم » استعاره از « معرفت / تشبیه : فرات مانند قطره ای است ؛ تو مانند دریایی هستی » قلمرو فکری : فرات یک قطره از جوانمردی تو هست اما غیر از تو دریایی را ندیده‌ام که مشک به دوش بکشد و فداکاری کند.

محمد علی مجاهدی (پروانه)

گنج حکمت

به یاد ۲۲ بهمن

آسمان با هفت دستِ گرم و پنهانی دف می زد و رنگین کمانی از شوق و شور، کلاف ابرهای تیره را از هم باز می کرد. خورشید در جشنی بی غروب ، بر بامِ روشن جهان ایستاده بود و تولد جمهوری گل محمدی را کِل می کشید.

بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند ، آرام آرام از یال کوه های بلند و برف گیر فرود آمد و در محوطهٔ آفتابی انقلاب، ابدی شد . و ما در سایهٔ خورشیدی ترین مرد قرن به بارِ عام رحمت الهی راه یافتیم و صبح روشن آزادی را به تماشا ایستادیم.

اندک اندک جلوه هایی از تقدیرِ درخشانِ این نهضت به ملت ما لبخند زد . حلول این صبح روشن را بزرگ می داریم و یاد ایثارگران سهیم در این حماسهٔ ستِ برگ را - تا همیشه - در خاطرهٔ خویش به تابناکی پاس خواهیم داشت.

سید ضیاءالدین شفیعی

قلمرو زبانی : هفت دست : هفت سیاره / کلاف : نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک / جشن بی غروب : شادی همیشگی / کِل کشیدن : لهلهٔ شادی سر دادن / جمهوری گل محمدی : جمهوری اسلامی / محوطه : پهنه، میدانه، صحن / بار : اجازه، رخصت؛ بارِ عام: پذیرایی عمومی، شرفیایی همگانی؛ مقابل بارِ خاص (پذیرایی خصوصی) / حلول : در آمدن ، رسیدن / سِتِ برگ : بزرگ ، عظیم / تابناک : درخشان ، نورانی

قلمرو ادبی: تشخیص : آسمان با هفت دستِ گرم و پنهانی دف می زد / خورشید کِل می کشید : تشخیص / جشنی بی غروب : کنایه از شادی زیاد و تمام نشدن / تشبیه: رنگین کمانی از شوق و شور / تشبیه: کلاف ابرهای تیره / تشخیص: خورشید در جشنی بی غروب ، بر بام روشن جهان ایستاده بود / استعاره : بام روشن جهان (جهان مانند خانه ای است که بام دارد / استعاره: تولد جمهوری گل محمدی از « جمهوری اسلامی ایران) / تشخیص: بیست و دوم بهمن در هیئت روزی شکوهمند، آرام آرام از یال کوه های بلند و برف گیر فرود آمد / تشبیه : محوطهٔ آفتابی انقلاب / استعاره: خورشیدی ترین مرد قرن استعاره از « امام خمینی » / تشبیه : صبح روشن آزادی / رنگین کمان ، ابر ، آسمان ، خورشید : مراعات نظیر / دف زدن : کنایه از شور و شوق / تشخیص: اندک اندک جلوه هایی از تقدیرِ درخشانِ این نهضت به ملت ما

لبخند زد. / استعاره: این نهضت مانند خورشیدی است که درخشندگی دارد / استعاره: « حلول این صبح روشن » استعاره است از « انقلاب اسلامی » / استعاره: « حماسه سترگ » استعاره از « انقلاب اسلامی »
قلمرو فکری: بارِ عام رحمت الهی راه یافتیم: رحمت الهی نصیب همه مردم ایران شد.

یاران عاشق

درس یازدهم

۱- بیا عاشقی را رعایت کنیم زیاران عاشق حکایت کنیم

قلمرو زبانی: عاشقی را: راه و رسم عاشقی را / یاران عاشق: شهدا، رزمندگان
قلمرو ادبی: عاشقی: مجاز از راه و روش عاشقی / واج آرایبی «ا»

قلمرو فکری: بیا راه و رسم عاشقی را رعایت کنیم و یادی کنیم از یاران عاشقی (شهادتی) که دیگر در کنار ما نیستند.

۲- از آنها که خونین سفر کرده اند سفر بر مدار خطر کرده اند

قلمرو زبانی: آنها: شهدا، رزمندگان / مدار: جای دور زدن / مدار خطر کردن: گذشتن از جان و مال / خطر: کار دشوار و مرگ آفرین

قلمرو ادبی: مصراع اول کنایه از «شهادت» / مصراع دوم کنایه از: خطرات راه را پذیرفتن و گذشتن از جان و مال / مدار خطر: اضافه استعاری: خطر مانند چیزی است که مدار دارد / سفر خونین کردن کنایه از شهادت / سفر: تکرار
قلمرو فکری: یاران عاشقی که شهید شدند و از جان و مال خود گذشتند (مفهوم: عاشقان آگاهانه جان می بازند. / پایان عاشقی شهادت است.)

۳- از آنها که خورشید فریادشان دمید از گلی سحر زادشان

قلمرو زبانی: آنها: شهدا، رزمندگان / دمید: فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی: تشبیه: خورشید فریادشان (فریادشان مانند خورشید روشنی بخش و گرما بخش است) / استعاره: گلی سحر زاد (گلویشان مانند موجودی است که سحر می زاید) / سحرزاد: کنایه از بیدارگر، حیات بخش / مجاز: « گلو » مجاز از « دهان » / فریاد از گلو دمیدن کنایه از اعتراض

قلمرو فکری: یاد کنیم از آنهایی که فریادشان چون خورشید روشنی بخش است و از دهانشان، امید و پیروزی طلوع می کند.

۴- چه جانانه چرخ جنون می زند دَف عشق با دست خون می زند

قلمرو زبانی: جانانه «صفت بیانی»: جان + انه / چرخ جنون: رقص دیوانگی / با دست خون: دست خون آلوده شده / دَف: نوعی ساز،

قلمرو ادبی: تناقض (پارادوکس): ۱- چرخ جنون: کنایه از شوریدگی / (رقص هنگام شادی و آگاهی است) ۲- با دست خون آلوده دَف زدن / تشبیه: دَف عشق (عشق مانند دَفی است که می زند) / کنایه: دَف زدن (شادی کردن) / دست خون: اضافه استعاری

قلمرو فکری: چقدر عاشقانه و زیبا، دیوانه وار رقص عاشقانه می کنند؛ با دستانی خون آلوده شده به شادی می پردازند.

۵- به رقصی که بی پا و سر می کنند چنین نغمه عشق سر می کنند:

قلمرو زبانی: نغمه: آوا / سر می کنند: می سرایند / موقوف المعانی با بیت بعد

قلمرو ادبی: تناقض (پارادوکس): ۱. بی پا و سر رقص کردن ۲. بی سر نغمه سرودن / تشبیه (نغمه عشق): عشق

مانند نغمه ای است که می سرایند. / سو، سر: جناس تام / نغمه و رقص - پا و سر: مراعات نظیر

قلمرو فکری: آنانی که، بی پا و سر، رقص عاشقانه می کنند و آوازه‌های شادی سر می دهند. (به استقبال شهادت رفتن)

۶- هلا منکر جان و جانان ما بزن زخم انکار بر جان ما

قلمرو زبانی: بیت ۳ جمله است. / هلا: آگاه باش، شبه جمله / مُنکر: انکار کننده

قلمرو ادبی: جان مجاز از وجود / تشبیه: زخم انکار (انکار مانند زخمی است) / زخم انکار زدن کنایه از «سرزنش کردن

« / تکرار: جان

قلمرو فکری: آگاه باش ای کسی که جان و جانان ما را منکر هستی و ما را سرزنش می کنی...

(ای کسی که وجود عاشق ما و معشوق را درک نکرده ای و نمی پسندی، تا می توانی با انکار عشق و عاشقی زخم بر جان

ما بزن!)

۷- بزن زخم، این مرهم عاشق است که بی زخم مردن، غم عاشق است

قلمرو زبانی: مرهم: هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش. / بی زخم مردن: مرگ معمولی و طبیعی.

قلمرو ادبی: استعاره: زخم استعاره از «سرزنش» / تشبیه: زخم مانند مرهم است / پارادوکس: مرهم بودن زخم

قلمرو فکری: تا می توانید، با سرزنش های تان بر ما زخم بزنید (برای ما جای نگرانی نیست)؛ غم عاشق آن است که در

راه معشوق جان نسپارد و به مرگ طبیعی بمیرد.

۸- مگو سوخت جان من از فرط عشق خموشی است هان، اولین شرط عشق

قلمرو زبانی: سوخت: (فعل دو وجهی) سوخته شد (از افعالی هست که گاهی نیاز به مفعول دارد و گاهی نیاز به مفعول

ندارد) / از فرط: در نتیجه فراوانی و بسیاری / خموشی: ساکت بودن، دم بر نیاوردن / هان: شبه جمله، آگاه باش

قلمرو ادبی: استعاره: جان مانند چیزی است که سوخته می شود / عشق مانند آتشی است که می سوزاند. / سوختن جان:

کنایه از رنج بسیار / خموشی: کنایه از سکوت و رضایت / فرط و شرط: جناس / جان و هان: جناس

قلمرو فکری: مگو: «جانم از شدت عشق سوخته شده است»؛ بدان که اولین شرط عشق و عاشقی، سکوت کردن در

برابر ناملايمات است.

۹- بین لاله هایی که در باغ ماست خموشند و فریادشان تا خداست

قلمرو زبانی: لاله: شهید، ایثارگر

قلمرو ادبی: استعاره: لاله (شهید) - باغ (سرزمین، وطن) / تناقض (پارادوکس): خموشند و فریادشان تا خداست /

تناسب: لاله، باغ / خاموشی و فریاد لاله ها: تشخیص / اغراق: فریادشان تا خداست

قلمرو فکری: این لاله هایی (شهیدا) که در سرزمین ما هستند را با دقت نگاه کن که چگونه ساکت هستند و فریاد سکوت

شان تا عرش بالا می رود. (این بیت تأکید و مصداقی برای بیت قبل است.)

۱۰- بیا با گل لاله بیعت کنیم که آلاله ها را حمایت کنیم

قلمرو زبانی: لاله / آلاله: شقایق، لاله نعمانی

قلمرو ادبی: استعاره: لاله و آلاله استعاره از شهدا / تشخیص: بیعت با لاله، حمایت از آلاله. / واج آرایبی «ل»
 قلمرو فکری: بیا دوباره با گل های لاله بیعت کنیم و از شقایق دو باره حمایت کنیم. (برماست که با شهیدان عهدی
 بندیم که از ثمرات خونشان صیانت کنیم)

هم صدا با حلق اسماعیل، سید حسن حسینی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه های زیر را بنویسید

مُنکِر آینه باشد چشم کور دشمن آینه باشد روی زرد عمادی شهرپاری انکارکننده
 ای داور زمانه، ملوک زمانه را جز بر ارادت تو مسیر و مدار نیست مسعود سعد سلمان
 جای دور زدن و گردیدن

۲- * اکنون مانند نمونه جدول را کامل کنید:

فعل	بن مضارع	صفت فاعلی	صفت لیاقت	صفت مفعولی
نوشت	نویس	نویسنده	نوشتنی	نوشته
خواندم	خوان	خواننده	خواندنی	خوانده

قلمرو ادبی

۱- از متن درس، برای هر آرایه ادبی نمونه ای مناسب بیابید و بنویسید:

تشبیه: (دفع عشق) متناقض نما: (خموشند و فریادشان تا خدا است)

۲- شعر «یاران عاشق» را از نظر قالب و مضمون، با شعر «زاغ و کبک» مقایسه کنید.

قالب شعر یاران عاشق: مثنوی / قالب شعر زاغ و کبک: مثنوی

مضمون شعر یاران عاشق: یاد کردن شهیدان، شهادت عاشقانه، رعایت راه و رسم عاشقی، تسلیم و تحمل سختی های

عشق / مضمون زاغ و کبک: نکوهش تقلید کورکورانه و خود باختگی فرهنگی

قلمرو فکری

۱- در بیت سوم، مقصود از یاران عاشق، چه کسانی است و به کدام ویژگی آنها اشاره شده است؟

شهدا، ایثارگران. فریادشان مثل خورشید روشنی بخش است/ سپیده سحر و پیروزی از گوی شان می دم.

۲- در بیت آخر، بر کدام یک از ارزش های انقلاب اسلامی تأکید شده است؟ بیعت دوباره با شهدا و آرمان های انقلاب

۳- نخست، مفهوم کلی بیت های زیر را بنویسید؛ سپس برای هر یک، بیتی متناسب از متن درس بیابید.

الف) ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد / سعدی

ای انسانی که ادعای عاشقی می کنی؛ عشق حقیقی را از پروانه یاد بگیر، که جانش را از دست داد اما فریادی

نکشید. (سکوت کردن در برابر سختی های عشق)

مگو سوخت جان من از فرط عشق / خموشی است هان، اولین شرط عشق

ب) چه از تیر و چه از تیغ، شما روی نتابید / که در جوشن عشقید، که از کرب و بلا بید. / حمید سبزواری

روی تابیدن : روی برگردانیدن / جوشن : زره / تشبیه : عشق مانند جوشنی است. / تلمیح : به واقعه کربلا)
هیچگاه از عشق روی بر نمی تابید)

هلا منکر جان و جانان ما بزن زخمِ انکار بر جان ما

۴-

از چنبر نفس ، رسته بودند آنها بت ها همه را شکسته بودند آنها
پرواز شدند و پرگشودند به عرش هر چند که دست بسته بودند آنها
مصطفی محدثی خراسانی

قلمرو زبانی:

چنبر: حلقه ، دایره / رسته : رها شده (بن مضارع : ره) / بت ها همه را : همه بت ها را : « را » نشانه مفعول است / همه
بدل / عرش : آسمان

قلمرو ادبی:

کنایه : « از چنبر نفس رستن » کنایه از « ترک تعلقات مادی » / تشبیه : چنبر نفس « نفس مانند حلقه و دایره
است که انسان در آن گرفتار می شود. / « بت ها » استعاره است از « تعلقات مادی » / تناقض (پارادوکس) : دست
بسته پرگشودن / واج آرای : ش

قلمرو فکری:

این رباعی در ستایش شهدای غواص سروده شده است.
شهدا همه تعلقات و دلبستگی ها را کنار زده بودند با وجود این که دست بسته بودند به سوی آسمان ها پرواز کردند.

صبح بی تو

شعر خوانی

شعر در باره امام زمان (عج) است.

۱- صبح بی تورنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد

قلمرو زبانی : تو : امام زمان (عج) / آدینه : جمعه / حالتی : مفعول / بیت دو جمله / بی : حرف اضافه / حتی : قید

قلمرو ادبی : تناسب : صبح ، بعد از ظهر / تشخیص : مهربانی حالت کینه داشته باشد / مهربانی کینه دارد : متناقض نما /

صبح ، بعد از ظهر آدینه است : تشبیه / نسبت دادن رنگ به صبح : استعاره / مهربانی و کینه : تضاد

قلمرو فکری : یا امام زمان ، صبح بدون تو مانند بعد از ظهر جمعه ها غم آلود است. بدون حضور تو، حتی مهربانی چیزی

جز کینه و نفرت ندارد.

۲- بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد

قلمرو ادبی : تشخیص: عشق خبر از چیزی داشته باشد / مراعات نظیر : تعطیل ، جمعه - شنبه ، جمعه / شنبه و جمعه :

مجاز از همه روز ها / استفهام انکاری: عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد.

قلمرو فکری : یا امام زمان ، می گویند بدون تو ، کار عشق و عاشقی تعطیل است اما عشق به زمان کاری ندارد.

۳- جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما خاک این ویرانه ها بویی از آن گنجینه دارد

قلمرو زبانی : گنجینه : مال بسیار ، گنج / بیت دو جمله

قلمرو ادبی : جغد : استعاره انکار کنندگان وجود امام زمان / جغد : نماد انسان شوم و ناخجسته / تلمیح : به اعتقاد قدما ، جغد در ویرانه های که گنج پنهان دارد ، زندگی می کند / مراعات نظیر : جغد ، ویرانه ، خاک ، گنجینه / تشخیص : جغد به انکار بخواند. / بو : مجازاً نشانه / کنایه : « بوی چیزی را داشتن » کنایه از « نشان چیزی را داشتن » / گنجینه استعاره از امام زمان / ویرانه در مصرع اول : استعاره از دنیای مادی ، ویرانه ها در مصرع دوم استعاره از سرزمین ها

قلمرو فکری : انکار کنندگان، وجود تو را انکار می کنند؛ اما خاک این زمین که بدون حضور تو مثل ویرانه ای است ، نشانه های تو را آشکارا دارد.

۴- خواستم از رنجش دوری بگویم، یادم آمد عشق با آزار خویشاوندی دیرینه دارد

قلمرو زبانی : دیرینه : قدیمی - صفت نسبی / بیت چهار جمله

قلمرو ادبی : تشخیص: عشق با آزار خویشاوندی داشته باشد / مراعات نظیر: رنجش ، آزار / خویشاوندی داشتن کنایه از هم نوع بودن / دوری مجاز از غیبت

قلمرو فکری : می خواستم رنجش های دوران دوری تو را بگویم اما یادم آمد که عشق با آزار نسبتی بسیار قدیمی دارند. (دوری را باید تحمل کرد)

۵- در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد

قلمرو زبانی : کبوتر چاهی : نوعی کبوتر به رنگ خاکستری سیر که امروزه معمولا در اماکن متبرکه زندگی می کنند. / بیت دو جمله

قلمرو ادبی : کبوتر چاهی استعاره از قلب امام زمان / هوا : ایهام تناسب ۱- فضا ۲- عشق و آرزو / در هوای کسی پر کشیدن : کنایه از شیفته بودن / سینه مجازا: دل / مراعات النظیر: کبوتر، پر کشیدن

قلمرو فکری : عاشقانت منتظر ظهور امام زمان هستند ؛ و دل امام زمان در سینه اش با بی قراری برای عاشقانش می تپد (

۶- ناگهان قفل بزرگ تیرگی را می گشاید آنکه در دستش کلید شهر پر آینه دارد

قلمرو ادبی : تشبیه : قفل تیرگی (تیرگی = مشبه ، قفل : مشبه به) ، (می تواند استعاره هم باشد « تیرگی مانند خانه ای است که قفل دارد / شهر پر آینه استعاره از جامعه آرمانی / شهر مجاز از جهان / گشودن قفل : کنایه : از بین بردن ظلم و آگاه کردن مردم / تضاد: قفل، کلید/ تیرگی: استعاره از هر نوع پلیدی، ستم و / آینه: نماد روشنی، صداقت، صمیمیت و.... / شهر: استعاره از پیروزی، نجات

قلمرو فکری : روزی به فرمان خداوند ، با آمدن خود ، تیرگی ها را از بین خواهد برد. و ما را به آرمان شهر خواهد رساند.

قیصر امین پور

درک و دریافت

۱- در خوانش این سروده ، به چه نکاتی باید توجه کنیم؟ لحن شعر و مکث و درنگ واژه ها و جملات

۲- « انتظار موعود » یکی از مایه های ادبیات انقلاب اسلامی است ؛ بر این مبنا ، متن شعر خوانی را بررسی کنید.

در این غزل ، به کار گیری واژه هایی مانند گشودن قفل بزرگ تیرگی و کلید شهر پر آینه بیانگر این است که روزی امام زمان ظهور خواهد کرد و ظلم را از بین خواهد برد و مردم را از جهل نجات خواهد داد.

درس دوازدهم

کاوه دادخواه

بند اول : در داستان های ایران بی پناه بود.

قلمرو زبانی : چهره : شخصیت / اساطیر : جمع اسطوره ، افسانه ها و قصه ها / اتحاد : یک پارچگی ، یکی شدن / درفش : پرچم، بیرق / معرب : عربی شده / پیش بند چرمین - ترکیب وصفی - چرمین : صفت نسبی / ضحاک : بدل / بن مضاع و فعل امر برافراشت : برافراز

قلمرو ادبی : پشتیبانی کردن دل و بازو : تشخیص ، استعاره مکنیه / برنیزه کردن کنایه از برافراشتن / تشبیه: دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده (مشبه) پشتیبان (مشبه به)

بند دوم : ضحاک ، معرب اژی دهاک..... مایه رنج وی می شود .

قلمرو زبانی : مظهر : نشانه ، محل ظهور / خوی : اخلاق / ابلیس : شیطان و اهریمن / خوالیگر : آشپز ، طبّاخ (خالیگر تلفظ درست آن است) / چالاک : زرنگ و سریع ، جلد / خورش : غذا / موجودی دیوزاد: ترکیب وصفی / مرداس : بدل / پاک دین : خداشناس ، دیندار / از پا در آوردن کنایه از نابود کردن

بند سوم : پزشکان فرزانه و منش خبیث .

قلمرو زبانی : علاج : مداوا ، درمان / فرزانه : دانشمند ، حکیم / کِهتر : خردتر ، خردسال تر ، زبردست / مهتر زادگان : بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / دیوان : دفتر محاسبه ، محل وزارت ، خزانه داری / تجسم : تصویر ذهنی از یک چیز / بیداد : ظلم و ستم / خبیث : ناپاک

بند چهارم : پادشاه ستمگر نویدبخش پیروزی و بهروزی.

قلمرو زبانی : سه تن مرد جنگی : تن : ممیز ، مرد : هسته ، جنگی : صفت فاعلی / فرانک و آبتین : بدل

قلمرو ادبی : چشم به راه بودن : کنایه از منتظر بودن

بند پنجم : در محیطی که ... و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی : // بیداد پیشه : ستمگر و ظالم / پادشاه بیدادپیشه ماردوش : دو ترکیب وصفی

قلمرو ادبی : روزهای سیاه: تناقض / روزهای سیاه: کنایه از ظلم و ستم / تاریکی استعاره از تباهی ، ستم /

۱- چو ضحاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: چو: حرف ربط / شهریار: غیر ساده ، مرکب (شهر/ یار) / انجمن شدن: جمع شدن

قلمرو ادبی: جهان: مجاز / مصرع دوم : کنایه از بعد زمان طولانی

قلمرو فکری: وقتی ضحاک پادشاه جهان شد ؛ پادشاهی او هزار سال طول کشید.

۲- نهان گشت کردار فرزندگان پراکنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی: فرزندگان : دانایان و خوبان / پراکنده : غیر ساده (پراکند/ ه) / دیوانگان : (دیو+ انه + ان) (گ : واج میانجی) /

قلمرو ادبی: تضاد: دیوانگان ، فرزندگان ؛ نهان گشت ، پراکنده گشت/ کنایه : « پراکنده شدن نام » کنایه از « مشهور شد.» / دیوانگان کنایه از طرفداران ضحاک

قلمرو فکری: راه و رسم (خوب) دانایان از بین رفت، نام انسان های ظالم و دیو صفت مشهور شدند. (خواسته های بی خردان شایع شد)

۳- هنر خوار شد ، جادویی ارجمند نهان راستی ، آشکارا گزند

قلمرو زبانی: هنر : فضیلت ، شایستگی / خوار: پست ، زبون (هم آوا با خار: تیغ) / جادویی: جادوگری / جادو : نیرنگ ، دروغ / ارجمند: شایسته ، با ارزش / گزند : آسیب ، آفت / در جمله های «جادویی ارجمند» ، «نهان راستی» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است. / مسند : خار ، ارجمند ، نهان ، آشکارا

قلمرو ادبی: تضاد: «هنر، جادویی» «نهان ، آشکارا» «خوار ، ارجمند» و «راستی ، گزند»

قلمرو فکری: هنر و فضیلت بی ارزش شد، کارهای نادرست ارزش یافت؛ راستی و درستی نابود شد ، تباهی همه جا را فرا گرفت. (جادویی در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شایستگی و توانمندی بدانیم پس جادویی عملی خواهد بود که در برابر شایسته سالاری قرار خواهد گرفت. ضحاک جادویی را رواج می دهد و این نشان می دهد که جادویی عملی اهریمنی است)

۴- برآمد برین روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

قلمرو زبانی: برآمد : سپری شد / تنگی: سختی

قلمرو ادبی: واج آرایی «ر-د» / اژدها : استعاره از ضحاک / به تنگی فراز کشیدن: کنایه از دچار سختی شدن

قلمرو فکری: مدت زمانی بر این گونه گذشت و ضحاک را دچار گرفتار و سختی کرد (و روزگارش به تنگی و تلخی گرایید.)

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی: را : فک اضافه (دو لب ضحاک) / گشادی : گشاده شدن ، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو ادبی: روز و شب مجاز از همواره ، مدام / لب و شب : جناس / گشودن زبان کنایه از سخن گفتن / لب مجاز از دهان

قلمرو فکری: روز و شب ، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد. / مفهوم بیت : نشان دهنده شدت ترس و نگرانی ضحاک از فریدون

۶- ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املائی)

قلمرو ادبی: کنایه: پشت راست کردن: کنایه از ثابت و مستقر شدن ، قدرت یافتن.

قلمرو فکری: برای اینکه پادشاهی خود را نیرو بخشد و استوار کند از هر کشوری بزرگان را (برای مشورت) دعوت کرد .

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پر هنر با گهر بخردان،

قلمرو زبانی: موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند / با گهر : دارای اصل و نسب

قلمرو فکری: از آن پس (خطاب) به موبدان چنین گفت که ای دانایان شایسته و نامور ... (موقوف المعانی با بیت ۸ و ۹)

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی: را : حرف اضافه (من در نهان یک دشمن دارم) / است در مصرع اول غیر اسنادی به معنای وجود داشتن / است در مصرع دوم اسنادی

قلمرو ادبی: سخن مجاز از موضوع / روشن بودن سخن : حس آمیزی

قلمرو فکری: من یک دشمن پنهانی دارم که دانایان این موضوع را می دانند .

۹- یکی محضر اکنون ببايد نوشت که جز تخم نیکی ، سپهبد نکشت

قلمرو زبانی: محضر: گواهی نامه، استشهاد نامه / سپهبد: سردار لشکر، منظور «ضحاک» است
 قلمرو ادبی: تخم نیکی کاشتن کنایه از کار نیک کردن / تخم نیکی: تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند).
 قلمرو فکری: محتوای استشهادنامه باید این باشد که سپهبد (ضحاک) جز نیکی و خیر خواهی نکرده است (اکنون باید گواهی نامه ای نوشته شود که من (ضحاک) فقط کارهای نیک انجام داده ام).

۱۰- زبیم سپهبد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی: بیم: ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم نظر (هم + داستان =)، مسند
 قلمرو ادبی: مجاز: بر آن کار: گواهی نامه / هم داستان بودن کنایه از موافقت کردن
 قلمرو فکری: گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند، از ترس با آن استشهادنامه موافقت کردند.

۱۱- بدان محضر اژدها ناگزیر گواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی: ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی: برنا و پیر مجاز از همه. / استعاره: اژدها، منظور ضحاک است / پیر و برنا: تضاد
 قلمرو فکری: همه مردم به ناچار، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۲- هم آنگه یکایک ز درگاه شاه بر آمد خروشیدن دادخواه

قلمرو زبانی: هم آن گه: همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه: بارگاه / برآمد: به گوش رسید / دادخواه: صفت
 فاعلی مرکب مرخم (دادخواهنده) منظور «کاوه» است / خروشیدن دادخواه: نهاد
 قلمرو ادبی: «شاه» کنایه از ضحاک / دادخواه کنایه از کاوه / واج آرای «د»
 قلمرو فکری: ناگهان، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خواندند بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی: ستم دیده: صفت مفعولی. (صفت جانشین اسم) / او: ضحاک / بر: نزد، کنار / ش: مفعول (بر
 نامداران او را بنشانند) مضاف الیه (نزد نامداران او نشانند)

قلمرو ادبی: کنایه: ستم دیده «کاوه» / بر نامداران نشانند: کنایه از احترام گذاشتن / واج آرای «ن - د» /
 قلمرو فکری: کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۴- بدو گفت مهتر به روی دژم که برگوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی: مهتر: بزرگ تر / دژم: خشمگین / برگوی: فعل امر، بگو

قلمرو ادبی: جناس همسان: که (حرف ربط)، که (ضمیر) / روی دژم: کنایه از ناراحت و خشمگین
 قلمرو فکری: ضحاک با چهره خشمگین به کاوه گفت: بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر
 کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگوید از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاهها منم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی: شاهها: منادا / کاوه دادخواه: مسند

قلمرو ادبی: کنایه: دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف / بر، سر: جناس

قلمرو فکری: کاوه گفت: ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی‌زیان مرد آهنگرم ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی: یک مرد آهنگر بی‌زیان : سه ترکیب وصفی (سه : صفت شمارشی- آهنگر / بی‌زیان: صفت بیانی) / م : فعل اسنادی / مصراع اول : مسند + فعل

قلمرو ادبی: آتش استعاره از ستم، بلا و مصیبت / آتش به سر آمدن کنایه از: دچار انواع بلا و مصیبت شدن / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: من یک مرد آهنگر بی‌زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- تو شاهی و گر اژدها پیکری بیاید بدین داستان داوری

قلمرو زبانی: و : حرف ربط هم پایه ساز / گر: یا / اژدها پیکر: به شکل اژدها ، تنومند : مسند/ ی : فعل اسنادی / داستان: موضوع / داوری: قضاوت

قلمرو ادبی: تشبیه: تو مانند اژدها تنومند هستی. / داستان زدن : کنایه از سخن گفتن و بیان اندیشه کردن

قلمرو فکری: اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی: هفت کشور: ترکیب وصفی / تو را است : نوع را : حرف اضافه

قلمرو ادبی: مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری: اگر پادشاه تمام سرزمین‌ها تو هستی چرا باید ما دچار این همه رنج و سختی باشیم .

۱۹- شماریت با من بیاید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

قلمرو زبانی : شمار گرفتن : حساب پس دادن

قلمرو ادبی: مجاز : جهان مجاز از مردم جهان / شمار گرفتن کنایه از توضیح دادن

قلمرو فکری: تو باید به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت ز گیتی به من چون رسید

قلمرو ادبی : گیتی : مجاز از مردم دنیا

قلمرو فکری : باید به من توضیح بدهی که از گردش روزگار و سرنوشت چه گونه نوبت به من (فرزند من) رسید؟ (موقوف

المعانی)

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید زهر انجمن

قلمرو زبانی : ز هر انجمن : از هر طبقه و گروه (کهتران و مهتران) / را : جانشین حرف اضافه

قلمرو فکری : در میان همه مردم چرا مغز فرزند من باید به مارانت داده شود.

۲۲- سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

قلمرو زبانی: گفتار : سخن (: گفت « بن ماضی» + ار) / شگفت آمدش : نقش دستوری «ش» : متمم

قلمرو ادبی: حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی) / واج آرایی « د - ب »

قلمرو فکری: ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجستند پیوند او

قلمرو زبانی: بدو: « د » واج میانجی / پیوند کسی را جستن : اتحاد و یگانگی او را جلب کردن

قلمرو فکری: به خوبی برای ارتباط کاوه و ضحاک تلاش کردند فرزند کاوه را به او برگرداندند.

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی: را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری: پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهد نامه را تأیید کند.

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی: همه محضر: ترکیب وصفی / محضرش - کشورش: نقش «ش»: مضاف الیه / سبک: به سرعت قلمرو ادبی: پیران مجاز از بزرگان

قلمرو فکری: وقتی کاوه استشهد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۶- خروشید: « کای پایمردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی: پایمردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان (ترکیب اضافی مقلوب) قلمرو ادبی: استعاره: دیو استعاره از ضحاک / کنایه: دل از ترس بریدن = نترسیدن / جناس: دیو، خدیو / واج آرایبی «د» قلمرو فکری: کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: « ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید. » (موقوف المعانی)

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل ها به گفتار اوی

قلمرو زبانی: همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع قلمرو ادبی: کنایه: دل سپردن کنایه از « قبول کردن » / به سوی دوزخ روی نهادن: کنایه از گناه کردن / دل به گفتار کسی سپردن کنایه از پذیرفتن و تسلیم سخنان کسی شدن / جناس: اوی ، سوی ، روی قلمرو فکری: با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید.

۲۸- نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز بر اندیشم از پادشا

قلمرو زبانی: بر نمی اندیشم: نمی ترسم (اندیشه: ترس) / بدین محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم / براندیشم: مضارع اخباری

قلمرو فکری: این استشهد نامه را امضا نمی کنم ، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و برجست لرزان ز جای بدرید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی: و: حرف ربط / لرزان: قید / سپردن: پایمال کردن ، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهد نامه قلمرو ادبی: جای و پای: جناس

قلمرو فکری: کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلند شد و استشهد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی: انجمن شد: جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل « مفرد » آمده است).

قلمرو ادبی: مجاز: بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری: وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد ، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند.

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی: مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام تناسب: داد: الف - حق و عدالت ب - فریاد و اعتراض
قلمرو فکری: کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد.

۳۲- از آن چرم، کاهنگران پشت پای پیوشند هنگام زخم درای

قلمرو زبانی: کاهنگران: که آهنگران / پشت پای: روی پا، سینه پا / زخم: ضربه / درای: زنگ، پتک آهنگران
قلمرو فکری: کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک، به روی پای خود می بندند ... (با بیت بعدی موقوف المعانی است.)

۳۳- همان کاوه، آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی: همان: نیز، همانا: قید /
قلمرو ادبی: بازار مجاز از مردم بازار/ کنایه: گرد برخاستن کنایه از «آماده قیام شدن» / کرد، گرد: جناس / بر و سر: جناس / واج آرای «آ»

قلمرو فکری: همان را به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی: همی رفت: ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان: در «خروشان»، نشانه صفت فاعلی است / حذف فعل: می گفت یا فریاد می زند به قرینه معنوی / نامداران: - مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست: صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده) / قید: خروشان، نیزه به دست

قلمرو ادبی: نیزه مجاز از پرچم (پرچمی که با زدن پیش بند بر سر نیزه ساخته شده است.)

قلمرو فکری: کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست، (موقوف المعانی با بیت بعد)

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی: هوا: هوا داری، طرفداری / کاو: که او
قلمرو ادبی: «هوا کسی کردن» کنایه از «طرفداری کردن» / دل از بند بیرون کردن، کنایه از آزاد شدن / بند مجاز از اسارت

قلمرو فکری: کسی که از فریدون طرفداری کند از اسارت ضحاک رها و آزاد می شود.

۳۶- بپوید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی: بپوید: برخیزید، حرکت کنید / مهتر: بزرگتر، ضحاک / آهرمن: اهریمن، شیطان / را در مصرع دوم: فک اضافه

جهان آفرین: صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را: فک اضافه «بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است.

قلمرو ادبی: تشبیه: این مهتر اهریمن است.

قلمرو فکری: قیام کنید (حرکت کنید - برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند آفریننده جهان است.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد گرد جهانی برو انجمن شد نه خرد

قلمرو زبانی: همی رفت : ماضی استمراری / پیش اندرون : پیشاپیش؛ نشانهٔ سبک قدیم / گرد : پهلوان جهانی برو انجمن شد : مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خُرد : کوچک (از نظر املائی دقت شود با واژهٔ « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو ادبی : جهان مجاز از مردم جهان / جناس : خُرد ، گرد / واج آرایبی « ر »

قلمرو فکری : مرد پهلوان (کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۸- بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو زبانی : خود : نهاد (کاوه) / همی رفت: ماضی استمراری (می رفت)

قلمرو ادبی: سر اندر کشیدن: کنایه از رفتن / واج آرایبی: س

قلمرو فکری: کاوه می دانست که فریدون کجا است ، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۹- بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آن جا و برخاست غو

قلمرو زبانی: سالار : سردار ، سپهسالار / غو: بانگ و خروش ، فریاد، غریو / بدیدندش : «ش» : مفعول

قلمرو ادبی : واج آرایبی « د » / سالار نو کنایه از فریدون

قلمرو فکری: کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

۴۰- فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو زبانی: چو : زمانی که، حرف ربط / وارونه : دگرگون

قلمرو ادبی: مجاز: گیتی / جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری: فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه ، دلی پر ز داد

قلمرو ادبی : تشبیه : او مثل باد سریع می رفت / جناس : داد ، باد

قلمرو فکری: فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینهٔ ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بدند چو پیران که در جنگ ، دانا بدند

قلمرو زبانی : به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم ، نشانهٔ سبک قدیم / برنا: جوان

قلمرو ادبی : دانا بودن در جنگ کنایه از مهارت و تجربه جنگی داشتن / که ، که : جناس

قلمرو فکری: در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ ... (موقوف المعانی با بیت بعدی)

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی: شدند (مصراع اول و دوم): رفتند / نیرنگ : مکر و حيله ، جادو و طلسم /

قلمرو فکری: به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند.

بند پایانی : فریدون بالشکری.....، سرنگون آویخت .

قلمرو زبانی: رویا رویی: مقابله / سروش: فرشتهٔ پیام رسان غیب / خجسته: مبارک / ترگ: کلاهدود

قلمرو ادبی: کنایه: دربند کردن: اسیر کردن / کنایه: بُنش ناپدید (بسیار ژرف) / مجاز: ترگ (سر)

قلمرو فکری: بزد بر سرش، ترگ بشکست خُرد: (با گرز گاو سر) ضربه ای به سرش زد و کلاهخود (سرش) را خرد کرد.
(شکست)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟
هنر (فضیلت) محضر (گواهی، استشهاد نامه) درای (پتک) منزل (مرحله)
۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا
تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد بدین داستان داوری
۳- واژه ها و معنای آنها همیشه و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستان»
ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کشیف و سوگند»
پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»
ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»
* هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟
پذیرش (ت) سوفار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.
* زمینه مّلی: همان کاوه آن بر سر نیزه کرد / همان گه ز بازار برخاست گرد
یکی محضر اکنون ببايد نوشت / که جز تخم نیکی سپهد نکشت
* زمینه قهرمانی: خروشید کای پایمردان دیو / بریده دلاز ترس گیهان خدیو
۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.
روز و شب مجاز از همواره، مدام / لب و شب: جناس / گشودن زبان، کنایه از سخن گفتن / لب مجاز از دهان
۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟
* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه اهل بازار
* از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای پیش بند
۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی
تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی
سنایی
قلمرو فکری:
۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی: فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید؛ استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم: کاوه دادخواه عدل و انصاف دروغین ضحاک را نپذیرفت و با رفتارش، به ستمگری او گواهی داد.

۲- مارانی که بر دوش ضحاک رویدند، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم‌پیشگی او.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت دردناکی که به واسطه ستم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رها کردن خلق ستم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود. (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس، «پایمردان دیو» چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک او را دستکاری و ظلم و ستم او را در حق مردم بی گناه تایید می کردند و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک ستمگر و ظالم است، اعتراضی به او نمی کردند.

کاردانی

گنج حکمت

کشتی‌گیری بود که در زور آزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بر بستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و نبرد خواست،

خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.

گفتم: «علم در همه بایی لایق است عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافی

قلمرو زبانی: بدر: ماه کامل / هلال: ماه نو / الحاح: اصرار / نفیر: فریاد / دست گشادن: کشتی گرفتن / گردون پیر: فلک

/ استعداد مجرد: استعداد به تنهایی / لاف زدن: ادعا کردن / رستم به دستان او زالی (بود حذف به قرینه لفظی)

/ درحال: فوراً / باب: موضوع بر همه فایق «است»، حذف فعل به قرینه لفظی / مجرد: تنها، محض

قلمرو ادبی: مجاز: بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی؛ هلال مجاز از لاغری، میان تهی، ضعف / بدر در میدان او هلال

بودی: کنایه از ضعیف بودن / رستم به دستان او زال: کنایه از ناتوانی / دست گشادن: کنایه از زور آزمایی، کشتی گرفتن

/ پای گردون پیر بر بستی: کنایه از شکست دادن / گردون پیر: تشخیص / جوان و پیر: تضاد / گشادی و بستی: تضاد

اهلال و بدر: تضاد / کوه به هوا بردن: اغراق و کنایه از کار مشکل و غیر ممکن انجام دادن / دست و پا: تناسب / لایق و فایق: جناس و سجع / داستان ایهام تناسب: ۱- دست ها ۲- لقب زال / زال ایهام تناسب: ۱- پیر سفید مو ۲- پدر رستم قلمرو فکری: آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلک پیر و با تجربه نیز، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می داد و بر آن ها غلبه می کرد. / مفهوم: انسان کاردان از علم و مهارت، باهم استفاده می کند.

درس چهاردهم

حملة حیدری

قالب شعر: مثنوی

۱- دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اول که بندد کمر

قلمرو زبانی: نظر: چشم / کینه: جنگ، دشمنی / بیت دو جمله / اولین « که » در مصرع دوم: حرف ربط - دومین « که » ضمیر پرشی در نقش نهاد

قلمرو ادبی: « گشوده نظر » کنایه از « منتظر ماندن » نگاه کردن / « کمر بستن » کنایه از « آماده شدن » / جناس تام: که ، که / « نظر » مجاز از چشم / کینه مجاز از جنگ

قلمرو فکری: جنگ جویان میدان منتظر بودند تا ببینند چه کسی اول آماده جنگ می شود و به میدان می آید.

۲- که ناگاه عمرو آن سپهر نبرد برانگیخت ابرش برافشاند گرد

قلمرو زبانی: عمرو: نام جنگجوی است / سپهر: آسمان / آن سپهر نبرد: بدل از عمرو / برانگیخت: تازاند / ابرش: اسب قلمرو ادبی: تشبیه: سپهر نبرد: عمرو مانند آسمانی بود بلند که بر همه جا تسلط داشت / کنایه: « اسب برانگیختن » و گرد برافشاندن « کنایه از « به سرعت حرکت کردن » / اغراق: این که عمرو سپهر نبرد باشد. / واج آرایبی « ن » قلمرو فکری: ناگهان عمرو آن جنگجوی بزرگ سوار بر اسب شد و به سرعت، به میدان آمد.

۳- چو آن آهنین کوه آمد به دشت همه رزم گه کوه فولاد گشت

قلمرو زبانی: آهنین: (آهن + ین) صفت نسبی / آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب / آن کوه، همه رزمگه: ترکیب وصفی / رزم گه: میدان جنگ / بیت دو جمله / کوه فولاد: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی: « آهنین کوه » استعاره از عمرو / تشبیه: میدان جنگ مثل فولاد شد / جناس: دشت، گشت / اغراق / مراعات نظیر: کوه و دشت / تکرار: کوه

قلمرو فکری: وقتی عمرو وارد میدان نبرد شد گویی سراسر میدان جنگ پر از فولاد شد. (بدنش همه میدان را گرفته است)

۴- بیامد به دشت و نفس کرد راست پس آن گه باستاد، همرزم خواست

قلمرو زبانی: نفس راست کردن: نفسی تازه کرد / باستاد: ایستاد (ماضی ساده) آوردن « ب » در ابتدای فعل از ویژگی های سبکی است. / همرزم: حریف / بیت ۴ جمله / آن گه: قید / « و » در مصرع اول حرف ربط

قلمرو ادبی: مجاز: « دشت » مجاز از « میدان جنگ » / « نفس راست کردن » کنایه از تجدید نیرو / جناس: راست، خواست / واج آرایبی: « س »

قلمرو فکری: وقتی وارد میدان نبرد شد ایستاد نفسی تازه کرد سپس حریف طلبید.

۵- حبیب خدای جهان آفرین نگه کرد بر روی مردان دین

قلمرو زبانی: حبیب : دوست، لقب حضرت پیامبر ؛ حبیب خدا : حضرت پیامبر (ص) / جهان آفرین : جهان آفریننده / مردان دین : لشکر اسلام / بیت : یک جمله / ترکیب های اضافی : حبیب خدا ، روی مردان ، مردان دین / ترکیب وصفی : خدای جهان آفرین / جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم
قلمرو ادبی: حبیب خدای جهان آفرین کنایه از پیامبر / واج آرای: نقش نمای اضافه « - » در مصرع اول / واج آرایی « ن »
« / مردان دین : کنایه از سپاه

قلمرو فکری: حضرت پیامبر به مردان دین نگاهی کرد تا ببیند چه کسی آماده مبارزه با عمرو است.

۶- همه برده سر در گریبان فرو نشد هیچ کس را هوس ، رزم او

قلمرو زبانی: سر در گریبان فرو برده : بودند ، حذف به قرینه معنوی / « را » ، « فک اضافه » هوس هیچ کس رزم او نشد / هوس : میل ، آرزو

قلمرو ادبی: تضاد: همه ، هیچ / سر در گریبان فرو بردن : کنایه از خجالت توام با ترس / واج آرایی « ر » / مراعات نظیر : سر ، گریبان

قلمرو فکری: همه ی سپاهیان از شرمندگی و ترس از عمرو سر به زیر افکنده بودند ، هیچ کس جرأت مبارزه با او (عمرو) را نداشت.

۷- به جز بازوی دین و شیر خدا که شد طالب رزم آن اژدها

قلمرو زبانی: طالب : خواهان / بازوی دین (عضالدین) ، شیر خدا (اسدالله) القاب حضرت علی (ع) / به جز : حرف اضافه / ترکیب وصفی : آن اژدها / ترکیب های اضافی : بازوی دین ، شیر خدا ، طالب رزم ، رزم اژدها
قلمرو ادبی: استعاره: « بازوی دین » ، « شیر خدا » تشخیص، استعاره از حضرت « علی (ع) / اژدها : استعاره از « عمرو »
قلمرو فکری: به جز علی (ع) هیچ کس خواهان جنگ با عمرو نشد.

۸- بر مصطفی بهر رخصت دوید از و خواست دستوری اما ندید

قلمرو زبانی: رخصت : اجازه / بر : نزد (قید) / دستوری : اجازه / بهر : برای / مصطفی : برگزیده : لقب پیامبر / بیت ۳ جمله / اما : حرف ربط

قلمرو ادبی: جناس: بر ، بهر / واج آرایی: « س » / دستوری را ندید: حس آمیزی

قلمرو فکری: حضرت علی به سرعت پیش پیامبر رفت و از او اجازه ی جنگیدن خواست اما پیامبر اجازه نداد.

بند نثر : عمرو برایپایین می آید و :

قلمرو زبانی : امتناع : خودداری کردن / ملک : فرمانروایی

قلمرو ادبی : ریختن خون : کنایه از کشتن

۹- به سوی هژبر ژبان کرد رو به پیشش بر آمد شه جنگ جو

قلمرو زبانی: هژبر : شیر / ژبان : عصبانی / بیت دو جمله

قلمرو ادبی: استعاره : « هژبر » استعاره از حضرت علی (ع) / واج آرایی : « ش » / رو کردن : کنایه از رفتن / شه جنگجو : استعاره از حضرت علی (ع)

قلمرو فکری: عمرو بن عبدود به سوی علی حرکت کرد و علی (ع) نیز به سوی عمرو رفت.

۱۰- دويدند از کين دل سوی هم در صلح بستند بر روی هم

قلمرو زبانی: کین: خشم، نفرت، کینه و دشمنی / در را بستن: مانع شدن / بیت ۲ جمله

قلمرو ادبی: جناس: سوی، روی / استعاره: در صلح (صلح مانند قلعه ای است که در دارد) / در صلح را بستن کنایه از مانع شدن برای آمدن صلح/ جناس: در، بر / تضاد: کین، صلح

قلمرو فکری: دو مبارز جنگجو از روی کینه به سوی هم دویدند و هر گونه راه صلح و آشتی را بستند.

۱۱- فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

قلمرو زبانی: فلک: آسمان / سهم: ترس / بیت دو جمله / ترکیب وصفی: آن جنگ / ترکیب اضافی: سهم جنگ، جنگ شیر، جنگ پلنگ

قلمرو ادبی: کنایه: «رنگ باختن» تشخیص، کنایه از «ترسیدن» / تشخیص: فلک بترسد / جناس: جنگ، رنگ / استعاره: شیر استعاره از «حضرت علی(ع)» پلنگ استعاره از عمرو / واج آرایی: «گ، ن» / مراعات نظیر: شیر و پلنگ / تکرار: جنگ / بیت اغراق دارد / سهم: ایهام تناسب ۱- ترس ۲- تیر

قلمرو فکری: آسمان از ترس آن جنگ رنگش پرید (به شدت ترسید) چرا که جنگ شیر و پلنگ ترسناک است.

۱۲- نخست آن سیه روز برگشته بخت برافراخت بازو چو شاخ درخت

قلمرو زبانی: سیه روز: بدبخت / برگشته بخت: بد بخت / برافراخت: بالا برد

قلمرو ادبی: سیه روز و برگشته بخت: کنایه از بدبخت / تشبیه: بازو مانند شاخه درخت کشیده بود / مجاز: بازو (دست) / تناقض: سیه روز / بیت اغراق دارد // واج آرایی «خ» / مراعات نظیر: شاخ، درخت / ترکیب وصفی: آن سیه روز، آن برگشته بخت / ترکیب اضافی: شاخ درخت قلمرو فکری: ابتدا عمرو آن جنگجوی بدبخت دستش را مانند شاخه درخت بلند کرد.

۱۳- سپر بر سر آورد شیر اله علم کرد شمشیر آن اژدها

قلمرو زبانی: اله: الله / علم کرد: بلند کرد / بیت دو جمله

قلمرو ادبی: قافیة این بیت نادرست است (اله / اژدها) / جناس: سر / سپر / شیر اله: کنایه و استعاره از حضرت علی / اژدها: کنایه و استعاره از عمرو / مراعات نظیر: سر، سپر / سپر بر سر آوردن کنایه از دفاع کردن قلمرو فکری: حضرت علی سپرش را بالای سرش گرفت، عمرو شمشیرش را بالا برد

۱۴- بیفشرد چون کوه پا بر زمین بخایید دندان به دندان کین

قلمرو زبانی: بخایید: از مصدر خاییدن به معنی «جویدن» / آوردن «ب» در اول فعل: ویژگی دستور تاریخی / چون: حرف اضافه

قلمرو ادبی: دندان به دندان خاییدن: کنایه از «خشمگین شدن» / تشبیه: او چون کوه پا بر زمین فشرد / واج آرایی «ن - د» / پا بر زمین فشردن کنایه از مقاومت کردن / کوه پا فشرد: تشخیص

قلمرو فکری: عمرو همانند کوهی پا بر زمین فشار داد، و از شدت عصبانیت دندان هایش را به هم می فشرد.

۱۵- چون نمود رخ شاهد آرزو به هم حمله کردند باز از دو سو

قلمرو زبانی: شاهد: زیبا رو / نمودن: نشان ندادن / به هم: همدیگر / چو: حرف ربط / باز: قید / شاهد آرزو: ترکیب اضافی / دو سو: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: تشبیه: شاهد آرزو (آرزو مانند انسان زیبا رویی مطلوب همه است) / « رخ نمودن » کنایه از به آرزو نرسیدن ، ظاهر نشدن ، تشخیص: آرزو رخ بنماید.

قلمرو فکری: وقتی دو مبارز نتوانستند بر هم پیروز شوند دو باره به هم حمله کردند.

۱۶- نهادند آورد گاهی چنان که کم دیده باشد زمین و زمان

قلمرو زبانی: نهادند: بر پا کردند ، ساختند / آوردگاه: میدان جنگ / چنان: صفت اشاره

قلمرو ادبی: مجاز: آوردگاه مجاز از جنگ / جناس: زمین، زمان / تشخیص: زمین و زمان چیزی را ببینند / بیت اغراق دارد / زمین و زمان مجاز از مردم روزگار / واج آرایبی «ا، ن»

قلمرو فکری: آن چنان میدان جنگی به پا کردند که اهل زمانه مانند آن را کمتر دیده است.

۱۷- زبس گرد از آن رزمگه بردمید تن هر دو شد از نظر ناپدید

قلمرو زبانی: رزمگه: میدان جنگ / بردمید: بلند شد / نظر: چشم / بیت: دو جمله / ترکیب وصفی: آن رزمگه ، هر دو

قلمرو ادبی: اغراق

قلمرو فکری: آن قدر گرد و غبار از میدان جنگ برخاست که هر دو پهلوان در میان گرد و غبار ناپدید شدند.

مفهوم بیت: نشان دهنده شدت جنگ

۱۸- زره لخت لخت و قبا چاک چاک سر و روی مردان پر از گرد و خاک

قلمرو زبانی: لخت لخت: پاره پاره / چاک چاک: پاره پاره / بیت ۳ جمله / حذف فعل اسنادی به قرینه معنوی

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: زره، قبا - گرد، خاک / مجاز: «سر و روی» مجاز از «تمام بدن» / جناس: خاک، چاک

قلمرو فکری: زره دو پهلوان پاره پاره شده بود و لباسشان چاک چاک، سر و صورتشان پر از گرد و خاک بود.

مفهوم: شدت نبرد

۱۹- چنین آن دو ماهر در آداب ضرب ز هم رد نمودند هفتاد حرب

قلمرو زبانی: ضرب: ضربه، شمشیر زدن / حرب: وسیله جنگ و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه

قلمرو ادبی: جناس: حرب، ضرب / مجاز از جنگ

قلمرو فکری: آن دو مبارز آن چنان مهارتی در جنگیدن داشتند که با هفتاد وسیله ی جنگی جنگ کردند ولی هیچ کدام پیروز نشدند.

۲۰- شجاع غصنفر، وصی نبی نهنگ یم قدرت حق، علی

قلمرو زبانی: غصنفر: شیر / نبی: پیامبر / یم: دریا

قلمرو ادبی: یک قدرت حق: اضافه تشبیهی: قدرت حق مانند دریایی است / علی مانند نهنگی بود، علی مانند شیر بود /

مراعات نظیر: نهنگ، یم / وصی: جانشین / ترکیب اضافی: وصی نبی، نهنگ یم، یم قدرت، قدرت حق

واج آرایبی: نقش نمای اضافه

قلمرو فکری: حضرت علی آن شیر شجاع و جانشین پیامبر، و نهنگ دریای خدا ... (موقوف المعانی با بیت بعدی)

۲۱- چنان دید بر روی دشمن ز خشم که شد ساخته کارش از زهر چشم

قلمرو زبانی: دید: نگاه کرد / زهر چشم: نگاه خشناک / بیت دو جمله / چنان: قید

قلمرو ادبی: کارش ساخته شد: کنایه از شکست خوردن و نابود شدن / زهر چشم: اضافه استعاری (چشم مانند خاری است که زهر دارد) / جناس: خشم، چشم / چشم مجاز از نگاه (غضبناک) / واج آرای « ش » / زهر چشم گرفتن کنایه از ترساندن

قلمرو فکری: (حضرت علی) آن چنان خشمگینانه به عمرو نگاه کرد که کار عمرو تمام شد. (شکست خورد)

۲۲- برافراخت پس دست خبیر گشا پی سر بریدن بیفشرد پا

قلمرو زبانی: برافراخت: بلند کرد / خبیر: نام قلعه ای است که حضرت علی آن را گشود / بیفشرد پا: پا فشاری کرد / پی: برای (حرف اضافه) / بیت دوجمله / ترکیب وصفی: دست خبیر گشا

قلمرو ادبی: مراعات نظیر: دست، پا، سر / تلمیح: فتح قلعه خبیر / مجاز: «سر» مجاز از «گردن» / بیفشرد پا کنایه از اصرار کردن / سر بریدن کنایه از کشتن / خبیر گشا کنایه از قدرتمند / خبیر مجاز از در خبیر قلمرو فکری: سپس علی (ع) دست خبیر گشایش را بلند کرد و برای بریدن سر عمرو آماده شد.

۲۳- به نام خدای جهان آفرین بینداخت شمشیر را شاه دین

قلمرو زبانی: بینداخت: زد / بیت: یک جمله

قلمرو ادبی: شاه دین استعاره از حضرت علی / واج آرای « آ » / ترکیب وصفی: خدای جهان آفرین / ترکیب اضافی: شاه دین، نام خدا

قلمرو فکری: حضرت علی با نام خداوند شمشیرش را زد.

۲۴- چوشیر خدا راند بر خصم تیغ به سرکوفت شیطان دو دست دریغ

قلمرو زبانی: خصم: دشمن / تیغ: شمشیر / مراعات نظیر: سر، دست / دریغ: افسوس / شیرخدا: اسدالله لقب حضرت علی (ع)

قلمرو ادبی: شیرخدا استعاره از حضرت علی / تلمیح: لقب حضرت علی «اسدالله» / به سر کوفت: کنایه از اظهار درماندگی و تأسف کرد / دست دریغ: اضافه استعاری

قلمرو فکری: وقتی حضرت علی شمشیرش را بر عمرو زد، شیطان بسیار تأسف خورد و دو دستی بر سر خود کوبید.

۲۵- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه ها در فرنگ

قلمرو زبانی: تپیدند: ناآرام شدند / فرنگ: غرب، اروپا

قلمرو ادبی: تشخیص: رخ کفر، تپیدن بت خانه ها / «کفر» مجاز از «عالم کفر»، «هند» مجاز از «شرق»، «فرنگ» مجاز از «غرب» / جناس: فرنگ، رنگ / رنگ پریدن کنایه از: ترسیدن

قلمرو فکری: با ضربه شمشیر علی (ع) جهان کفر ترسید، و بت خانه ها در سرزمین غرب به خود لرزیدند.

۲۶- غصنفر بزد تیغ بر گردش در آورد از پای، بی سر تنش

قلمرو زبانی: غصنفر: شیر / تیغ: شمشیر / بی سر تنش: تن بی سر او را - ترکیب وصفی مقلوب / «ش» در گردش و بی سرتنش: مضاف الیه

قلمرو ادبی: از پای در آوردن: کنایه از کشتن، نابود کردن / مراعات نظیر: گردن، پا، تن، سر

قلمرو فکری: حضرت علی شمشیر بر گردش زد و سر از تنش جدا کرد و تن او را بر خاک انداخت.

۲۷- دم تیغ بر گردش چون رسید سر عمرو صدگام از تن پرید

قلمرو زبانی: دم تیغ: لبه شمشیر / چون: وقتی که

قلمرو ادبی: اغراق / مراعات نظیر: گردن ، سر ، تن / مصرع دوم کنایه از شدت ضربه علی / واج آرایه « د » / صد نماد کثرت

قلمرو فکری: آن چنان ضربه ای برگردن عمرو زد که گردنش صد گام از تنش دور شد.

۲۸- چو غلتید در خاک آن ژنده فیل بزد بوسه بر دست او جبرئیل

قلمرو زبانی: در خاک غلتید: کشته شد / ژنده: بزرگ ، عظیم / دست بوسیدن: تشکر کردن

قلمرو ادبی: در خاک غلتیدن: کنایه از کشته شدن / دست بوسیدن: نشانه ی احترام و کنایه از تشکر و تقدیر کردن /

اغراق: جبرئیل دست کسی را ببوسد / استعاره: « ژنده فیل » استعاره از « عمرو »

قلمرو فکری: وقتی عمرو قوی هیکل کشته شد، حضرت جبرئیل بر دستان علی (ع) بوسه زد و او را تحسین کرد

مفهوم بیت: تایید الهی بر کار حضرت علی (ع)

حملة حیدری، باذل مشهدی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی:

۱) معادل معنایی واژه های زیر را از متن درس بیابید.

اسب (ابرش) / اجازه (رخصت ، دستوری) / شیر (هژبر ، غصنفر)

۲) چهار واژه مهم املائی از متن درس انتخاب کنید و بنویسید.

غصنفر، حرب، عمرو، رخصت

۳- در بیت بیست و یکم، گروه های اسمی و هسته هر یک را مشخص کنید.

چنان: قید / دید: فعل / روی: متمم (هسته) / دشمن: (وابسته پسین) مضاف الیه / خشم: متمم (هسته)

/ که: حرف ربط وابسته ساز / کارش ساخته شد: فعل / ش: مضاف الیه / زهر: متمم (هسته) /

چشم: مضاف الیه (وابسته پسین)

قلمرو ادبی

۱- در متن درس، دو نمونه «استعاره» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

غصنفر: استعاره از حضرت علی (ع) / اژدها: استعاره از عمرو. شیر: استعاره از حضرت علی (ع)

۲) مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

دندان به دندان خاییدن (خشمگین شدن) / رنگ باختن (ترسیدن)

۲- دو نمونه از کاربرد آرایه «اغراق» را در متن درس بیابید.

۱. فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ ۲. سر عمرو صد گام از تن پرید

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت ششم را به نثر روان بنویسید.

همه سپاهیان ترسیدند و شرمندۀ بودند ، هیچ کس جرأت مبارزه با او را نداشت.
 (۲) پیام ابیات زیر را بنویسید.

چو شیر خدا راند بر خصم، تیغ به سر کوفت شیطان دو دست دریغ با کشته شدن یکی از یاران شیطان ،
 پایه های کفر لرزان و سست می شود

پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت خانه ها در فرنگ شرق و غرب جهان ترسیدند

(۳) داستان زیر را که از مثنوی مولوی انتخاب شده است، به لحاظ محتوا با درس مقایسه کنید.

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزّه از دغل دغل : نیرنگ

در غذا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری بر آورد و شتافت غذا : جنگ

او خدو انداخت در روی علی افتخار هر نبی و هر ولی خدو : آب دهان ، تفو

در زمان انداخت شمشیر آن علی کرد او اندر غزایش کاهلی در زمان : فوراً / کاهلی : سستی /

انداخت : رها کرد

گشت حیران آن مبارز زین عمل وز نمودن عفو و رحمت بی محل بی محل : نابه هنگام

گفت بر من تیغ تیز افراستی از چه افکندی مرا بگذاشتی؟ بگذاشتی : رها کردی

گفت: من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم نه مأمور تنم

شیر حقم نیستم شیر هوا فعل من بر دین من باشد گوا هوا : هوا و هوس

محتوای شعر مولانا ، عرفانی و تعلیمی و اخلاقی است ولی شعر حمله حیدری حماسی و پهلوانی است . هر دو شعر جنبه تربیتی دارند و در قالب مثنوی می باشند . در حمله حیدری تاکید بر شجاعت و در شعر مولوی تاکید بر اخلاص حضرت علی (ع) است .

وطن

شعر خوانی

۱- منم پورِ ایران و نام آورم ز نیروی شیران بود گوهرم

قلمرو زبانی: پور: پسر / گوهر: اصل ، نژاد / نام آور: سرشناس / گوهر: نژاد / بیت سه جمله

قلمرو ادبی: « شیران » استعاره از « مردان بزرگ و نام آور » / پور مجاز از فرزند / پور ایران: تشخیص / واج آوایی « ر »

قلمرو فکری: من فرزند ایران زمین و دلاور ، از نژاد پهلوانان هستم

۲- کنم جان خود را فدای وطن که با او چنین است پیمان من

قلمرو زبانی: بیت دو جمله / نهاد مصرع اول محذوف

قلمرو ادبی: جان مجاز از وجود / پیمان بستن وطن: تشخیص / واج آوایی « ن »

قلمرو فکری: جان خود را فدای وطن می کنم ؛ چرا که با او این چنین عهد و پیمان بسته ام.

۳- دفاع از وطن ، کیش فرزانی ست گذشتن ز جان ، رسم مردانگی ست

قلمرو زبانی: کیش: مذهب ، آیین / فرزانی: خردمندی / رسم: روش

قلمرو ادبی: از جان گذشتن کنایه از ایثار و فداکاری / جان مجاز از وجود

قلمرو فکری: دفاع از وطن آیین دانایی است؛ از جان گذشتن در راه وطن، رسم جوانمردی است.

۴- کسی کز بدی، دشمن میهن است به یزدان، که بدتر ز اهریمن است

قلمرو زبانی: به یزدان: سوگند به خدا / حذف به قرینه معنوی: به خدا سوگند می خورم / اهریمن: شیطان

قلمرو ادبی: تضاد: یزدان، اهریمن / دشمن شبیه اهریمن (در مصراع دوم دشمن میهن مانند اهریمن و حتی بدتر از آن توصیف شده است؛ یعنی شاعر مشبه را در صفتی بدتر از مشبه به دانسته است. به این نوع تشبیه، در اصطلاح تشبیه تفضیل می گویند)

قلمرو فکری: کسی که از روی بدی ذات، دشمن میهن است؛ به خدا سوگند که چنین شخصی بدتر از شیطان است.

۵- مرا اوج عزت در افلاک توست به چشمان من کیمیا خاک توست

قلمرو زبانی: را: فک اضافه (اوج عزت من) / اوج: بلندی، بالا، فراز / عزت: سربلند شدن، گرمی شدن / افلاک: ج فلک، آسمان ها / کیمیا: در باور قدما ماده ای فرضی که به وسیله آن می توان هر فلز پست مانند مس را تبدیل به زر کرد، اکسیر / «است» مصراع اول: وجود داشتن و فعل تام است. «است» مصراع دوم فعل اسنادی است.

قلمرو ادبی: تضاد: افلاک، خاک / تشبیه: خاک مانند کیمیا است / اوج عزت: اضافه استعاری / افلاک: مجازاً آسمان / چشمان: مجازاً نگاه / «است» مصراع اول و مصراع دوم: جناس تام

قلمرو فکری: من در آسمان تو می توانم به اوج سربلندی برسم و درنگاه من خاک تو (بی ارزش ترین چیز) مانند کیمیا با ارزش است.

۶- رود ذره ای گر ز خاکت به باد به خون من آن ذره آغشته باد

قلمرو زبانی: آغشته: آمیخته، مخلوط / باد: در مصراع دوم فعل «دعایی» است / مصراع اول: ذره ← نهاد / مصراع دوم: آن خاک ← نهاد

قلمرو ادبی: جناس تام: باد (در مصراع اول «جریان هوا» در مصراع دوم «فعل دعایی») / خاک و باد: تناسب ← توضیح: در اعتقاد گذشتگان خاک، باد، آب و آتش چهار عنصری بوده است که موجودات از آن خلق شده اند. / به باد رفتن چیزی: کنایه از نابودی و از دست رفتن آن / آغشته شدن خاک به خون نشانه ریختن خون و کنایه از کشته شدن برای خاک (سرزمین) / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: اگر دشمن بخواهد ذره ای از خاک را به تصرف کند؛ با تمام وجود از آن پاسداری خواهیم کرد.

نظام وفا

درک و دریافت

۱- در باره لحن و آهنگ این سروده توضیح دهید.

۳- کدام واژه این شعر معادل مناسبی برای شخصیت ضحاک در شاهنامه است؟ اهریمن

کبوتر طوق دار

درس پانزدهم

بند اول: آورده اند که... پر زاغ مانستی.

قلمرو زبانی: آورده اند : نقل شده است. / جمال: زیبایی عکس : انعکاس، بازتاب. / متصدی: شکار گاهی. / ریاحین: جمع ریحان ، گل های خوشبو / ناحیت: سرزمین / مرغزار: چمنزار / او: آن / نزه: با صفا ، خوش آب و هوا، خرم / مانستی : شبیه بود

قلمرو ادبی: تضاد / مراعات نظیر / اغراق / تشبیه : پر زاغ (مشبه) چون دم طاووس (مشبه به) - دم طاووس (مشبه) پر زاغ : (مشبه به) - مانستی : ادات تشبیه / پر زاغ : نماد زشتی / دم طاووس : نماد زیبایی
 قلمرو فکری: نقل شده است که در ناحیه کشمیر شکارگاهی زیبا و چمنزاری خوش آب و هوا وجود داشت که از تصویر و انعکاس گل ها و گیاهان آن پر زاغ مانند دم طاووس زیبا به نظر می آمد و دم طاووس در مقایسه با زیبایی مرغزار مانند پر زاغ، نازیباً به نظر می رسید.
 (اوج زیبایی چمنزار)

درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرّد جام باده

قلمرو زبانی: درفشان : درخشان / دود : سیاهی / شقایق : نوعی گل / زمرّد : نوعی سنگ سبز رنگ . در اینجا منظور رنگ سبز است. / باده : شراب، می

قلمرو ادبی: قالب شعر مثنوی است چون هر بیت قافیۀ جداگانه دارد. / تشبیه : لاله چون چراغی روشن بود. / کنایه : داغ دار بودن = عاشق بودن / تشبیه : مصراع سوم ، مشبه چو : ادات مصراع چهارم، مشبه به / حسن تعلیل : علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته / ایهام : داغ ، الف) ماتم ب (داغ و سیاهی / ایهام تناسب: لاله ، چراغ الف) گل لاله ب (چراغدان / جان داشتن لاله : و پا داشتن شقایق : تشخیص
 قلمرو فکری : آلاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما (در برابر زیبایی آن مرغزار) و از حسد و حسرت آن باغ ، دلش می سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود. شقایق بر روی ساقه خود چنان می نمود که گویی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است

بند دوم : و در وی شکاری بسیار، ... تا چه کند. »

قلمرو زبانی: در جمله اول و دوم حذف فعل « بود » به قرینه معنوی / وی: آن (شکار گاه) نشانه سبکی، « وی » برای غیر انسان به کار رفته است. / شکاری : حیوانات شکاری / گشن: پر شاخ و برگ / اختلاف: رفت و آمد / جال: دام برای پرندگان / متواتر : پیوسته / بد حال: آشفته و پریشان، بدظاهر / این مرد را کاری افتاد : برای این مرد کاری پیش آمد / جای نگه دارم : منتظر بمانم ، در جای خود می مانم .

قلمرو ادبی : روی نهادن : کنایه از حرکت کردن ، رفتن / چپ و راست مجاز از همه جا
 قلمرو فکری: و در آن شکار گاه حیوانات شکاری فراوانی وجود داشت و پیوسته شکارچیان در آن جا رفت و آمد می کردند . زاغی در اطراف آن شکار گاه بر درختی پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و به اطراف نگاه می کرد. ناگهان صیادی با وضع ظاهری بد و لباسی ضخیم و خشن در حالی که دامی بر گردن داشت و عصایی در دست، به سوی آن درخت آمد . زاغ ترسید و با خود گفت : این مرد به خاطر کاری به این طرف می آید . اما نمی دانم که به قصد شکار من می آید یا دنبال شکار دیگری است. من به هر حال منتظر می مانم و نگاه می کنم تا ببینم چه کار می کند.

بند سوم: صیاد پیش آمد برای دفع حوادث سلاح‌ها توان ساخت.»

قلمرو زبانی: جال: دام / حبه: دانه // غافل وار: از سر غفلت / ساعتی بود: مدتی گذشت / جمله: همه قومی: گروهی / گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن (گرازدیدن). - نوع «ان» حالت، فاعلی / گرازان به تگ ایستاد: شادمان و با غرور شروع به دویدن کرد / گفتندی: می‌نامیدند. (فعل اسنادی) ماضی استمراری / در ضبط آرد: اسیر کند / اضطراب: بی‌قراری / مطاوعت: فرمانبرداری / هر یک خود را می‌کوشید: هر کدام برای رهایی خود تلاش می‌کردند / روزگار گذاشتندی: روزگار می‌گذراندند. / صواب: درست، صلاح / همگان: همگان، همه

قلمرو ادبی: سر مجاز از رئیس / سرخویش گرفتن کنایه از به راه خود ادامه دادن / تشبیه: از تجارب: (مشبه) سلاح‌ها: (مشبه به)

قلمرو فکری: صیاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه را ریخت و در کمین نشست. مدتی منتظر ماند. دسته‌ای از کبوتران رسیدند رئیس آن‌ها کبوتری بود که او را مطوقه می‌نامیدند. و کبوتران در اطاعت و فرمان‌بری او روزگار می‌گذراندند. به محض این که دانه را دیدند از سر غفلت پایین آمدند و همگی در دام افتادند و صیاد شاد شد و با ناز و غرور شروع به دویدن کرد. تا آن‌ها را جمع‌آوری کند کبوتران بی‌تابی می‌کردند و هر یک برای آزادی خود تلاش می‌کردند. مطوقه گفت: «اکنون وقت گفت و گو و بحث کردن نیست، باید که همگی رهایی دیگران را مهم‌تر از رهایی خود بدانند و فعلاً مصلحت آن است که همگی با اتحاد و همکاری تلاش کنیم تا دام را از زمین برکنیم، چرا که رهایی ما فقط از این طریق به دست می‌آید.» کبوتران از دستور او اطاعت کردند و راه خود را در پیش گرفتند. صیاد به دنبال ایشان دوید، به آن امید که سرانجام خسته شوند و بیفتند. زاغ با خود فکر کرد که به دنبال ایشان بروم و معلوم کنم که سرانجام کار ایشان چه می‌شود. چرا که من نیز ممکن است به چنین حادثه‌ای گرفتار شوم و از تجربه‌ها می‌توان در حوادث ناگوار بهره گرفت.

بند چهارم: و مطوقه چون بدید..... و صیاد باز گشت.

قلمرو زبانی: او را مطوقه می‌نامیدند: مطوقه: مسند / قفا: پشت گردن، به دنبال / ستیزه روی: بی‌شرم، گستاخ به جد: جدی / طریق آن است: راه چاره آن است / خایب: ناامید؛ بی‌بهره. ترادف معنایی / اشارت: نظر، پیشنهاد / امام: راهنما، پیشوا / راه بتافتند: تغییر مسیر دادند.

قلمرو ادبی: دل از ما برنگیرد کنایه: از ما ناامید نمی‌شود.

قلمرو فکری: مطوقه وقتی دید که صیاد به دنبال ایشان است به دوستان خود گفت: «این بی‌شرم در کار ما جدی است و تا از چشم او ناپدید نشویم دست از سر ما بر نمی‌دارد. راه چاره آن است که به سوی آبادی‌ها و جنگل‌ها برویم تا او نتواند ما را ببیند و ناامید و بی‌بهره برگردد چرا که در این نزدیکی موشی زندگی می‌کند که از دوستان من است من به او می‌گویم تا این بندها را ببرد.» کبوتران پیشنهاد او را راهنمای خود ساختند و راه خود را برگرداندند و صیاد باز گشت.

بند پنجم: مطوقه به مسکن موش..... به تعجیل بیرون آمد.

قلمرو زبانی: آن موش را زبرا نام بود: نوع «را» فک اضافه / دها: زیرکی / مواضع: جایگاه‌ها. / از جهت: برای / تیمار بداشته: مواظبت کرده.

قلمرو ادبی : فرمان او نگه داشتند : کنایه از عمل کردن به فرمان ، اطاعت کردن / خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از خوبی و بدی های زیادی دیده / گرم و سرد دیده : حس آمیزی و کنایه از با تجربه بوده / تضاد : گرم و سرد :- خیر و شر / صدسوراخ ساختن: اغراق و کنایه از دور اندیش بودن / صد نماد کثرت

قلمرو فکری : مطوقه به مسکن موش رسید. به کبوتران دستور داد: «پایین بیایید.» به فرمان او عمل کردند و همگی پایین آمدند. نام آن موش زبرا بود. با زیرکی فراوان و دانش بسیار و بسیار با تجربه بود و خوبی ها و بدی های بسیار دیده بود. در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه سوراخ بسیار درست کرده بود که هر یک به دیگری راه داشت و مطابق با حکمت و مصلحت از آن ها نگه داری می کرد. مطوقه صدا زد که بیرون آی : زبرا پرسید که کیست؟ مطوقه نام خود را گفت . زبرا او را شناخت و به سرعت از سوراخ بیرون آمد.

بند ششم : چون او را در بندِ بلا بسته دید و آلا طاعنان مجال وقیعت یابند.»

قلمرو زبانی : زه آب : تراوش و جوشیدن آب از درز چیزی ، آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش / زه آب دیدگان: چشمه چشم / ورطه : گرداب / در بریدن بند ها ایستاد: شروع به بریدن بندها کرد / التفات: توجه / اولی تر: شایسته تر / حدیث: سخن / نفس: جان / ملامت: سرزنش / تکفل: متعهد چیزی شدن - تکفل کردن : برعهده گرفتن / مناصحت: همدیگر را نصیحت کردن / معونت: یاری / مظاهرت: پشتیبانی / مواجب: ایجاد کننده . وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است / سیادت: بزرگی ، سروری / عقده : گره ، بند / ملول: به ستوه آمده ، اندوهگین / ملالت: دلتنگی، آزردهگی / اهمال: سستی کردن در کاری، فرو گذاشتن / ضمیر: باطن ، درون دل / رخصت: اجازه / فراغ: آسودگی / طاعن : سرزنش کننده / مجال: فرصت / وقیعت: سرزنش ، بدگویی

قلمرو ادبی : بندِ بلا: تشبیه -/ زه آب دیده (چشمه چشم مانند زه است) تشبیه / کنایه : زه آب دیدگان گشودن کنایه از « گریستن ، اشک جاری کردن » / کنایه : بر رخسار جوی ها براند: بسیار گریه کرد. / اغراق / استعاره : جوی ها استعاره از « اشک های زیاد » / ضمیر : مجاز از دل / زه آب : مجاز از اشک / ورطه استعاره از دام

قلمرو فکری: وقتی زبرا مطوقه را در بند دید بسیار گریست و گفت: «چه کسی تو را در این سختی و بلا انداخت». مطوقه گفت : « تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت.» وقتی موش این سخنان را شنید شروع کرد به بریدن بندهای مطوقه. مطوقه گفت: «ابتدا بندهای دوستان را ببر.» موش به این سخنان توجه نکرد. مطوقه گفت: «ای دوست اول بریدن بندهای دوستان واجب تر است.» موش گفت: «این سخن را زیاد تکرار می کنی ؛ مگر تو جانت را دوست نداری و برای خودت حقی قابل نیستی؟» مطوقه گفت: «مرا به خاطر این سخنان سرزنش نکن چرا که من ریاست این کبوتران را بر عهده دارم و از این جهت آنان بر من حقی دارند. چون ایشان آن چه در حق من لازم بود انجام دادند و با کمک و پشتیبانی ایشان از دست صیاد رها شدم من نیز باید حق آنان به جای آورم و آن چه به دلیل رییس بودن بر من واجب است به انجام برسانم . و می ترسم که اگر شروع به بریدن بندهای من کنی ، خسته شوی و برخی از آنان در بند بمانند و اما چون من در بند باشم- اگر چه خسته باشی-سهل انگاری در حق من را شایسته نمی دانی و بدان راضی نمی شوی و هم این که هنگام بلا با هم شریک بودیم در زمان آسایش هم همراهی شایسته تر است. و گرنه عیب جویان فرصت عیب جویی پیدا می کنند. بند هفتم : موش گفت:..... ایمن بازگشتند.

قلمرو زبانی: مکرمت: کرم، بزرگی، بزرگواری / ارباب: صاحبان / مودت: دوستی / موالات: دوست داشتن / ثقت: اعتماد کردن / مطلق: آزاد / عهد: پیمان / صافی تر: خالص تر / ایمن: سالم / سیرت: روش، باطن / قلمرو فکری: موش گفت: «این روش و شیوه ی بزرگان است و نظر دوستان به این خصلت نیکو و این صفات پسندیده در دوستی با تو خالص تر می گردد و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان داری تو بیشتر می شود.» و سپس با تلاش تمام و میل بسیار بند های ایشان را برید و مطوقه و یارانش آزاد و آسوده خاطر بر گشتند.

کلیله و دمنه، نصرالله منشی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در باره کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله های زیر توضیح دهید.

* گرازان به تگ ایستاد. شروع کرد * صیاد شادمان در پی ایشان ایستاد. دوید

۲- چهار واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید. معونت - مظاهرت - سیادت - مطاوعت - استخلاص

۳- در زبان معیار، حذف شناسه ممکن نیست. در گذشته، گاه، در یک جمله، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می شد. نمونه: شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام رهانید.

در جمله بالا فعل «رهانید» به جای «رهانیدند» آمده است.

* حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

دام برکنندند و سر خویش گرفت - کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشیدند.

قلمرو ادبی

۱- تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد، «مشبه» و «مشبه به» را مشخص کنید:

درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

لاله مانند چراغی روشن است / شقایق بر پای بودن: مشبه چو: ادات جام باده بر شاخ زمرد بودن: مشبه به

۲- در عبارت زیر، استعاره را بیابید:

«چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند.» جوی: استعاره از اشک

۳- از متن زیر، کنایه های معادل مفاهیم زیر را بیابید:

* انسان با تجربه (گرم و سرد روزگار چشیده) * نا امید شدن (دل بر گرفتن)

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید:

در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال وقیعت یابند.

در هنگام آسودگی هم، بهتر است در کنار آنها باشم در غیر این صورت سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

(۲) مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید:

الف) مرا نیز از عدهٔ لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت به ادا رسانید. به عنوان رهبر باید وظیفه ام را انجام بدهم

ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی؟ مگر تو جانث را دوست نداری؟

۳- هر یک از بیت های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مروّت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند سعدی

می ترسم که اگر از گشادن بندهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان سنایی

می ترسم که اگر از گشادن عقدهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بسته باشم - اگر

چه ملالت به کمال رسیده باشد- اهمال جانب من جایز نشمیری، و از ضمیر بدان رخصت نیابی، و

نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آن ها را بنویسید.

* زاغ: دورانیدیش و محتاط * مطوّقه: رهبری متعهد و ایثارگر

مهمان ناخوانده

گنج حکمت

آورده اند که وقتی مردی به مهمانی « سلیمان دارانی » رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان می راند:

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

مهمان، چون نان بدید، گفت: « کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی.»

سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش مهمان آورد. مهمان چون نان بخورد، گفت:

« الحمدالله که خداوند، عزّ و جل، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و

خرسند گردانیده.»

سلمیان گفت: « اگر به دادهٔ خدا قانع بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو نرفتی!»

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمّد عوفی

قلمرو زبانی : بر سبیل اعتذار این بر زبان راند : از راه عذر خواهی این بیت را خواند/ پاره ای : تکه ای، مقداری / نمودی ، نرفتی ، بودی : می بود « ماضی استمراری » / ردا : جامه / گروه : چیزی که قرض گیرنده نزد قرض دهنده گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود. /

قلمرو ادبی : نان، پنیر، نمک : مراعات نظیر

قلمرو فکری: این داستان دو موضوع مهم را به چالش می کشد : یکی « قناعت » و دیگر « دستاویز ساختن قناعت » یعنی شیادی و فریب کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنز آمیزی به نتیجه نشست که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می افزاید.

قصه عینکم

درس شانزدهم

بند اول : به قدری این حادثه به چشم می گذارند.

قلمرو زبانی : تعلیمی : عصای سبکی که به دست می گیرند / مآب : محل بازگشت / فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپاییان / تجدد : نو گرایی / افراط : زیاده روی / هست و نیست : بی برو برگرد، حتماً / دایی جان میرزا: شاخص/متمدن: شهرنشین، صاحب تمدن/ متجددانه: روشنفکرانه/ افراط داشت: افراط: مفعول، داشت : سه جزئی مفعولی/ قلمرو ادبی: تشبیه : این حادثه مثل روز می درخشد، تشبیه و کنایه: مثل روز می درخشد کنایه از کاملاً روشن و واضح است / تشبیه : خانه اول حافظه ام (حافظه : مشبه خانه : مشبه به) / زنده بودن حادثه: تشخیص و کنایه از خوب به یاد داشتن/ تاریکی و روشنی: تضاد

قلمرو فکری : مفهوم (در ذهن ماندن خاطرات قدیمی)

بند دوم : این مطلب را داشته باشید و..... ردیف اول می رفتم.

قلمرو زبانی : سو : نور ، توان بینایی / خدا حفظش کند: معترضه دعایی ، ۳ جزئی مفعولی "ش" مفعول / شورا: آش ساده که با برنج و سبزی می پزند / متلک: طعنه، کلام نیش دار / علم: پرچم، بیرق، رایت، درفش قلمرو ادبی: کنایه : « مثل علم یزید می مانید » تشبیه و کنایه از « قد بلند بودن » / از آسمان شورا بیاورید: کنایه از بلند قد و اغراق در قدبلندی / اشاره به علم یزید: تلمیح / قد بنده به نسبت ستم دراز بود: طنز (برای قد "بلند" به کار می رود نه "دراز")

بند سوم : درخانه هم، همین قدر می بینند!

قلمرو زبانی: شماتت: سرزنش، ملامت / هیل هیو: لاابالی، دست و پا چلفتی / افسار گسیخته: بی نظم ، مهار گسیخته، لاابالی / شلخته: نامنظم / شماتتم می کرد: نقش "م" مفعول

قلمرو ادبی: افسار گسیخته بودن کنایه از بی نظم و لاابالی / به شتر افسار گسیخته می مانی: تشبیه (می مانی: ادات تشبیه) / بد و بیراه گفتن کنایه از دشنام و حرف نامربوط گفتن / هر دم بیل و هیل و هیو : کنایه از بی نظم و سر به هوا بودن

بند چهارم : دردم خودم را..... رگ غیرتم برمی خورد.

قلمرو زبانی: بور: سرخ

قلمرو ادبی: بور شدن: کنایه از شرمنده شدن، خجلت زده شدن / برخوردن به رگ غیرت کنایه از متعصب بودن، عصبانی شدن / رگ غیرت: اضافه استعاری، تشخیص

بند پنجم: بدبختانه یک بار هم کسی به دردم نرسید. تمام غفلت هایم را که ناشی از ناینایی بود، حمل بر بی استعدادی و مهملی و ولنگاری ام کردند. خودم هم با آنها شریک می شدم.

قلمرو زبانی: مَهْمَل: بیهوده / ولنگاری: بی بند و باری، بی قیدی.

بند ششم: با آن که چندین را پذیرایی می کرد.

قلمرو زبانی: لاتی: فقر و بی چیزی (لات: بی سرو پا) / خدایش بیامرزد: "ش" مفعول / مهمانش را: "را" حرف اضافه در معنی "از"

قلمرو ادبی: کنایه: « دریا دل بودن » کنایه از « بخشنده بودن » / دریا دل: تشبیه میان واژه‌ای / ؛ « در لاتی کار شاهان را می کرد » کنایه از « در عین نداری بسیار بخشنده بود » / در لاتی کار شاهان می کرد: پارادوکس / شاه: مجازاً توانگری و ثروت /

قلمرو فکری: پدرم بسیار بخشنده بود با این که فقیر و تهیدست بود مثل پادشاهان بخشنده بود

بند هفتم: یکی از این مهمانان گوش چپش می پیچید.

بند هشتم: من فلا کردم و روزی که پیرزن نبود، رفتم سربقچه هاش. اول کتاب هایش را به هم ریختم. بعد برای مسخره از روی بدجنسی و شرارت، عینک موصوف را از جعبه هاش در آوردم. آن را به چشم گذاشتم که بروم و با این ریخت مضحک سربه سر خواهرم بگذارم و دهن کجی کنم.

قلمرو زبانی: قُلا: کمین / روضه: نوحه سرایی بر مصایب اهل بیت رسول (ص) / نوحه: آنچه در مراسم سوگواری و عزاداری خوانده میشود / نقال: قصه خوان / تصنیف: شعری که با آهنگ خوانده شود / زاد المعاد: کتاب دعا از علامه مجلسی / جودی: کتاب دعا اثر عبدالجواد جودی دوره قاجاریه / فرام: فریم، قاب عینک / نخ قند: نوعی نخ محکم که از الیاف کف می سازند و چون سابقاً آن را دور کله های قند می پیچیدند به نخ قند یا نخ قندی شهرت یافت / کذا: آن چنانی، چنان، توصیف شده / بقچه: دستمال بزرگی که در آن چیزی پیچند.

قلمرو ادبی: واج آرایی « ز » / حس آمیزی: شیرین زبان / کنایه: قُلا کردن: کمین کردن، در پی فرصت بود، سربه سر کسی گذاشتن - شیطنت کردن / زبان: مجازاً: سخن / رُک و راست بودن: کنایه از حرف خود را مستقیماً گفتن / سربه سر کسی گذاشتن: کنایه از اذیت کردن با شوخی / دهن کجی کنم: کنایه از مسخره بازی کنم.

بند نهم: آه، هرگز فراموش من تازه متولد شده ام.

قلمرو زبانی: طالع بود: طلوع کرده بود / موصوف: وصف شده

قلمرو ادبی: تشبیه: برگ درختان مثل سربازان تیر خورده می افتادند. / « دنیا را به من داده اند » اغراق و کنایه از « شادی فراوان » ؛ « بشکن زدن » کنایه از « ذوق زدگی » و خوشحالی بسیار / تک تک دیدن آجرها کنایه از بهتر شدن بینایی / آفتاب رنگ رفته کنایه از نزدیک غروب

بند دهم : عینک را در آوردممدرسه رفتم.

قلمرو زبانی: عینک و چشم رابطه تناسب

قلمرو ادبی : سرخوش بودن کنایه از خوشحالی زیاد/ کلمه: مجازا سخن

بند یازدهم : درس ساعت اولزیر نیم کاسه باشد.

قلمرو زبانی: شوخ: بانشاط، زنده دل، شاد / عینک و چشم رابطه معنایی تناسب / سوء ظن : بد گمانی

قلمرو ادبی : چپ چپ نگاه کردن: کنایه از بدبین شدن و با بدگمانی نگاه کردن / کاسه ای زیر نیم کاسه باشد: کنایه از

نقشه کشیدن، ضرب المثل

بند دوازدهم : بچه هاهم کم وتاب دادم و بستم.

قلمرو زبانی: خاصه : به ویژه / جنجال: ازدحام، سرو صدا، همه‌مه / مغتنم : با ارزش

بند سیزدهم : در این حال،خنده شان می گرفت.

قلمرو زبانی: یغور: درشت و بدقواره / قوز بالا قوز: مشکل را دو چندان کردن

قلمرو ادبی: پدر مرده : کنایه از آدم عزادار و بدبخت / قوز بالا قوز: کنایه از دو برابر شدن مشکل و ضرب المثل / از ترک

دیوار هم می خندیدند: کنایه از بی جهت خندیدن / بینی گردن کش: تشخیص و تشبیه شکل بینی به عقاب

بند چهاردهم : خدا روز بدنی آوردمثل بلبل می خواندم.

قلمرو ادبی : چشم به قیافه من دوخت (به چیزی چشم دوختن) : کنایه از نگاه کردن / سر از پا نشناختن : کنایه از شادی

فراوان / مثل بلبل : تشبیه

بند پانزدهم : مسحور کار خود بودمو مسخره کنم.

قلمرو زبانی: قریب : نزدیک / برّ و برّ : با دقت و خیره خیره / مثل بلبل می خواندم : روان می خواندم / مسحور:

مجدوب

قلمرو ادبی : مسحور کار خود بودن کنایه از سرگرم کار خود بودن / دست انداختن کنایه از مسخره کردن

بند شانزدهم : ناگهان چون پلنگی خشمناک راه افتاد . اتفاقاً این آقای معلّم لهجه غلیظ شیرازی داشت و اصرار

داشت که خیلی خیلی عامیانه صحبت کند. همین طور که پیش می آمد، بالهجه خاصش گفت: « به به! مثل قوّال ها صورتک

زدی؟ مگه این جا دسته هفت صندوقی آوردن ؟ »

قلمرو زبانی : قوّال : آوازه خوان ، مطرب / هفت صندوقی : گروه های نمایشی دوره گردی بوده اند که با اجرای نمایش

های روی حوضی ، اسباب سرگرمی و خنده مردم را فراهم می کردند. به هر یک از بازیگران گروه نیز « قوّال » می گفتند /

صورتک: نقاب، ماسک/ غلیظ: تند، انبوه / عامیانه: عوامانه، غیر علمی

قلمرو ادبی: دسته هفت صندوقی نمایش و دلچک بازی / مانند پلنگ خشمناک: تشبیه / لهجه غلیظ: حس آمیزی / مثل

قوالها: تشبیه

بند هفدهم : تا وقتی که معلّم و درس خواندن؟»

قلمرو زبانی : هر و هر : نام آوا، خنده پیاپی ، صدای خنده / قهقهه: خنده بلند و پر صدا / مهیب : ترسناک / به فوریت: فوری / «ک» صورتک : کاف تشبیه

قلمرو ادبی: زلزله آمد و کوه شکست : کنایه از سر و صدایی زیادی برخاست / گویی زلزله آمد : تشبیه / چشم دوختن کنایه از نگاه کردن / آمدن زلزله و شکستن کوه: اغراق / کلاس مجازاً دانش آموزان / صدای مهیب خنده ، کلاس و مدرسه را تکان داد: اغراق / بازی راه انداختن : کنایه از شروع به بازی کردن / صورتک استعاره از عینک / تو را چه به کتاب و مدرسه : کنایه از اینکه تو اهل درس و مدرسه نیستی
بند هجدهم : حالا کلاس سخت.....و از کلاس بیرون جستم.

قلمرو زبانی : مبهوت : خیره / کذا : ذکر شده / از جا در رفت : عصبانی شد
قلمرو ادبی : مجاز : « کلاس » مجاز از « شاگردان » خنده کلاس : استعاره مکنیه / در خنده فرو رفتن : کنایه از خنده بسیار / دست و پایم را گم کردم : کنایه از ترسیدم / از جا در رفت: کنایه از عصبانی شد / در خنده غرق بود: کنایه از خنده زیاد و اغراق

بند نوزدهم : آقای مدیر و.....که در سنگ هم اثر می کرد.

قلمرو زبانی: کمیسیون: کلمه فرانسوی ، مجمع برای تحقیق و مطالعه در باره موضوعی، ابلاغ: رساندن
قلمرو ادبی : چانه زدن : کنایه از حرف زدن و بحث کردن بر سر یک موضوع / در سنگ هم اثر می کرد: تشخیص ، اغراق، کنایه از تأثیر گذار
بند بیستم : وقتی مطمئن شدند.....وعینکی شدم.

قلمرو زبانی : جونت بالا بیاد : حرف بز / قران: واحد پول ایران معادل ریال کنونی / دکون: دگان ، مغازه / خفت: سبکی و خواری / صحن: وسط حیاط، میان خانه
قلمرو ادبی : جونت بالا بیاد: کنایه از مُردن در اینجا یعنی زودتر حرف بز

شلوارهای وصله دار، رسول پرویزی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- معادل معنایی واژه های مشخص شده زیر را در متن درس بیابید.

به دیدن تو چنان خیره ام که نشناسم تفاوت است اگر راه و چاه را حتی محمد علی بهمنی
بر و بر - چشم دوختن

تو را به آینه داران چه التفات بود چنین که شیفته حُسن خویشتن باشی هوشنگ ابتهاج جواب : مسحور

۲- از متن درس ، پنج گروه اسمی بیابید که اهمیت املائی داشته باشند.

فرنگی مآبی / مهملی / یغور / قوآل / مضحک

۳) * از متن درس، برای هر یک از انواع وابسته پسین نمونه ای بیابید. وضع من = (وابسته پسین) مضاف الیه / ردیف ششم = (وابسته پسین) صفت شمارشی / معلم عربی = (وابسته پسین) مضاف الیه

قلمرو ادبی:

(۱) مفهوم کنایه های زیر را بنویسید.

* افسار گسیخته مانند بودن (بی دقت و گیج - بی قرار و غیر قابل کنترل بودن)

* بور شدن (خجالت کشیدن - شرمنده شدن)

(۲) دو ویژگی برجسته نثر این داستان را بنویسید. الف) ساده و روان ب) استفاده از اصطلاحات عامیانه

(۳) این داستان را با توجه به عناصر زیر بررسی کنید.

• زاویه دید: اول شخص مفرد

• شخصیت اصلی: دانش آموز کلاس هشتم

• نقطه اوج: وقتی شورای مدرسه مطمئن می شود شخص اول نیمه کور است و از تقصیرش می گذرند

قلمرو فکری:

(۱) راوی داستان، چه چیزی را نشانه تمدن و تجدد می دانست؟ عینک زدن و کراوات بستن، استفاده از کارد و چنگال و واکس زدن

(۲) نحوه برخورد خانواده و اطرافیان را با شخصیت اصلی داستان بررسی و تحلیل کنید.

خانواده نسبت به مشکل بینایی او بی توجه بودند و حتی او را سرزنش می کردند، اطرافیان و دوستانش او را مسخره می کردند و سبب شرمندگی او می شدند

(۳) درباره نقش خودباوری و اعتماد به نفس در تعامل اجتماعی توضیح دهید.

هر چه اعتماد به نفس و خود باوری بیشتر باشد شخص موفق تر است

دیدارروان خوانی

بند: طلبه جوان، در آن به خویش بود و بس.

قلمرو زبانی: پیشینه: سابقه / برف بلند: برف زیاد / تنگ هم: در کنار هم

قلمرو ادبی: سرما در این درس نماد ظلم و ستم / برف می کوبید کنایه از در برف راه می رفت / گرمایی بود. ایهام. صمیمی طبع گرم داشت / به خویش بود کنایه از در فکر بود - در حال خود بود.

بند: حاج آقا روح الله از شلیک کردند یا به مغزش؟

قلمرو زبانی: کلون: قفل چوبی / محقر: کوچک / چفت: پشت بند در

قلمرو ادبی: قلب یا مغز - قلب مجاز ایمان، مغز مجازاً اندیشه و افکار و عقل

بند: چرا مادر می گفت کدام را ترجیح می دهد؟

قلمرو زبانی: سر هم. نیمی ... حذف فعل نداشت لفظی

قلمرو ادبی: قران جیبی اش به اندازه یک سکه سوراخ شده بود کنایه از با گلوله کشته شده بود.

بند: « ... آقایان محترم، علما خدا، پرده ها بردارید... »

قلمرو ادبی: با مغزهایتان با حکومت طرف شوید: مغز مجاز از عقل / کنایه از سنجیده عمل کنید / در پرده بمانید کنایه از

در خفا ماندن / پرده ها را بردارید: کنایه از محرم خدا شوید

بند : آقا روح الله جوان ، دلش برف بود و درزهای دهان گشوده در.

قلمرو زبانی: قداره : جنگ افراری شبیه شمشیر پهن و کوتاه ؛ قداره کش : کسی که با توستل به زور ، به مقاصد خود می رسد ، نوعی شمشیر پهن

قلمرو ادبی : حکومت خان های قداره کش: کنایه از خان های ظالم / درزهای دهان گشوده در: استعاره و تشخیص / تکیه کردن به نگاه: استعاره مکنیه

بند : آقای مدرّس ، طلبه که دشمن را متلاشی خواهد کرد.

قلمرو زبانی: چله : زه کمان

قلمرو ادبی : به اندازه سه بار دیدن . کنایه از شناخت کم / تلمذ می کرد: کنایه از می آموخت / به نگاه آن یکی تکیه کرد همان طوری که به یک بالش پر - تشبیه نگاه به بالش / تکیه کردن: کنایه یاری گرفتن
بند : طلبه ای گفت : « جناب ، همیشه پاسخ را در آستین داشت .

قلمرو ادبی : کار سلطنت تمام است: کنایه از « حکومت، در حال نابودی حتمی است » - پاسخ در آستین داشت: کنایه از جواب آماده داشت.

بند : خیر آقا ... خیر... بندهامت و ملت نمی دانم.

قلمرو ادبی : خیر آقا خیر - حرفی داری : حرف مجازاً سخن

بند : امروز ، سلطان درمانده قاجار ، و له خواهند کرد باز سلطه خاموشی.

قلمرو زبانی: مسامحه : سهل انگاری / ید : دست / خوف آور : ترسناک / تأمل: اهمیت املایی

قلمرو ادبی: حس آمیزی: سخنان نمکین / « چیزی در چننه ندارد » کنایه از سخنی برای گفتن نداشت / تشخیص : سلطه خاموشی / پرچمدار بودن: کنایه از رهبری / چننه: استعاره از ذهن و فکر
بند : طلب سر به زیر افکنده بودند..... تمام عیار انجام داده اید

قلمرو ادبی : مبارزه تن به تن: کنایه از مبارزه مستقیم / عطر و بوی چیزی رو داشتن: کنایه از مطابق بودن

بند : - طلبه جوان ! آیا منظورتاناسلام ، شرع مُقدّم بر شرط است.

قلمرو زبانی: بی هوا: بی توجه ، بی دقت / شرع : دین ، مذهب

قلمرو ادبی : تشبیه : سنگر مشروطه / بی هوا: کنایه از بدون فکر

بند : شما ، به این بنده ناچیز ،این مشروطیت چیزی نیست که چیزی باشد

قلمرو زبانی: قلدری: زورمندی

قلمرو ادبی: تشبیه : سنگر ظلم / تشبیه : سنگر عدل / بنده ناچیز: کنایه از فروتنی / تشبیه : بساط قلدری / بساط

قلدري پهن کرد کنایه از زورگویی کرد / از چاله به چاه خواهد انداخت: ضرب المثل و کنایه از دچار دردسر و مشکل

بزرگی شدن / تکرار : سنگر / چیزی نیست که چیزی باشد: کنایه از بی ارزش بودن

بند : - مانعی ندارد اسم شریفان را بپرسم؟ ، آقا! کلام خام ، بدتر از طعام خام است.

قلمرو زبانی : برخاست: اهمیت املایی

قلمرو ادبی : کلام خام: کنایه از سخن نسنجیده / پای در نشسته اید: کنایه از تواضع / افکار جوان و زنده: تشخیص /

پختگی: کنایه از کامل شدن / کلام خام: کنایه از سخن نسنجیده

بند : طلبه جوان بهنگام برخاستن را می دانست و جوانی که با آتش درون ، پیوسته در مخاطره سوختن بود... .
 قلمرو ادبی : شدت و حدت: جناس / که آتش که نمیرد همیشه تضمین / نگین کرده بودند او را : کنایه از دوره
 کردن / تشبیه او به نگین / سنگ روی سنگ ...کنایه از تلاش / ارک استعاره از حکومت / ارک تشبیه به ایمان /
 ایمان: استعاره از قلعه یا کوه به جهت داشتن رفعت / سرد: نماد / مهتاب سرد حس آمیزی و تناقض / آتش درون
 استعاره از ایمان / در مخاطره سوختن: کنایه از همواره در سختی بودن

سه دیدار ، نادر ابراهیم

درک و دریافت

۱- متن « دیدار » را از نظر زاویه دید ، زمان و مکان بررسی کنید.

زاویه دید: سوم شخص / زمان: معاصر - زمستان / مکان: منزل مدرس و تهران

۲- نویسنده در این متن ، کدام ویژگی های شخصیت امام خمینی (ره) را معرفی می کند ؟

ظلم ستیزی، اراده قوی، هشیاری - صراحت بیان- رفتار و گفتار تاثیر گذار

درس هفدهم

خاموشی دریا

بند اول : از شعله از یادمیر.

قلمرو زبانی: چراغدان : جایی که چراغ در آن گذارند، (چراغ + دان) / صبورانه : (صبور + انه) / می ایستد : مضارع
 اخباری

قلمرو ادبی : تشخیص: از شعله سپاس گزاری کردن ، و از چراغدان / مراعات نظیر: شعله ، چراغدان / تضاد: روشنایی ،
 سایه / شعله: نماد آگاهی ، انسان های خدمتگزار / چراغدان نماد انسان هایی که سود می رسانند ولی به چشم نمی
 آیند. ، آگاهی دهندگان / در سایه ایستادن: کنایه از پنهان شدن / صبورانه ایستادن چراغدان : استعاره و تشخیص
 قلمرو فکری : از انسان هایی که به دیگران نیکی می کنند و آگاهی می بخشند سپاسگزاری کن و تلاش و کوشش کسانی را
 که دیده نمی شود از یاد میر.

بند دوم : گریه کنی اگر... نمی بینی.

قلمرو زبانی: ندیده ای : ماضی نقلی

قلمرو ادبی : مراعات نظیر: آفتاب ، ستاره. و به نوعی « تضاد » / آفتاب: استعاره از نعمت های بزرگ / ستاره: استعاره از
 نعمت های کوچک / گریه کردن: کنایه از اعتراض و شکایت کردن

قلمرو فکری : اگر به خاطر نداشتن چیزهایی با ارزش غمگین باشی لذت داشتن چیزهای کوچک را نیز از دست می دهی.
 (چون آفتاب باشد، ستاره ها به چشم نمی آیند؛ شاعر از این تصویر و واقعیت علمی، معنا و مضمون زیبایی خلق می کند؛
 می گوید : آنکه چشمانش را به واقعیتی بزرگ و آشکار بپوشد از دیدن واقعیت های کوچک تر از آن البته محروم می ماند
) / پیام : قدر شناس نعمت ها بودن

بند سوم : ماهی در آب در خود دارد.

قلمرو زبانی: هیاهو : واژه ساده / اما : حرف ربط

قلمرو ادبی : تشخیص: خاموش بودن ماهی؛ آواز خواندن پرنده / تضاد : خاموشی، هیاهو / خاک ۱ : مجاز از « خشکی » / دریا : مجاز از موجودات دریایی / خاک ۲: مجاز از موجودات زمینی / آب: مجاز از دریا / ماهی: نماد سکوت / چارپا : نماد غوغا و حرکت / پرنده : نماد آزادی / (موسیقی آسمان را در خود دارد) آسمان : مجاز از پرندگان / نوع « و » در دو جمله اول « واو ربط » ، خاموشی دریا و هیاهوی خاک و موسیقی آسمان : نوع واو عطف « قلمرو فکری : هر موجودی که در دنیا زندگی می کند ویژگی مخصوص به خود را دارد اما انسان موجودی کامل است و همه ویژگی های موجودات را یک جا در خود دارد / پیام : همه هستی در وجود انسان خلاصه شده است . بند چهارم : هنگامی که نزدیک شده ایم .

قلمرو زبانی: آن بزرگ : خداوند - آن بزرگ : بزرگ متمم (صفت جانشین اسم) / قلمرو فکری : وقتی با تواضع و فروتنی، بزرگ باشیم بیشتر از همه به خداوند نزدیک هستیم. پیام : تواضع شرط قربت به خدا بند پنجم : ممکن از یک ناتوان.»

قلمرو زبانی: رؤیا : آنچه انسان در خواب ببیند / حذف فعل در آخرین جمله به قرینه لفظی قلمرو ادبی : تشخیص: ممکن بپرسد. / تضاد: ممکن ، ناممکن

قلمرو فکری : فقط انسان های ناتوان ، چیزی را غیر ممکن می دانند. (از ناتوانی ها نباید سخن گفت . رؤیاهای ما باید پر از امید و توانایی باشد تا بر کشنده ما باشند نه فرو کشنده ما)

ماه نو و مرغان آواره، رابیندرانات تاگور
ترجمه ع . پاشایی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- با توجه به رابطه معنایی « تضمّن »، جاهای خالی را پر کنید:

* دریا و عمان * فصل و بهار

۲- نوع ، واو ، (عطف ، ربط) را در بند سوم درس مشخص کنید. (ماهی در آب خاموش است و) حرف ربط (خاموشی دریا و هیاهوی خاک و) حرف عطف

۳- هر یک از واژه های زیر را در دو جمله به گونه ای به کار ببرید که در جمله نخست ، « مسند » و در جمله دیگر « قید » باشد.

* خندان : دانش آموز خندان است : مسند / دانش آموز خندان به خانه رفت . قید

* چگونه : امتحان چگونه بود؟ مسند / چگونه به مدرسه رفتی؟ قید

قلمرو ادبی

۱- دو نمونه آرایه « تشخیص » در متن درس مشخص کنید. ممکن از ناممکن پرسید / پرنده در آسمان آواز می خواند.

۲- در متن درس « آفتاب » و « ستاره » ، در کدام مفاهیم استعاری به کار رفته اند؟

آفتاب : حقیقت کل / هر چیز با ارزش ستاره : هر چیز کم ارزش

قلمرو فکری

- ۱- در بند نخست این سروده، منظور شاعر از « چراغدان » چه کسانی است؟ انسان هایی که تلاش های شان در کار خیر دیده نمی شود.
- ۲- در بند سوم، بر چه موضوعی تأکید شده است؟ اشرف مخلوقات بودن انسان
- ۳- دربارهٔ ارتباط معنایی عبارت زیر، با متن درس توضیح دهید:
- * از آسمان تاج بارد اما بر سر آن کس که سر فرو آورد. خواجه عبدالله انصاری بر فروتنی و تواضع تأکید دارد
- ۴- با توجه به بند پایانی، ویژگی مهم انسان توانمند، چیست؟ بر هر کار قادر و توانا است

گنج حکمت

تجسم عشق

آنگاه برزبگری گفت: باماز « کار » سخن بگو،

واو در پاسخ گفت: من به شما می گویم که زندگی به راستی تاریکی ست؛ مگر آنکه شوقی باشد، و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد.

ودانش همیشه بیهوده است؛ مگر آنکه کاری باشد، و کار همیشه تهی ست؛ مگر آنکه مهری باشد. شمارا اگر توان نباشد که کار خود به عشق در آمیزید و پیوسته بار وظیفه ای را بی رغبت به دوش کشید، زنهار، دست از کار بشوید! زیرا آن که با بی میلی، خمیری در تنور نهد، نان تلخی و استاند که انسان راتنهانیمه سیر کند. کار، تجسم عشق است!

پیامبر، جبران خلیل جبران

قلمرو زبانی: برزبگر: دهقان، کشاورز / تهی: خالی / مهر: محبت / رغبت: میل، اراده / زنهار: مبادا، « شبه جمله » / دست شستن: رها کردن / و استاند: دریافت می کند / تجسم: در نظر آوردن، خیال را به واقعیت در آوردن

قلمرو ادبی: شوق: استعاره و تشخیص / شوق همیشه کور است: کنایه از کامل نیست / تشبیه: بار وظیفه / بار بر دوش کشیدن: کنایه از انجام وظیفه / دست از کار شستن: کنایه از ترک کار

قلمرو فکری: و شوق همیشه کور است؛ مگر آنکه دانشی باشد: شوق و علاقه به تنهایی کافی نیست، آگاهی و دانش هم باید باشد؛ یعنی دانش را باید پشتوانه ای برای اشتیاق خود قرار دهیم تا آن اشتیاق بتواند مؤثر باشد.

درس هجدهم

خوان عدل

بند اول: شرق ازدستان خداست.

قلمرو زبانی: از آن: مال (آن ضمیر ملکی است.) / شرق، غرب، شمال، جنوب: تناسب

قلمرو ادبی: « شرق، غرب، شمال و جنوب » مجاز از کل جهان / تلمیح به آیه « و لله المشرق و المغرب » / واج آرایبی «س» / دست: مجاز از « قدرت » / کنایه: « دردستان خدا بودن » کنایه از « تحت فرمان خدا بودن ».

قلمرو فکری: تمام هستی تحت فرمان خداوند است.

بند دوم: اوست که بستاییم، آمین!

قلمرو زبانی: مطلق: بی قید و شرط / خوان: سفره، مائده، سماط / اسمای صدگانه: ترکیب وصفی / آمین: شبه جمله
قلمرو ادبی: مراعات نظیر: خوان، گسترده / کنایه: «خوان عدل گسترده بودن» کنایه از «عدالت ورزیدن» / تشبیه: خوان
 عدالت /

قلمرو فکری: خداوند عادل بی قید و شرط است و سفره عدالت خود را برای همگان گسترانده است نام های الهی بسیار
 است اما او را به خاطر عادل بودن، بیش از صفات دیگر ستایش کنیم. آمین
 بند سوم: اگر فکر ... فرا رود.

قلمرو زبانی: حواس: جمع «حس» / از بهر: حرف اضافه «برای» / مبدل: دگرگون / هر دم: هر لحظه / فرا رود:
 بالا برود / بهره ای والاتر: جمله دوجزئی، نیست: وجود ندارد / فرود آورد: ناگذر
قلمرو ادبی: مجاز: «خاک» مجاز از «جسم» / است و نیست: تضاد / به غبار مبدل ساختن: کنایه از بی ارزش
 ساختن، تغییر دادن / دم: مجاز از لحظه

قلمرو فکری: اگر فکر مادی داشته باشی بهره معنوی نخواهی برد. / مفهوم: مادیات نمی توانند روح را بی ارزش سازند زیرا
 روح متعلق به عالم بالاست.

بند چهارم: هرنفسی را ... از رنج.

قلمرو زبانی: دم: نفس / ممد: یاری رسان / حیات: زندگی / مفرح: شادی بخش / زیبا: (زیب + ا) صفت فاعلی
 / رستن: رها شدن / این یکی مفرح ذات: حذف فعل به قرینه لفظی / به هنگام، به وقت: قید / رستن: بن ماضی
 رست، بن مضارع: ره

قلمرو ادبی: تضاد: فرو دادن، برآمدن / سجع: حیات، ذات / هر نفسی را دونه نعمت است: تاثیر پذیری از دیباچه
 گلستان (قربت معنایی) / تنیدن درهم زندگی: استعاره مکنیه
قلمرو فکری: در هر نفسی دو نعمت وجود دارد یکی فرودادن نفس و دیگری بالا آمدن نفس. فرو دادن نفس یاری کننده
 زندگی است و بالا آمدن نفس شادی بخش وجود است. و این چنین زیبا، زندگی پر از سختی ها و آسایش ها است؛ تو خدا
 را هنگام سختی و به هنگام آسایش شکر کن.

مفهوم: شاکر خدا بودن در هر حال - سختی ها جزء زیبایی های زندگی هستند و باید همراه خوشی ها آنها را هم بپذیریم.
 بند پنجم: بگذار بر ... اختران نبینم.

قلمرو زبانی: معتبر: ارزشمند / خیمه: چادر، خانه / فراز: بالا / اختران: ستارگان / هیچ: ضمیر مبهم
قلمرو ادبی: زین: مجاز از اسب / بر پشت زین ماندن: کنایه از سیر و سفر و در حرکت بودن / «خیمه»: مجاز از «خانه»
 / مراعات نظیر: کلبه؛ خانه / کنایه: «هیچ جز اختران نبینم» کنایه از «ارزشمند بودن» / پشت زین ماندن و در کلبه
 ماندن: تضاد / اغراق / در کلبه و خیمه خود بمان: استعاره مکنیه

قلمرو فکری: اجازه بده من در سفر باشم و تو در خانه ات بمان؛ اجازه بده شاداب، تا دورترین نقطه پرواز کنم و آزاد و رها
 باشم. / مفهوم: تمایل به آزادی و تعالی
 بند ششم: او اختران ... لذت اندوزیم.

قلمرو زبانی: او: خداوند / بر: خشکی / بحر: دریا، یم / اندوزیم: ذخیره کنیم / نهاده: نهاد: بن ماضی، نه: بن مضارع

قلمرو ادبی: مجاز: « برّ و بحر » مجاز از « کلّ هستی » / تضاد: بر و بحر / نگاه دوختن: کنایه از خیره شدن / اختران / آسمان: مراعات نظیر

تلمیح به تاثیر ستارگان در تشخیص جهات جغرافیایی، یک نوع قطب نمای طبیعی، تلمیح به آیه ۹۷ سوره انعام: « هوالذی جعل لکم النجوم لتهدوا بها فی الظلمات البر و البحر »

قلمرو فکری: خداوند ستارگان را در آسمان به عنوان نشانه ای قرار داده است تا نگاه هایمان به عالم بالا باشد و از این سیر معنوی لذت ببریم.

دیوان غربی - شرقی ، یوهان ولفگانگ گوته

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- کاربرد معنایی واژه « دم » را در متن درس بررسی کنید. بند سوم: لحظه بند چهارم: نَفَس
 - ۲- در هر یک از گروه های اسمی زیر ، هسته و وابسته های آن را مشخص کنید:
 - * همین نام: هسته: نام ، وابسته پیشین: همین ، صفت اشاره
 - * اسمای صدگانه اش هسته: اسما صد گانه: وابسته پسین صفت نسبی ، ش: وابسته پسین ، مضاف الیه
 - ۳- بن ماضی و بن مضارع « رستن » را بنویسید. بن ماضی: رَست بن مضارع: ره
 - ۴- برای هر یک از فعل های زیر ، نمونه ای از متن درس بیابید.
- مضارع اخباری (است / نتواند « نمی تواند ») ماضی نقلی (تنیده است / گسترده « گسترده است ») مضارع التزامی (بستاییم / روم « بروم »)

قلمرو ادبی

- ۱- کدام بند از این سروده، بیانگر تأثیر پذیری « گوته » از سبک سعدی است؟ دلیل خود را بنویسید. بند چهارم
- ۲- با توجه به متن درس ، جدول زیر را کامل کنید.

مفهوم	نمونه	آرایه ادبی
جسم / کل وجود	خاک / فکر و حواس	مجاز
در حرکت بودن	بر پشت زین ماندن	کنایه

قلمرو فکری

- ۱- بند نخست درس ، یادآور کدام صفات خداوند است؟ مالک / قادر/ علیم / حافظ / ناظر
- ۲- « گوته » ، شیفته و دلبسته شعر و اندیشه حافظ بود؛ او متن زیر را نیز به تأثیر پذیری از حافظ سروده است:

« مگر نه راهنمای ما هر شامگاهان با صدای دلکش بیتی چند از غزلهای شورانگیز تو را می خواند تا اختران آسمان را بیدار کند و رهزنان کوه و دشت را بترساند؟ »

الف) کدام قسمت از متن درس با سروده بالا ارتباط معنایی دارد؟ بند ششم

ب) بیتی از حافظ بیابید که با سروده بالا مناسبت داشته باشد؟

زرقیب دیو سیرت به خدای خود پناهیم مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را

• ثاقب : روشن

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

۳- ابن بخش از سروده گوته ، بیانگر چه دیدگاهی است؟

و تو شکر خدا کن ، به هنگام رنج / و شکر او کن ، به وقت رستن از رنج . شکر گزاری در همه حال

۴- کدام بخش از سروده گوته ، با متن زیر هم نواست؟ بند پنجم

« در کویر ، بیرون از دیوار خانه، پشت حصار ده ، دیگر هیچ نیست. صحرای بی کران عدم است... راه ، تنها به سوی آسمان

باز است ، کشور سبز آرزوها ، چشمه موج و زلال نوازش ها ، امیدها و ... »

کشور سبز آرزوها: تشبیه / چشمه موج و زلال نوازش ها: تشبیه / آرزو و امید: تناسب

علی شریعتی

روان خوانی

آذرباد

آذر باد / نام اصلی: جانانان / نویسنده: ریچارد باخ / دلیل هم ذات پنداری در ترجمه: استفاده از نام

های فارسی مثل: آذرباد، بزرگ امید و رزمیار / عناصر داستان : ۱- زاویه دید: سوم شخص

۲- شخصیت و قهرمان: آذرباد و بزرگ امید

۳- هسته یا طرح داستان: ارتباط آذر باد با دوستان و رهبر پرنندگان ۴- درون مایه : آزادی ، دوری از

تقلید ، اعتراض ، تلاش و پشتکار ، قانع نشدن به زندگی تکراری ، اهمیت به روح

بند اول : صبح بود..... پرواز بود. فضا سازی بهترین مثال برای زمان و مکان و فضا

قلمرو زبانی: لهله فریاد شادی / ترکیب ها : امواج دریا و غذای خود (اضافی) / سوی دیگر- مرغان دریایی- روز

پرتحرک- روز دیگر - مسافتی دورتر (وصفی) مشغول: مسند

قلمرو ادبی: تشبیه (پرتو آفتاب مانند طلا می درخشید)

بند دوم : آذرباد، یک دست بدهد.

قلمرو زبانی: یک مرغ - مرغ عادی (ترکیب وصفی) / راجع به: اهمیت املائی / بیاموزند: مضارع التزامی / به زودی: قید

قلمرو ادبی: سر خوردن کنایه از ناامید شدن / آذرباد از آموختن پرواز لذت می برد : تشخیص

قلمرو فکری: مفهوم: افرادی که هم رنگ مردم نیستند در بین آنها جایگاهی ندارند.

بند سوم : مادرش پرسید..... واستخوان شده ای.»

قلمرو زبانی: سخت (مسند) مناسب: مسند / مثل : حرف اضافه دیگران : متمم / ترکیب ها: پرنندگان دیگر (وصفی)

قلمرو ادبی: یک پارچه: (کنایه از کاملاً) / پوست و استخوان شدن: کنایه از لاغری

قلمرو فکری: مفهوم : تغییر سختی و مشکل دارد

بند چهارم : آذرباد: «.....مهربانی می گفت:

قلمرو زبانی: مهم (مسند) / بسنجم: مضارع التزامی / با مهربانی: قید

قلمرو ادبی: استخوان و پوست شدن: کنایه از ضعف و لاغری

قلمرو فکری: مفهوم : مصمم بودن در هدف

بند پنجم « ببین پسرم!.....خوراک هست.»

قلمرو زبانی: ببین (فعل امر) پسر (منادا) / نزدیک: مسند / کمتر: قید / عمق زیاد: ترکیب وصفی

قلمرو ادبی: نان و آب (مجاز از غذا) / نان و آب نمی شود: کنایه از اینکه سودی ندارد.

قلمرو فکری: مفهوم : توجه به جسم و مادیات

بند ششم : « آذرباد.....را آغاز کرده بود.»

قلمرو زبانی: چند روز: (ترکیب وصفی) / تنها: مسند / دوباره: قید

قلمرو فکری: مفهوم : پی گیری هدف

بند هفتم : مسأله اصلی.....در آب می افتاد.

قلمرو زبانی: ترکیب های وصفی (مساله اصلی - هر مرغ - مرغ دریایی - بال چپ - چند ثانیه - طرف چپ - ده بار - این پرواز -

هفتاد کیلومتر - هزار متر / ترکیب های اضافی: بال های او - بال هایش - پرهایش - ثبات خود / فرسنگ: واحد مسافت (

حدود ۶ کیلومتر) / معمولاً: قید / به سختی: قید / افعال مجهول: کشیده می شد و کنده می شدند

قلمرو ادبی: از دست دادن ثبات بال: تشخیص و کنایه از ضعیف شدن

قلمرو فکری: مفهوم : پشتکار و اراده قوی

بند هشتم : اکنون سرعت.....عادی باشد...»

قلمرو زبانی: اکنون (قید) باز (قید) / ترکیب های وصفی: مرغان دریایی - مرغان دیگر - همان اتفاق - اتفاق همیشگی -

سرعت زیاد - بال های کوتاه - مرغ دریایی محدود و بیچاره (۳ ترکیب) مرغ عادی / ترکیب اضافی: زاویه پرواز - پرواز او

/ شناور: مسند / راه حل: مسند / پدیدار: مسند / حماقت: نادانی / کنار بگذاری: اهمیت املایی

قلمرو ادبی: به خود آمدن: کنایه از متوجه خود شدن - سرحال شدن / طبیعت سر راه تو مشکلاتی نهاده است: تشخیص /

به دیگران پیوستن: تقلید کردن، مانند دیگران شدن / حماقت را کنار بگذاری: کنایه از ترک کنی، رها کنی / جناس:

بال ، بار ، حال

قلمرو فکری: مفهوم: هم رنگ جماعت شدن

بند نهم : روزها گذشت.....به پایین آمدن کرد.

قلمرو زبانی: روزها (نهاد) - آنچه (مفعول) - فقط (قید) - یک بال : ترکیب وصفی - بال کوتاه: وصفی - دوهزار متر:

وصفی - یک لحظه: وصفی

قلمرو ادبی: متر و ارتفاع (تناسب)

قلمرو فکری: مفهوم : ناامید نشدن

بند دهم : چشمه های.....پشیمانی نداشت.

قلمرو زبانی: محکم (قید) - « ش » صورتش: مضاف الیه / می خورد: ماضی استمراری / وجد و شادی: نقش تبعی

معطوف / رگ های خود - پیمان خود - چشمه های: ترکیب اضافی

قلمرو فکری: مفهوم : مصمم بودن در هدف

بند یازدهم : پیش از سپیده دم.....مرغ های دریایی بود.

قلمرو زبانی: پیش از سپیده دم (قید) / شعف: شادی شور: معطوف / ترکیب اضافی : اندام خود- ترس خود: / بالیدن: در این درس افتخار کردن ۳ جزئی گذرا به متمم (معنی دیگر: رشد کردن: ناگذر ۲ جزئی) / ترکیب وصفی : لرزش خفیف - سرعت نهایی- این لحظه - بزرگترین لحظه (مسند) - دوپست و چهل کیلومتر- هیچ چیز قلمرو ادبی: آذر باد مانند دیوار محکمی باد را می شکافت (تشبیه) قلمرو فکری: احساس رضایت و خوشحالی از پیروزی
بند دوازدهم : آذرباد بهوآموخت.

قلمرو زبانی: ترکیب وصفی : مکان دور افتاده - آن روز- هیچ کس- تمام فن - فن هوانوردی / مکان خود (اضافی) قلمرو ادبی: حلقه زدن، غلتیدن، چرخیدن: مراعات نظیر / کند و تند: تضاد قلمرو فکری: مفهوم : دستیابی به مهارت با تمرین میسر است
بند سیزدهم : او با.....داشته باشیم.

قلمرو زبانی : با خوشحالی: قید / توانایی ما مرغان دریایی: مرغان دریایی (بدل از ما) / حالا و چه قدر : قید / زندگی : نهاد

پرمعنی: مسند / هدف دیگر: ترکیب وصفی قلمرو ادبی: غرق در شادی شدن (کنایه از نهایت خوشحالی) قلمرو فکری: مفهوم : ایمان به هدف والا
بند چهاردهم : وقتی نزدیکافتخار یا ننگی بزرگ!«
قلمرو زبانی: قید : نزدیک - در این حالت - مدتی / نگران: مسند قلمرو ادبی: صدای رئیس گروه خشک و جدی بود : خشک بودن صدا: حس آمیزی - و کنایه از عصبانیت قلمرو فکری: مفهوم : نگرانی دوستان از سرنوشت آذر باد
بند پانزدهم : رئیس گروه دادزد.....ولی آذرباد خاموش نماند.

قلمرو زبانی : آذر باد: منادا / ترکیب وصفی : ننگ بزرگ- یک روز - چنین وضعیتی / قوانین اجتماع: اضافی / ولی: حرف ربط هم پایه ساز

قلمرو ادبی : سرپیچی: کنایه از نافرمانی

قلمرو فکری: مفهوم : سرزنش یا قضاوت نادرست درباره نو اندیشان
بند شانزدهم : « سر پیچی از قوانینکه چه یافته ام.»

قلمرو زبانی : این غیر ممکن است: سه جزئی گذرا به مسند / برادران من: منادا / مسئولیت: اهمیت املایی / ترکیب وصفی : هدف والاتر- هزاران سال- نان مانده - دلیل دیگر / اندکی: قید / بدهید، بدهم : مضارع التزامی / یافته ام: ماضی نقلی

قلمرو ادبی : آموختن و یافتن: تناسب

قلمرو فکری : اعتراض به محکوم نمودن و ایمان به هدف والا

بند هفدهم : مرغان دریایی حاضر نشدندراکوتاه می کنند.

قلمرو زبانی : مرغان دریایی - هر روز - چیز تازه - این نعمت - نعمت بزرگ - هیچ گونه - این مدت : ترکیب وصفی / (زندگی یکنواخت ، ترس و خشم عواملی هستند: (سه جزئی گذرا به مسند) / بیاموزند و انجام دهند: مضارع التزامی قلمرو ادبی : چشمان خود را باز کردن: کنایه از آگاهی

قلمرو فکری: تغییر لازمه زندگی یکنواخت است.

بند هجدهم : عصر یک روز دومرغ.....بالاتر ببریم»

قلمرو زبانی : دومرغ - یک روز - آسمان آرام - آسمان راحت: ترکیب وصفی / راحت: معطوف / ما از گروه تو هستیم (از گروه تو : مسند)

قلمرو ادبی: آرام و راحت : تناسب

قلمرو فکری: آغاز تغییر

بند نوزدهم : آذرباد با آن مرغانبرایش میسر نبود.

قلمرو زبانی: باز - تندتر - هنوز: قید / رسیدن به آن برایش میسر نبود: میسر (ممکن) مسند

قلمرو فکری: فرار از محدودیت و رسیدن به اوج

بند بیستم : یک روز صبح،.....بزرگ امید؟»

قلمرو زبانی: بزرگ امید (بدل از آموزگار) / اندیشه: فکر / یک روز صبح - چنین: قید / بزرگ امید: منادا

بند بیست و یکم : در اینجا مرغها.....پیش از این بودم...»

قلمرو زبانی : افکار خود: اضافی / به آرامی و بدون سرو صدا: قید / مرغان بیشتر - این فن - اینجا : ترکیب وصفی /

اینجا نیستند: فعل غیر اسنادی / اینجا: قید

قلمرو ادبی: به آرامی و بدون سر و صدا (تناسب)

قلمرو فکری: سکوت در مرحله اوج

بند بیست و دوم : بزرگ امیدوبه اینجا برسی.»

قلمرو زبانی: هزاران هزار مرغ - چند مرحله - ده هزار مرحله - صدها مرحله - مرحله دیگر - صد سال - سال دیگر -

هزاران مرحله: ترکیب وصفی / هیچ: ضمیر مبهم

قلمرو ادبی: خوردن، جنگیدن و قدرت طلبی (مجاز از زندگی مادی)

قلمرو فکری: رسیدن به تکامل با کنار گذاشتن مادیات ممکن است و باید راهنمای دیگران هم باشیم.

بند بیست و سوم : نزدیک به یک ماه.....این راه بکوش.»

قلمرو زبانی : بالاخره: قید / آن روز و آخرین کلمات: ترکیب وصفی

قلمرو فکری: تغییر و رسیدن به هدف بزرگ عشق می خواهد و تلاش

بند بیست و چهارم : روزها سپریمی خواهند، بیاموزد.

قلمرو زبانی : ایستاده بود: ماضی بعید / می اندیشید: ماضی استمراری / داشته باشد: ماضی التزامی / بخواهد ، بیابد و

بیاموزد: مضارع التزامی / دریافته است: ماضی نقلی / می خواهند: مضارع اخباری

قلمرو ادبی: ماهی و تکه نان: مجاز از روزی و غذا، مادیات

قلمرو فکری: عشق یعنی آموختن آنچه دریافت کردی به دیگران

بند بیست و پنجم: بالاخره آذربایجان..... جدیدی راه بیندازند.»

قلمرو زبانی: بزرگ امید: منادا

قلمرو ادبی: راه انداختن (کنایه از آموزش دادن)

قلمرو فکری: آموزش ادامه دارد و میل به بازگشت به اصل خود

بند بیست و ششم: پس از این،..... و مقید نمی شود.

قلمرو زبانی: او تنها هیکلی... نیست: سه جزئی گذرا به مسند / هیچ چیز: وصفی / با هیچ چیز محدود و مقید نمی

شود: سه جزئی گذرا به مسند / مقید: معطوف

قلمرو ادبی: استخوان و پر: مجاز از جسم / مراعات نظیر: مظهر و نماینده - آزادی و بلند پروازی - محدود و مقید -

تصویر و ترسیم

قلمرو فکری: توجه به روح و یا کسی که از حصار محدودیت فرار می کند به اوج می رسد.

بند بیست و هفتم: «در پرواز.....، صورتی از آزادی مطلق.»

قلمرو زبانی: سه ماه - شش شاگرد - همه آن‌ها - آزادی مطلق - یک حشره: ترکیب وصفی / ترکیب اضافی: مرغ حقیقت

قلمرو ادبی: این سو و آن سو: مجاز از هر طرف / شور و هیجان: مراعات نظیر

قلمرو فکری: همه موجودات طالب آزادی هستند.

بند بیست و هشتم: آذربایجان وقت غروب..... تحقق پذیر باشد.

قلمرو زبانی: وقت غروب: قید / هر چیز و هیچ کدام: ترکیب وصفی / نفهمیده بود: ماضی بعید

قلمرو ادبی: زیاد و کم: تضاد / پرواز روح و اندیشه: استعاره / روح و جسم: مراعات نظیر / پشت سر گذاشتن: کنایه از

ترک کردن

قلمرو فکری: روح متعالی است.

بند بیست و نهم: «سرتاسر بدن..... هم می گسلد...»

قلمرو زبانی: بشکند: مضارع التزامی / می گسلد: مضارع اخباری (بن ماضی: گسیخت بن مضارع: گسل

قلمرو ادبی: زنجیر جسم: تشبیه / زنجیر و گسستن: مراعات نظیر

قلمرو فکری: روح و جسم وابسته یکدیگر هستند.

بند سی ام: تا طلوع آفتاب..... را پشت سر بگذارد.

قلمرو زبانی: بسیار: قید / نهاد: وجود / تا طلوع آفتاب و تقریباً: قید

قلمرو ادبی: پشت سر گذاشتن: کنایه از عبور کردن / محدودیت و آزادی: تضاد

قلمرو فکری: رهایی از محدودیت و رسیدن به آزادی

بند سی و یکم: عده شاگردان.. ویا شیطان»

قلمرو زبانی: هر روز، یک روز و هزار سال: ترکیب وصفی / ریشخند: مسخره / افسوس: شبه جمله

قلمرو ادبی : هزار سال از زمانه ما پیشرفته تر هستی: اغراق / خدا: نماد تقدس یاراهنمایی / شیطان: نماد تنفر یا فریب / خدا و شیطان: تضاد

قلمرو فکری : مفهوم: ۱- فراتر بودن آزادی خواهان و بلند پروازان از دیگران ۲- قضاوت نادرست درباره نو اندیشان بند سی و دوم : رزمیاری، تو راه و رسم آن را بیایی.»

قلمرو زبانی : رزمیاری: منادا

قلمرو ادبی: راه و رسم: تناسب / مرغ حقیقت: تشبیه

قلمرو فکری : فقط عاشق به کشف درون خود می رسد

بند سی و سوم : رزمیاری، تو دیگر و تو خواهد بود

قلمرو زبانی : رزمیاری: منادا

قلمرو ادبی : طبیعت تو آموزگار تو خواهد بود: تشخیص / طبیعت و جوهر: مراعات نظیر

قلمرو فکری : هر کس به مرحله خوشناسی برسد از آموزش بی نیاز است.

پرنده ای به نام آذرباد، ریچارد باخ ترجمه سودابه پرتوی

پیام‌های اصلی و محوری این داستان: جور دیگر بودن است برای جور دیگر بودن باید هزینه داد، پرواز روح و اندیشه ، مانند پرواز جسم می تواند تحقق پذیر باشد. وقتی کسی هدفی غیر از آنچه همه دارند، دنبال کند، می گویند یا خداست یا شیطان.

درک و دریافت

۱- این متن داستانی را از نظر زاویه دید بررسی کنید. سوم شخص یا دانای کل

۲) کدام خصلت های درونی ، عامل مهم در رشد و پیشرفت آذرباد بود؟ متفاوت اندیشیدن - همت بلند - کمال طلبی - بلند پروازی - اعتماد به خود، میل به دانستن و پیشرفت

نیایش

۱- الهی، ز عصیان مرا پاک کن در اعمال شایسته ، چالاک کن

قلمرو زبانی : الهی : منادا / عصیان : نافرمانی، خلاف طاعت / چالاک : تند، تیز / پاک و چالاک: مسند

قلمرو فکری : خدایا مرا از گناه و معصیت پاک گردان و در انجام اعمال شایسته ، تند و چالاک کن.

۲- به عصیان سراپای آلوده ام سراپا ز آلودگی پاک کن

قلمرو زبانی : سراپا: تمام وجود / آلودگی : (آلود + ه (تبدیل ه به گ) + ی . «گ» واج میانجی است

قلمرو ادبی: آلوده و پاک: تضاد / سراپا: مجاز از کل وجود

قلمرو فکری : تمام وجودم به گناه آلوده است ، همه وجود مرا از گناه پاک کن.

۳- دلم را بده عزم بر بندگی نه چون بی غمانم هوسناک کن

قلمرو زبانی : عزم : قصد ، اراده / بی غم : بی اعتنا / هوسناک : آن کسی که در پی هوس های خود باشد / را: حرف اضافه / « م » در بی غمانم: مفعول

قلمرو ادبی : مجاز : دل مجاز از کل وجود

قلمرو فکری : خدایا اراده بندگی خود را در دلم قرار بده و مرا چون افرادی که به دنبال هوا و هوس می روند نگردان.

۴- به خاک درت گریزم سجود مکافات آن بر سرم خاک کن

قلمرو زبانی : مکافات: مجازات، جزا، کیفر

قلمرو ادبی: مراعات نظیر : سجود ، خاک / تکرار : خاک / خاک بر سر کردن: کنایه از بد بخت و بیچاره کردن

قلمرو فکری : اگر به درگاه تو سجده نکنم، به مجازات آن گناه، خاک بر سر من کن. یعنی مرا بدبخت کن.

۵- نشاطی بده در عبادت مرا دل لشکر دیو، غمناک کن

قلمرو زبانی : نشاط : شادی / را: حرف اضافه

قلمرو ادبی : تضاد: نشاط ، غمناک / مجاز: دل مجاز از تمام وجود / دیو: استعاره از شیطان / لشکر دیو : استعاره از پیروان شیطان

قلمرو فکری : خدایا در عبادت و بندگی آن چنان نشاطی به من بده که شیطان غمگین شود.

۶- به حشرم بده نامه در دست راست ز هولم در آن روز بی باک کن

قلمرو زبانی : حشر: روز قیامت / حشرم: « م » مضاف الیه ، جابجایی ضمیر صورت گرفته است. دست راستم / هول : ترس / هولم : « م » مفعول است « در آن روز مرا بی باک کن »

قلمرو ادبی : / نامه: مجاز از نامه اعمال / نامه در دست راست داشتن: کنایه از قرار گرفتن در ردیف بهشتیان، تلمیح به (اهل یمین)

قلمرو فکری : خدایا در روز قیامت ، نامه اعمال مرا به دست راستم بده و مرا در مقابل ترس روز قیامت، ایمن گردان.

ملا محسن فیض کاشانی

آرزوی موفقیت و بهروزی

گروه درسی ادبیات فارسی استان آذربایجان شرقی

مهرماه ۱۴۰۰